



او خواهند که مرگنب معاصی شود و بر آه آتش دوزخ روند و اجب است که آنها را از ان راه زتن محافظ  
 و درین سوره لوازم و قواعد خدائی و شایسته ای مذکور است آنجا ریاست یگانه مذکور است و اینجا ریاست تمام  
 جهان و اسلوب ترقی از ادلی باطنی تقاضای کند که اول را بر ثانی مقدم سازند و نیز در ان سوره صفت آتش دوزخ  
 باین مضمون مذکور فرموده اند که وقودها الناس و الحجارة علیها ملائحت علائق شداد لا یعصون الله ما امرهم  
 و درین سوره باین مضمون که اذ اللقوا فیها سمعوا لها شهیعاً زهی نثور و نیز مذکور است که سألهم خزنتها الله یا تمکم  
 فدیروا و مضمون قریب یکدیگر اند و در ان سوره مذکور است که راذا اسر النبی الی بعض از واحده حدیثاً فلما  
 فجاءت به و اظهره الله علیه و درین سوره مذکور است که و اسر و اقولکم از احبیه ابدان الله علیهم بذات الصدور  
 و در ان سوره مذکور است که و ان تطاير اهل یه فان الله هو مزله و درین سوره ذل عن الرحمن اسبابه و عایه توکلما  
 و نیز در ان سوره مذکور است که بر این خشنودی زنان خود چرا حلالی کرد و در این سوره مذکور است که و ان  
 مذکور است که باد شامت حقیقی نفس برای خدا است پس در بیان احکام او معیت دیگران باید که که یکم  
 خاصه پادشاهان است و ذات یکم پادشاهان بر این مشنودی بگویند که در بار و او علی بن ابی القیس و در سوره  
 بسیار بعد از تامل می بر آید و این سوره اسر و ملک از ان جهت نامیده اند که درین سوره از پادشاهان حقیقی  
 است برای ذات پاک حضرت حق تعالی ثابت فرموده اند و آن چند پیر است اول کثرت خیرات و دوزخ تمام  
 و احسان که از لفظ سار که بهوم می شود و دوم بهوم است تا آنکه با جبار است انبیه که پنج کس را از پادشاهان  
 سر نیست و این مضمون از لفظ و هو علی کل شیء قدیر و لفظ حلق الموت و الحیوة مفهوم میشود سیم خبر داشتن  
 از اعمال و طایفه اهل مناصب و از باب ملک که از لوازم پادشاه است و از لفظ لیبوا و حکم ابکم احسن عملا و از  
 لفظ الله علیهم بذات الصدور مفهوم می شود چهارم عابد و عزت و جا که مناد لفظ عربی است فخر آتش و عنوا و  
 جرائم که از لفظ غفور مستفاد می شود ششم بلند کردن نامی عالی برای مستبیل و سامان و غمان بود که مضمون  
 خلق سبع سموات طباقاً است بهم تفاوت کردن در میان رعایا که از لفظ ما نری فی خلق الرحمن من تفاوت مفهوم  
 می شود و ششم زمین ماضی شهرهای مملکت خود و آینه ندی و سامان روشن و مشعل خانه که از لفظ اید السعایه الدربا  
 بمصاییح مفهوم می شود نهم آمده داشتن آلات فیه و تمان از توب و غلوه و زندان خانه و سرهمان که از لفظ و جعلناه  
 رجوماً للشیاطین و اعتدلنا لهم عذاب السعیر و سألهم خزنتها الله یا تمکم فدیروا مفهوم می شود و دهم توفیر سباب  
 ترحم و تفصل مرد و سنان و فرمان برداران که از لفظ ان الدین یخشون ردهم بالغیب الی آخر الا یله مفهوم می شود  
 و در آیت و امنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض یا افرس آیت نیز هر دو مضمون را تا یکدیگر فرموده اند و یازدهم  
 تسخیر جانوران وحشی و ممدوری قوشخانه که از لفظ اولم یجدوا الی الطیر فوقهم صافات مفهوم می شود و در دهم  
 اسن در ملک و از زانی ترخها و توسیع از زاق و نواجب رعایا و سوسان که از مجموع و امنتم من فی السماء  
 تا آخر بل لجوافی عذو و نفور مستنبط می شود سیزدهم تا آنکه کسی را قدرت نگیرد استثنی که را از این در گذرد







[illegible]

لولا که زرا انداخته طلسمی محافظت و او را معبود قرار داد و در حدیث شریف وارد است که آن حضرت ~~فرمود~~  
 این آیت را تلاوت فرمودند و چون باین لفظ رسیدند که اَیْکُم احسن عملًا ارشاد کردند که انکم احسن عقلاً  
 و ادرع من محارم الله و اسرع فی طاعة الله یعنی مراد از سن عمل کثرت و اقل نیست بلکه ریاست آوازه  
 و محافظت نفس از محرمات زیرا که عصیان چون باطاعت مخلوץ میشود امر طاعت را ضعیف میکند و در هر خانه  
 عورات و بنای عالی اس مملکت نایل کند و هر ظاهر است که ریاست کمال عالم ملک و ریپدایش آسمان  
 است زیرا که بیخ چرا در عالم در است حکام و حسن نظام و مراعات فرائض را بر آن نیست و او تعالی است  
 (الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوٍاتٍ) از آن بادشاه با اقتدار که پیدا کرده است ریاست آسمان را تا به اسطر هر آسمان  
 فیضی خاص در عالم نازل فرماید و آن فیض را مردم آن آسمان و بسامانای آن آسمان و روح منزه آن  
 آسمان نسبت کنند و فعل اکبری درین پرده مستور و مخفی گردد و چنانچه حادثه ایشان است که فعل خود را  
 در پرده انحال امانکارند و مستور میدارند و هیچ نفسی و نبوی نیست مگر که به آن واسطه آن از آسمان  
 است و سکان آسمان در افاضه آن نعمت و اسطه واقف شده اند و این نعمت آسمان را اجا احاطه است تا  
 در رسیدن آن فیض به بنیان اختلاف فرست و بعد افع شد بلکه گرداید آری است را (لِیَمْلَأْنَاهُ) یعنی غنای طیفه که  
 هر آسمان محیط آسمان پایین خود است و هر فیضی که از آسمان نازل می شود بسبب احاطه انبیا با ستمانی  
 مرور آن فیض بر آسمان پایین و مافی حوضه مورد گرد و امزاج فیوض ریخت آسمان بسبب بر می بیان  
 منصفی گردد و نیز سرهت آسمان را با هم مطابق کند یگر گردانید تا بسبب موافقت بعضی مابعضی اختلاف  
 تضاد و احکام کو این دو اسد را پیدا و این نیز عجب موجب اتسام کائنات و فسادات و در اعمال گردد  
 و لهذا (مَا تَرَى مِنْ خَلْقٍ الرَّحْمٰنِ اِیَّیْهِ نَمِیْ) یعنی نو در پیدایش خدای نام از جمله در عالم علوی و در عالم کونی  
 و تضاد (مِنْ تَفَاوُتٍ) یعنی این تفاوت در رعایت حکمت و حسن نظام و صد و تاثیرات مظاهر از هر تیر  
 آری تفاوتی که است بسبب اختلاف صور نه عید و طبایع و بسبب اختلاف ذوات و احوال و در دو است  
 الاختیار است و این تفاوت حسن مقتضای حکمت و جهاننداری است اگر این تفاوت می بود آن عجب  
 ترکیبات غریبه نمودار نمی شد پس اگر درین امرای شیخ نه هشتم و آری و این تفاوت را موجب تساوت  
 و رعایت حکمت می بود (فَارْجِعِ الْبَصَرَ) یعنی پس بگردان بشم نه در عالم علوی و در عالم کونی و در  
 و فاسدات همان است و موقوفی که در مبد و شی خلیل نمی افتد در آن شمل و نور نیست (هَلْ تَرَى مِنْ خَلْقٍ  
 اِیَّاهُمْ) یعنی در این عالم علوی هیچ شکی نیست که ولایت را اتفاق محل و رعایت حکمت است و اگر باین که در دیدن  
 تشبه عالم حاصل نشود گوئی که النظرة الاولى حقیقة (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ) یعنی باز گردان بشم عینی خود را در احوال آنعام  
 (کَوْنُ) یعنی که (یَنْقَلِبُ اِلَیْکَ الْبَصَرُ حَاسِبًا) یعنی خود را بر گشت بسوی تو نظر بورانده شد و گویند از هر طرف لامل  
 حکمت او تعالی طالب تصور امور را نه (وَهُوَ حَسِیْبٌ) یعنی و آن نظر مانده است و عاقل گشته پس این امر دلیل



باشد نه آنچه واقعی بود و لهذا فقره را زراعت می کنند و طبع می سازند تا در نظر زمین نماید و یک چراغ را در آینه  
می بیند تا چراغان بی شمار در نظر آید و زینت حاصل شود و تخصیص آسمان دنیا باین جهت فرموده اند که آسمان و زمین  
بهمزله اند و از هاله عالم علوی است که حکم اریکه بادشاهی دارد و در درازایب و زینت کربل و خراسان  
و چو کبد او ان را بر ان منصوب ساخته و توپ و خاویز را بر ان مهیا داشتن موافق توزک بادشاهی است و نیز درین  
ترتیب اشارت است بآنکه آدمی را نیز زینت می بخشیم برآورد که زیاده از قدر او می باشد فی الحال و در حقیقت  
آن مرتب بر مرتب او باب فوٹانی اویند که در وی ظهور یکنسختی آنچه در وی بالقوه مودع است در آل کار به نعل است  
و ظهور آنجا (و جعلناها) یعنی و گردانیدیم آن چراغان را بر سر کلاه های توپ که می شوند (و جعلناها لیسجدنا بطین)  
یعنی سبب سنگسار کردن شیاطین که بارها و زودی اخبار و جاسوسی می رساند عالم علوی میروند تا آن اخبار مذمومات  
را بر مردم زمین رسانند و ایشان را قاصد کنند و خود را از ایشان عالم الغیب و نزدیک می رانند و نماینده و از  
ایشان عبادت و قربانی و طاعت برای خود و برای دشمنان خود و درخواست کنند و طریق رحمت شیاطین کواکب  
آن است که فرشتگان از اشته کواکب که در آسمان دنیا مجتمع شده اند آتش بر می فروزند و آن آتش را در آیه بر سر شیطان  
سابق السمع میدوانند و خصوصیت آسمان دنیا ازین جهت است که زیر آسمان های فوقانی جسمی که داخل که است  
تسجین شده کواکب باشد موجب و نیست نداشتن و در ان جسم قابل تاثیر نماید و تسجین کنند زیرا که ذلیل مدون قابل  
مؤثر نمی تواند شد بخلاف آسمان دنیا که زیر او هوای لطیف و ادخه متعدد بسیار قابل این کیفیت موجودند و ازین جهت  
که شعاع آفتاب چون بزمین و سنگ میرسد کمال تسجین میکند و در اجسام قلیه بلکه در طغفان کره هوا نیز تسجین  
تسجین او ظاهر نمی شود و جهت تصور قابل بس اگر گفته شود که زمین و سنگ و ابتعاغ آفتاب قابل اعران  
و تسجین ساخته ایم با وجود کمال بعد از جرم آفتاب صحیح است و آنچه گما گفته اند که حقیقت شهب همین ادخه فوقه فاده  
بس معنی آن است که قابل این تاثیر همین ادخه اند نه آنکه احتیاج شعاع کواکب نیست یا مانده را در افروتن  
آن ادخه با آن است و خالی نیست زیرا که اگر فقط ادخه مخزن بخودی خود بسبب دخول در کره نادر محرق می نموده  
لازم بود که در عو و از دیاد می پذیرفته و بر غلط تقسیم حرکت صاعده می نمودند زیرا که حرکت آنها درین صورت  
بسمت محیط طبعی می شد حال آنکه اکثر اوقات آن ادخه بعد الا عراق نزول می نمایند و ازین جهت در است مباد  
و حرکات قسریه که قاصر آن اراده مختاری باشد صریح در آنها محسوس و مشاهد می شود چنانچه بر اهل قمریه و اصفهان  
بوشید نیست (و اعتدنا لهم) یعنی و مهیا کردیم مایه ای این شیاطین بر گناهان و دیگر است این سوای این  
و زوی اخبار که مقصود از ان اغوای بی آدم است (عذاب السعیر) یعنی عذاب سوزش یا تشریف و داغ اگر چه ایشان  
نیز از آتش مخلوق اند پس ماده ایشان را بصورت ایشان مساط میسازیم تا تعذیب کنیم زیرا که تا وقتی که صورت  
بر ماده مساط است امر موافق طبیعت است و چون ماده بر صورت مساط شد احتمال نیه و انفعال لازم آمد چنانچه  
در حدوث امراض مجرب و متمکن است که بسبب غلبه خون و اخلاص دیگر مزاج بر هم می شود و افعال مختل میگردد و اگر ماده



باشد نه آنچه افق بود و لهذا عنصر را از رانده می کتد و ملمع می سازند تا در نظر زمین نمایانند و یک چراغ را در آید  
می بیند تا چراغان بی شمار و در نظر آیند و زینت حاصل شود و تخت بی آسمان دنیا مان تهمت فرموده اند که آسمان  
بمنزل او از عالم عاوی است که یکم از یک پادشاهی دارد و در او را از باب و زینت که در جهان  
و چون کید او را بر این منسوب ساخته و توپ و طلوع را بر این تکیه و شش موزن نوزک پادشاهی است و در زمین  
نیز این اشارت است بآنکه آدمی را بر زینت می بخشیم بر او کز به از در او می باشد فی الحال و در زینت  
آنرا نوب مراتب او را می خوانند که در وی ظهور یکصد تا سیصد و در وی بالقوه مودع است در آفاق کار و فعالیت  
و ظهور آنجا (وَحَقْلَانَهَا) پس و گردانده هم آری به امان را بر منظر عالمهای قیام می شوند (رُحُوَالِیْسَمَائِیْسِ)  
یعنی صفت سنگسار که در این عالم است که در او زوایا و اشیاء و غایب است و در آن اخبار و خبر است  
و ابرود زمین رسیده و اشیاء اشیاء را قاعه اند و در او اشیاء عالم احیاء و نبات و حیوان و اشیاء و از  
ایستادن حیوانات و قراین و نبات و اشیاء و برای اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
آن است که فرشته این از اسما کواکب که در آسمان و نبات و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
معنی السبع مبداء است و صومیت آسمان دنیا زینت است که در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
تسبیح است که در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
موت می تواند شد و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
که شعاع آفتاب چون بزینت و سنگ میرسد که در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
تسبیح او ظاهر نمی شود و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
و تسبیح ساخته ایم با وجود که در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
پس معنی آن است که قبل این تا اثر همین ادرجه اند که آفتاب شعاع کواکب بیست و یک بار در آسمان  
آن ادرجه با آن است و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
لازم بود که در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
سمت می طالع می شد حال آنکه اکثر اوقات آن ادرجه بعد الاوقات و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
و حرکات صوری که ظاهر آن اراده مختاری باشد صریح در آنها محسوس است و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
بوشید نیست (وَاَحْتَدْنَا لَهُمْ) یعنی و مهیا کردیم برای این شش تا این حرکت را که در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
و زوایا احبار که مفسر و ازان اعوام است (عَدَايَا السَّعِيرَةِ) یعنی و اشیاء و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
نیز از آتش فداوی اند پس ماده ایشان را با صورت ایشان میسازد و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
بر ماده مسلط است امر موافق طبیعت است و چون ماده بر صورت مسلط است و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات  
در حدوث امر این ضرب و متعین است که بسبب علل و چون و احوال و بگردان آن می شود و در آسمان و اشیاء و در او است که در حق رحم است و اشیاء و نبات







[illegible]

می نماید که بدون قرب و حضور پنهان او را که اقوال و افعال نامی تواند کرد و علی الخصوص آن چیز را که  
مفسر و ازینم و اصحاب زبان نمی آریم چه قسم میدانیم (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) بی آید نمیداند کسی سبب  
کرده است آن خطرات دلی را در دلهای شهادت آن اقوال و کلمات را در زبانهای شهادت آن حرکات و سکنت را  
بر جوارح شهادتیه است که بعد از آن بجزی بدون دانستن تفاسیل اقوال آن بجز نمک نیست \* اگر بگویم  
که این بجز را ما در خود دیدیم اینکسیم نه خدا چنانچه معتزله و قاضیه میگویند \* گوئیم که این قدر خود را معترف و قاضیه نمیدانیم  
است که حرکات را علم با شیبای و اقد ضروری است (وَهُوَ الْغَافِقُ) یعنی و او معالی اقد ترین معجزات  
است که بوجهی قیام نموده اند پس این قسم محذور مانعی از آن نیست چنانچه نفس الامریه منسوخ است آری  
توجه و القیات بیان حذوق شرط استخسار آن خلائق است و او معنی (الاحیة) یعنی نهایت حرکات است که  
با احوال هر روز از اوقات عالم توجه می فریاد و بیچگونه او را در احوال و شملت ارسال می دهد و در هر حال  
و لکن از هر جانب است و تا هست او تعالی نظر کلبه که او را لایزال حکم اذکر هر ذلالت است او تعالی آن ماه  
قیاس آباء آن کار است که تمام است برای شمشیر زمین را آرام و سنجید و ما را از زمین و آن و آن کار  
و اشاع داران را از زمین آباء که ده و هر چه در زمین است از کما و است و قوت و سبب و حیوانات کنار  
آمدنی مثل نه و سنجیده است و هر چه در دست تصرف شما گرداید و تابا سنجیده است و هر چه در دست تصرف  
و زرافات و میوایر و مانند و جواهر است و اجاری کنید و عمرات را بر حسب ما زیاده (انما شواخی مساکنها)  
یعنی پس آن شویید و او شمای زمین برای اوقات و آوردن جس یک ملک سوی ملک دیگر و برای  
سهم و نماد معرفت آب و هوا و مواضع هر یک از کلمات و در قیاس با محورها از زمین او تعالی که همه را از زمین ارزان  
بنامد پس تمام زمین معانی و سز را در احوال و شملت از کما و است و قوت و سبب و حیوانات کنار  
تماما مطلوب آن است که حق پادشاه را هم را که و باشد و سنجید و داران دیگر را که مساکی و سبب و حیوانات  
و یکسانند و بدست و بر یکم حضور از تمام سنجیده و مجروح ما را در برابر که آخر همه از انقضای مدت همه را در  
ازین زمین و ازین منافع گذشتن است (وَالْبَیْهَ الْمَشْهُورُ) یعنی و بیسوی او است زنده شد و در سبب و حیوانات  
عصا بوجوه خواهد گرفت و بر اوقات شوق شما را گرفت و گیه خواهد شد و بین غره میباشد که ملک زمین را سبب  
است و زمین را بطور مانده است و قوت و سنجید و داران دیگر را که مساکی و سبب و حیوانات کنار  
از ماسافت هزاران سال است اگر ملایکه و ارواح خوانند که ما را از کلمات و سبب و حیوانات کنار  
آبایی هم در بار و سبب و حیوانات کنار (وَالْبَیْهَ الْمَشْهُورُ) یعنی و بیسوی او است زنده شد و در سبب و حیوانات  
پادشاه که ظهور مملکت او و احکام او در آسمان اند باین گمان که از آسمان در کما که در زمین کما می تواند  
که و این خیال شما محض خیال فاعل است ایمن میباشد (وَأَنْ يَخْشَعَ الْعِزُّ الْأَرْضَ) یعنی و از آنکه فرو برد و با شما  
زمین را چنانچه طالع سنجید و ارواح کردن بردوش زمین حواله میگوید و میفهمید که هر که مادر از زمین جدا که ده است





ح و این است و باید است معلوم است که جماع و الهی را در انشای و در تائیدی نیست سالها جماع  
می آید و در آن روزی اولادین باشند و میسر نمی شود و در دادن قوی و بعد اگر دین محل قوای و اصلا این جماع را  
تائیدی مشهور می شود. سر او است که هم آفرید شمارا (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ) بن دگر و آید  
برای شناسش و از وی بهر که سبب این سه چیز در یافت اشیا عالم شروع گردید و بسبب همین  
چهار سبب است که این بر این اگر این چیز نامی بود هر گشت اسباب را اسباب می دانست پس در  
حقیقت اسباب را سه اسباب ساخته اند و الافعال آنها یکی یعنی دیگری میبرد و (قَلْبَهُ لَمَّا تَشْكُرُونَ هـ)  
یعنی بسیار کم است که یکبار شمار بر این هر دو واسطه و دل که محل عقل و شعور است شمار برای آن  
و ادویه که حق واحد و او قدر و تاثیر او را داد و اسباب را به سه مرتبه است. اول اینها برای آلات خود  
و در شناخت اسباب است و در فرود و برود که از خود او تعالی را نشاند و در دوم مانند و اگر بالفرض  
در سطح این فهمیدن هم در او را دید و بر اعتقاد سبب است اسباب سبب است امر را نماید پس طریق دیگر را  
بگوید و راه قول بآموخت را انبیا و کن (قل) یعنی بگو که آنچه شما میگوئید هیچی است پس اعمال شما نیز سبب  
برای شما باشند زیرا که (هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ) یعنی او تعالی آن قدر است که شما پیدا کرده و پرانگنده ساخته است  
(مِثْلَ الْأَرْضِ) یعنی در زمین تا اعمال کوناگون در آن از هر مرتبه (وَالْبَلَدُ تُحْشَرُونَ هـ) یعنی و بسوی او حشر کرده  
خواهد شد تا برای آن اعمال خود باید بعضی اعمال شما بر آن در اسباب است پس آنها را بر اعمال و بگذارد و از اعمال و  
نمی ترسید (وَيَنْتَوُونَ) یعنی و میگردند و جواب این را که ما از سبب اعمال را مطلق نگذاریم و سبب است  
آن را مدغم نمی کنیم که آثار اعمال و در تمامی معلومه ما ظاهر می شود مگر شود و در رد و در برای خود آن اعمال  
می کند و آدقی که آن در را مدغم نکند مگر باور به اریم (مَنْ مِمَّنْ عَمِلَ الْإِسْلَامَ لِيَكُنْ مِنَ الْمُحْسِنِينَ هـ) یعنی کی خواهد  
شد این و عده اگر به سبب است گویان تا اگر مشر و جز موافق آن عده و انفع شود صدق شما را سرگرد  
و الاکتب و در دفع شد و مع شود و جواب این حرف ایشان (قل) یعنی بگو این عده را این سبب است که حق تعالی  
خارج از تعیین آن آیه کرده و مکه مبهم داشته و بگفت در امام او است زیرا که اگر آن عده و اقرب بیان کند نظر  
بقریب مقدمات او که بعد از موت هر کس شروع میشود و اجل هر کس را تا رسیدن که در مشا و در کارخانه عالم  
مطلوب گردد و هر کس را خوف این خود بر ایشان مار و اگر آن عده و اسباب نامی آن که روز قیامت است  
و در بیان کند مردم این مطلق بهم رسانند و حرأت بر اعمال را نمایند زیرا که حتی انسان است که بوقایع و درار  
زمان خود التفات نمیکند و از آنها نمی ترسند پس لهذا این علم را اینس کس از قیامت که نموده اند بلکه  
(إِنَّمَا يَعْلَمُ اللَّهُ هـ) پس سوای این نیست که علم این واقع باشد اجل هر کس نزد خدا است و غیر این اطلاع  
ندارند (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) یعنی و نیستیم من مگر ترسانده و واضح بکنه که بدلائل قاطعه و معجزات معده قیامات  
دفع آن می نمایم و در این دلیل و این معجزات صدق مرا موقوف بر این آنوقت داشتن کمال به تخریدی است  
و مع هذا





[illegible]



عم و ام ایمن خاور آنحضرت عم ایمان آوردند و نماز گردان و اهل بیت آنحضرت هم راجع شد و اینجکات  
 آیه که اهل که گنجی نیاوردند و در میان آن شهر نقل هر مجاور شد که فران گفتند که قلانی دیوانه شده است و تمام خانه  
 خود را دیوانه ساخته است آن حضرت هم راجع شدن این کلمات اند و هنگامی بهم رسید حق تعالی این را در دوا فرستاد  
 و در سوگند خود و در شایسته بود که تو دیوانه نیستی بلکه عقل تو بر عقل جمیع خلائق در حجاز دارد و وجه و بط این سوره با سوره  
 ملک آن است که آن سوره در اکثر کار خانات بادشاهت حقیقی حق تعالی مشتمل است اول کثرت خیرات دوم  
 عموم قدرت که با صبح الثابت رسیده و با حیا و امانت انجامیده سوم خرد و اربودن از اعمال مردمان تا بحدی که  
 این در سینه انبیا است نیز در آن خور و پوشیده نیست چهارم غلبه بهم منفعت و آموزش با وجود قدرت  
 ششم شایسته مان برای خود و فهم تفاوت نکردن در میان رعایت تمزیت و آراستگی شهنشاهی مملکت خود  
 هفتم آگاهی اسباب قهر بر اعدا و هم و خور اسباب رحمت بر دوستان و هم امن و آسودن از ان کردن  
 نهم شایسته هم قدرت ساختن مخالفان از آنکه دشمنان را حمایت تواند کرد یا محرومان این درگاه را در ذوق  
 تواند داد همین کار خانات عمده است که به جمع آمدن آن کار مملکت قوت میگیرد و باقی ماند یک کار خانه عمده که تمام  
 این کار خانات و بسته ماوی اند که مذکور آن در آن سوره باشد با چار طریق تتمه درین سوره بیان اشاره فرموده  
 و آن کار خانه اهل قلم و مقصدیان و قاتر است پس این سوره که بیان وجه و نظری مملکت است با جمیع کار خانات  
 حنا سوره الهام بیان وجود خارجی بادشاهت است با جمیع کار خانات و وجود خطی ظل و جو خارجی است و فی  
 ما بینهما ملاقات حکایت و تنگی حده مستحق بنا بر آن که مرتبه ظل سافر از مرتبه اصل است آنکار خانات را درین  
 سوره که بعد از آن سوره است بیان فرموده اند تا اشاره باشد به تفاوت اصلیت و تقلیت و لهذا این کار خانه را در آن  
 سوره با دیگر کار خانات درج کرده و یکایا و رده و معجز اماست و در مناسبت منتهی این سوره و سوره مستحق است  
 در اینجا فرموده اند لیملوککم ایکم احسن عملا و در اینجا فرموده اند انابلونا هم کما بلونا اصحاب الجنة و در آن سوره  
 عذاب کاfran و در فرخ و ترز نش موکلان و درخ بآئین حکومت و بادشاهت مذکور است و درین سوره بیان  
 مضامین بآئین مقصدی گری که افعل المسلمین کالجرمین ام لکم کتاب فیه قدرسون ام لکم ایمان علینا بالغد که  
 صریح سوال از دستاویز و نوشتن و قول و قرار است و این وضع وضع مقصدیان و قاتر است و نیز درین سوره  
 قسمه اصحاب الجنة مذکور است که تلقی بقواعد مقصدی و داد و زیاده که زمینداران دیهی یا مزرعه چون خلاف  
 معمول بعمل آرند و تنخواه داران حضور را حق واجب آنهادند آن دیه را از دست ایشان گرفته و در هر کار  
 ضبط باید کرد و هر دو نر مال آنها را فرق باید نمود و در آن سوره تحویل از همین قسم و قانع نامه و نبوی بآئین  
 بادشاهت و نکوست فرموده اند که هو الذی جعل لکم الارض ذلولا لئلا آیکم امفتقم من فی السماء ان ینصف  
 لکم الارض ام امفتقم من فی السماء ان یرسل علیکم اصحابا ینزروا من سوره مذکور ماهی و ریایاست که در قعر عالم  
 نه نشین طبقات مخلوقات است و به تسخیرا گوی مسخر است که به نمبر بزرگ برادر شکمش زندانی کرد و ذواذ  
 با حیات

با عیاط تمام بدن مبارک آن پیغمبرها نگاه داشت و درانی سوره مذکور را در آن پدید آورد و خواست که  
 آنگهی سخنراند پس گویا ارشاد میشود که از مرغ ناماهی همه زیر فرمان ما، شاهیت ما است و علی هذا ایماست و جو  
 مناسبست بسیار بعد از مایل و آسمان نظر و ریافت میشود و در ششمین اسرار به بسوره نون آن است که نون  
 بحساب جمل بر عدد پنجاه دلالت میکند و آیات متفق علیهای این سوره پنجاه است و نیز زمان نوبت آن حضرت  
 هم پنجاه سال به و بیست و سه سال خود بنفس نفیس خود در حالت حیات ممکن و معاد نبوت بود و بعد از آن  
 تا بیست و هفت سال طعمای آسمان بر همان مسطر و قانون عمل کرده و رفته چون در حال بیست و هفتم از اوقات  
 شریف مدینه وقت را در واقع تحکیم خلق و عزل نمود و در ربه نبوت معطی شد و زمان سلطنت و بادشاهیت  
 پیش آمد که حکم فلیفه پیغمبر هم جاری ساند گو اصل خلالت بود و در حقیقت سسی مال کشد بکس  
 چون حکم فلیفه ننی هم جاری شد پس گویا یکم بی جاری شده از صوت آن سر هم - طو گشت زمر آن یکم  
 نوبت را نوقت منحصر در حکم مدینه آنوقت بود و نیز درین مورد نوبت آن حضرت هم را بقیه سبب بی چون اران  
 جناب هم مایع بیان ثابت فرموده اند و نون حرف مر نوبت است و نیز حرف نون را در سوره مدینه ر طالع  
 این سوره دلی است زیرا که اول درین سوره بیان نعمت خبر حسرت پیغمبر هم فرموده یعنی چون سوره مدینه  
 را در مدینه اعراف منون داده و دشمنان آن جناب را مبنیون فرمود و بعد از آن اراد است با کافران مع و سوره مدینه  
 که امانت آنگهی در و ظهور کرد باشد و تمامی منابع الهیه دادن وقت او باشد و باقی تمام یعنی دلدار باشد و بعد  
 و بنین خود منور و روزان بعد از آن قصه ابتلای آسمان است و دل استندی حق سائین و رسیدن است  
 بیابان آسمان و حالت نوم و در آن آنهمایکد گرد و انطلاق بنیان خوشی و خورن و نفع سائین بعد از آن از  
 سوال دستاویز امن است که همین است بعد از آن ذکر کیه منین مد از آن ذکر حضرت نبی اقدس و بار  
 مدای ایشان و حفظ ایشان از بنا حرکت آن را و معسین را در نصیب بی حرف که در دل سائین و بار  
 شده و این سوره بآن حرف کسی را اختلاف بسیار است و از سرت بی س و در س و در  
 تنقل و کلین و غیر هم منقول است که مراد از آن مایه است که زمین مر بهشت او است و نام آن همو س و در  
 لئو مایه موت با لوبیا است ازین بر رکان چنین روایت آمده که چون حق تعالی آسمان و زمین را جدا کرد  
 از زیر عرش خود فرشته را فرستاد که بر زمین بنشیند و آتش را برودش خود گرفت یکدست و به زمین  
 است و دست دوم به مغرب و هر دو دست او کشته و به هفت زمین را برود و دست گرفته ایست و دست  
 و هر دو قدم آن فرشته را حای قرار بود حق تعالی از در و س حرکتی فرستاد که در آید و بر بار شاخ است و  
 چهل چهار پا قرار داده برود و قدم آن فرشته بر کوهان او است و چون برود قدم آن فرشته بر آن کوهان ستر  
 نمی ماند بطبع از زمین و سبب بر از فردوس آورده بر کوهان آن مرد و ماکوش آتش کرده آن فرشته بر آن  
 سنگ قبام کرد شاخ های آن مرکه و از اطراف زمین بر آمده و در آن بین آن مرد و در میان شورا اند هرگاه

چهارم می زید آب و ریای شود ز اید می شود و گفت می آرد و هرگاه هر دو دم می کشد و ریای شود را برز  
می شود و برای قرارگاه پای آن زنجیر و سنگ باره آفریده اند که مانند غلط و تخمین هفت آسمان و هفت زمین است و  
اینها را آن زنده و بران سنگ باره است و همان سنگ باره است که هوای آسمانها و زمینها و احوال و حضرت سبحان  
و در پند پسر خود و یاد کرده اند که یا بنی انجان تک مثقال حبه من خردل فتنن من صخرة او فی السموات او فی  
الارض یا لله و برای قرارگاه آن سنگ باره ماهی عظیم را آفریده اند که آن سنگ باره بر پشت او است  
و باقی بدن او خالی است و آن ماهی مرد ریائی است و آن دریا بر باد و باد بر قدرت مطلق ایستاده تا به اندک  
بنای این عالم تمام می شود و است کعب اجبار گفته است که روزی ابلیس فرود آمد تا آن ماهی رسید و در دل او  
و صواب از دست نه بر این ماهی بار را بر خود گرفته یکبار خنثی کن تا به آسمانها و زمینها و کوهها از پشت تو بگذرد  
و از کشتن بار بتواند حاصل شوی آن ماهی قصد کرد که خود را حرکت دهد و بحد این قصد چنانچه توانی جانوری را فرستاد که در  
صداخ بینی آن ماهی در آمد و تا به دماغ او رسید ماهی بسبب آن بی تاب شد و سرفه پرورد و در شکایت عرض کرد حق تعالی  
فرمود که این جزای آن و صواب است بلانی است که او اخوان کردی باز آن جانور را اندک فرمود که ز راه گوش آن  
ماهی مرآید و در مقابل روی او تا سر باشد تا اگر بار دیگر این عید خاطر تن بر سر مار و مار دماغ او داخل شود  
و تنش از غصه بین گفته اند که مراد از خون آن ماهی است که حضرت یونس هم در شکم ماهی زندانی که دانا بود روز  
یا چهل روز ایشان را در شکم خود داشت و تصور گفته اند که ماهی که نه برود و خون او رنگین شده آمده و  
زیر آله این ماهی در جسد خود و عظمتی دارد که دیگران را نیست آن یک به قبله که آن ماهی پیغمبر را رنگ  
مساخته و آن در مراعات ادب نمود که اسباب گوناگون است و به دست ایشان آسبج فرسید و این مگر خود  
قدیه ذات پاک سر حق تعالی ساخت و جان خود را در فتنه جریفت آفتاب ماخت چنانچه در جنگ کسب کرد  
بود را بنای سرور و موافق که ناز ختم تره دندان دشمنان و در ابر نه گیه و از جمله اشک نماز کرده از شک و سست  
حسن بهر ری رفت منقول است که مراد از نه و است است چنانچه شاعری نه بیم گفته است \* \* \* \* \*  
اذ ما الشرفی درج بی الیهم \* القلت الخون بالمد مع السحوم \* و این تفسیر بالکاف هم بسیار مناسب است  
و مؤید این حدیث مرفوع است که اول شیخ حلقه الله الفلم ثم خلق لنون یمن الدوا ثم قال اکتب ما هو کائن من عمل  
ادائر زرق اراحل یتکتب ما کان و ما هو کائن الی یوم الیام ثم ستم علی الفلم و از معاویه بر قره مرفوعه و ایست آمده  
که النون لوح من نور یتکتب فیہ الملائکة و یومرون به و یتشی گفته اند که نون نام نری است لیکن بر این همه تفسیرات  
اشکالی نحوی وارد میشود که وقف بر صرف نون که مجمع علیه قرا است ازین تفسیرات ابا می کند زیرا که لفظ نون اگر اسم  
جنس است جرد تنوس آن بسبب تقدیر حرف قسم لازم می شود اگر علم مشرف می بود نیز جرد تنوس بر او می آمد  
و اگر غیر مشرف می شد فتنه بتقدیر حرف قسم ضرور میگشت و جواب این اشکال آن است که ذکر این لفظ و بین  
مقام کبابه از قسم است نه صریح قسم و تقدیر حرف قسم و اعمال آن درین لفظ لازم صریح قسم است نه لازم کنایه



بر چیزی که سبب و مقدر آن باشد و چون بر چیزی مرفوع و بلند و غیر از تون هیچ حرف در حروف بیجا نیست که اولش  
در پس او را - سستی بهر علت نبوت پیدا شده که هم بعد از طرائق ملوک آتشی است و هم متشابهی آن جمیع ولایات  
از همان مرتبه شروع شده در آخر همان مرتبه روح نهاده بلکه ابتدای هدایت علی الاطلاق از آنجا است و انچه ای هدایت  
که خداوند را در این راه است بر هر جهت انبیا و غیر تون حرفی است که در محبت و محبت با هر اسم متمکن و در وقت  
ارباب ستم باشد نه تنها در حرف و نام و معنی شود اعراب او تمام نیست و همین است حال این که پیش از خود از  
دقیق و آسان از پیوسته و بی و نیاید که در نا آسان و در روبرو کشش ناوینی که در روح بجا از آنجا نمابند و مش  
آنها را در این راه که در تمام نسود و در لغت عرب این حرف را از این جنبه است و در آخر فعل برای  
مأخر می آید و آخر حرف ای ترشم و مدحوت و تحسین آن و در آخر اسم را از این راه اعراب بر مثال انبیا که بسبب  
نبوت ایشان با آنکه را از نموده و افعال و کلام که با کلام صاحب حاصل میشود و حق و انیس را که بهر راه اعمای  
در دنیا و در آنجا که خود که نموده اعراب است بدست می آید و مخدوفت دیگر را منحل حیوانات و نباتات  
و معادن که در حروف ادواتی شنیده و خود انبیا و جمیع شریعت است و لهذا در تومل با تحضرت  
همه این معانی و ایه است دعوت آن می نماید و در ستم و تعلیم میان قیام میبایند و نمرود و علمای علم حروف  
که حروف را به افشا که حواسر قسمت کرد که در کلام و ادعا که حواسر معانی حروف از افشا که را باز ده شمرده اند  
نات بر این است که سوره و فکاک که سوره و فکاک عرش و فکاک روح و فکاک قلم چنان مقرر است که تون حرف  
فکاک هم است که سادت از عالم وحی و تریبل است و او را در سبب است حرفی نیست چنانچه فکاک توج را  
که عبارت از عالم حیات است نیز در سبب است حرفی نیست و باقی افعال و حواسر سوره را در  
فلو باب حرفی نیست و هم در سبب است پس تون را در تمام امانت آوردن کمال مناسب و در که  
حذیفه نبوت از وحی و تریبل چیزی دیگر نیست (و التسمی) یعنی قلم میباید و ستم و ستم عالم حیات انسانی  
و ابر منفی ظهور یافته و میاید هر دو را افاده زمان و مکرر بر این مشایخه معنی است نبوت و پیغمبری که او امر  
و نواهی الهیه را از افشاد کس حذیس بشریت می رسد و کلام او فاعلی و مدافع او و انسانی میخورد و نیز  
قلم را اگر کسی که از عین حرکت او آشفته باشد و او را در دست دیگری بی اعتبار به بلند میون و دیده اند و او  
که کلام سفید را با او سیاه کند و خود بخود پیچ و تاب بخورد و دهی توبه میکند و گاهی رجوع و انصاف می نماید حال آنکه در  
حرکت او در هر پیچ و تاب او دقایق عجیبه منظوم و مندرج است و لهذا که گفته اند که الخط و المدسه در حانیه ظهروت  
بالکة جسماسمة و نیز گفته اند العلم لسان النبیل و سفیر الضمیر و مستودع الاسرار و مصنف خط الحار و حافظ الآثار  
و از مجانب هم آن است که از دوات صیاهی را بر می دارد و در کتب ثبت میکند و در باطن آرمی میان صیاهین را او را  
و روشنائی کرده می رسد و نیز قلم را که هر حرکت و سکون و گشتار و سکوت او مدست و مدست است و از خود  
هیچ حرکت نمی کند و دم می زند کمال شایسته است پیغمبران است که ید الله فونی اید بهم و مایه طوق عن الهوی



\* ویدی اصطلاح راکع ساحل \* \* احی بحریہ مملہ داری \*

\* ملازم الخمس لادواتها \* \* معك في سدة الجارية \*

و نیز ظاهراً از چهار مار درین کشیدن ناچاری است تا قبل و ست پس خانه شود. و مصعب ترجمانی روح القدس او  
حاصل کند و آن چهار مار را در اصطلاح نویسندگان فی و حب و شتی و قه گوید. پنهان آن حضرت را عدم چهار رنخ شتی سینه  
مبارک رسانیده تا قبل ملاقات معراج گشته و منسوب ترجمانی اطفاله نسبت ماری غریبه حاصل کرد. و در صالاح مناش و صا  
نی آدم و استه نثار است احکام دین تو که نه رقم معهودی شده. حبیب و در این صفت آری که در صفت او است و او انصار  
قرو و او تنهای گذشته. و فائز دور است همان در مانت شده و اندک است. و در این امر را می دانست و در این معنی العلم  
والسین و "و" غایب. حکم القام و بی مسطور را معنی از آن ای حرب کونی در صفت که

\* نيلام الاسلام، اسيمب، ملهى صعد \* - - - - -

\* - المأثور والمأثور لا شيء فعلا ببله \* \* \* \* \* ال بتسعة مائة : الله العلم \*

\* من ادعى الله الا فلا من دبرفت \* \* ان اسمعوني لعلنا نرحم \* \*

[illegible]

ت از شصت و آن قلم و اصحاب علم خواص سعاد و نباتات و حیوانات و مفعولات او و به ذکر ابوابین از شعبهای  
 همین قلم می رسند و مستحسن اند بلکه یا همان علم کائنات الجو و طبقات عناصر و نباتات آسمانی در صد اندک و صور کواکب  
 نیز از همین قلم علوم غریبه را می گزیند و برای آیدگان می نویسد و قلم احلام که متعلق به شریع و ارناس است در عالم  
 ملای قلم ملائک است که موافق استعداد هر قوم و هر زمان تربیتی نوشته گذاشته اند و ترائع حمده را با جمیع احکام  
 معصومه آن مرتبت و احکام مستبطه می دهند آن تربیت نیست کرده اند و در عالم سفلی قلم فتنهای مذایب  
 ارمیه و دامن اشتغال و در این محلیه ادبیه است و قلم احکام که منتهای بگویند و ایضا است در عالم  
 علوی همه اوراق و افوات است که دفتر می گزیند است و نیز قلم آجال و مصائب است که دفتر حراریایی  
 است در عالم همین این هر دو قلم شعبهای بسیار دارد از آن حمده است قلم حسد بگری که تعیین از مذاق اهل  
 لشکر از سوار و پیاده آن و است است و از آن حمده است قلم صدارت که تعیین از مذاق اهل استقامت  
 و احتیاج بآن و است است و از آن حمده است قلم اسببها که دفتر عراج و محصولات بآن و است است و  
 از آن حمده است قلم اصا که در دول است و از آن حمده است قلم از آن حمده است قلم کونالی و  
 از آن حمده است قلم که در عروج و سیر دارد و دفتر و ضرب و شلاق بآن نفوس است و علی بن ابی طالب و قلم  
 احکام که متعلق است به شریع و ارناس در عالم علوی هر قلم ملائک است که دفتر جبرئیل است و از آن حمده  
 احکام آتیه را نوشته می رسد و همین قلم است که آواز آنرا آن حصص عام در شب عراج و در روز اربعین  
 شصت و اندک جاریست و حدیث عراج واقع است که فظیر به مستوفی سمع و ادب و در عالم سفلی  
 قلم قصبان و درویشان سخلات و کیمیاها و قلم منبیل در اسرار و در هر واحد قلم دانش نویسان  
 در قلمین سهام موارث است این قلم است پس به که هیچ شطرا این قلم در عالم سفلی و در عالم  
 بالیقین بدانند که هر وقت و به هر علوم و معارف از حدیث است و این قلم است و این قلم است و این قلم است  
 از آن حمده است و در حق بر هر کس از رات عالم آقا می رسد پس در این حدیث است و این قلم است و این قلم است  
 و اقوال انبیا که در امر شایع است و این قلم است و این قلم است و این قلم است و این قلم است و این قلم است  
 می نامند که (ما انت ببعید رتک یحسون) یعنی سستی و غفلت و در هر واحد قلم دانش نویسان  
 می گویند و در آخر سوره از زبان آیه سلم در موده باقی ما در بنجاست بی خواب و آن است که حکایت  
 کلام کنار در حق آنحضرت عم که از آن نسبت به چون فهمیده می شود و در آخر سوره مدکور است و این قلم است  
 و آن حکایت است در آنجا که اول سوره حال آنکه متعارف این است که اول کلام مخالف را نقل می کنند بعد  
 از آن او را در احوال می نمایند در پیبر این ترتیب متعارف و در بنجاست که است و آن است که آنحضرت  
 هم را به سبب شدن این کلام از کنار اند و بسیار لایق شده بود اول بسفور ایشان نفی جنون با بابت نفس آید و فناء  
 ماول مبارک ایشان پس بدید و بعد از آنکه در این گمان باشایع تمام و درین سوره واقع شده باز آنقول مردود در آخر کلام پس

فرموده اند تا آنکه ~~عقل شود~~ و این روش و زمین ابطال کلام خصم نریزبانها و دانشمندان بسیار دل چسب است و در اینجا باید دانست که در فنی چون آنحضرت لطم اشاره بیک دلیل اجماعی فرموده اند که از آن برار و دلائل فحسیله می توان بر آورد و آن دلیل اجزائی ملاحظه مهمتهای ظاهره و باطنیه نسبت حقیقت است بایشان از فصاحت و کمال عقل و وجود ذهن و نبوت و ولایت و هدایت عامه . اطلاق کریمه پس کویا اشاره می فرماید تا آنکه دلائل ابطال این کلام در نوشته فرموده است که احتضای آن نمی توان کرد مگر باین وجه اجماعی و فنی الواقع هر که کمال عقل آن حضرت را هم در سیرتهای آن جناب در حدیث برایشان را در اسنات و حشیان عرب و حافیان صحرائین آنها را می کند که چه قسم این مردم بی سرو پا را می خورده اند با قارب و غنای و در حمایت ایشان جنگ کرده و کشته شده و کشته و اوطان خود و دوستان خود را در محبت ایشان گذاشته اند . و سابق معرفی یا ملاذ نایشان داشته باشند تا این حرم که بآنچه و هم من منبه گفته است که من بهشتا و یک کتاب از کتبهای ابدی و باین خوانده ام و در همه آن یاد می کنم که حق خالی از ابتدای نیست و بنا بر اقتضای آن از متاع گرامیه عقل انبیه عاقل و اود است و در هر عقل آن حضرت هم نبود مگر مانند یزدانه از ریگ نسبت به جمیع ریگ تانهای دنیا که از او انوار عظیم می آید و در حدیث که در حدیث و عوارف المعارف از بر رگی روایت کرده اند که عقل را صد حصه نموده اند و دوازده حصه را بآن حضرت عمده او از یک حصه را در بانی مخلوقات متصرف کرده اند و هر که قصه های زیر کی آن حضرت هم را خواهد که معلوم کند باید که کتب سیرت و نظر اعیان و تفسیر مطالعه نماید که تفصیل آن قصص در بین مقام موجب تطویلی است عظیم بطریق موعود و سه حصه از این نوشته میشود اول آنکه شخص پیش آن حضرت هم آمد و گفت که یا رسول الله در من چهار خصاست است اول آنکه زنا کار ام دوم آنکه دزدی می کنم سوم آنکه شراب می خورم چهارم آنکه دروغ می گویم این هر چهار را می توان ترک کردن از من ممکن نیست بفرماید تا یک چیز را بخاطر شما ترک کنم آن حضرت هم فرمودند که دروغ مگو چون آن شخص بخانه خود رفت و شب آمد قصد کرد که مشغول شراب نوشی و زنا شود بخاطر او رسید که اگر صبح حضور آن حضرت هم بروم و ایشان از من پرسند که امشب زنا کردی یا نه و شراب خوردی یا نه چه خواهد گفت اگر راست می گویم بگویم بی سحت شوم و حد زنا و ضرب چهار بر من جاری نمایند و الا دروغ گفته باشم داعیه شراب نوشی و زنا موقوف کرد چون شب بسیار شد و در خواب رفتم خواست که بزدی بروم و همین قسم خیال او را زردی مانع آمد که اگر مرا در این دزدی متهم کنند و از من پرسند چه خواهم گفت اگر اقرار کنم دست من برزد و بی سحت شوم و الا دروغ گفته باشم باچار این داعیه را هم موقوف کرد و صبح دیدگاه پیش آن حضرت هم دیده آمد و گذشت یا رسول الله هر که ترک کردن دروغ از من چهار خصاست بدو که در من بود ترک کنانیدند آن حضرت هم خوش وقت شدند و قسم دوم آنکه شخصی پیش آن حضرت هم آمد و مدعی را گرفته آورد باین دعوی که برادر مرا کشته است هم او را فرمودند که دیت بگیر گدایت قبول ندارم باز فرمودند که عفو کن تا ترا ثواب بسیار در آخرت حاصل است این هم منظورند از فرموده بر دپس بخش این را که مقرر است چون آن شخص بر ای کشتن آن

نقصه های زیر کی عقل

[illegible]

این جمع بختی است که آنحضرت عدم مدینه بن البیان را وقت شب بطریق جامع حق و شکر آفرینش  
فرموده که مرداران قریبش را تفحص نموده با هر یک در خوردگی و بگو که فردا در پیش است همه دوم شکر شمارا  
که سرمنشای این بگام اندیشش تا آنکه کرد و خود هتیب شما خواهند ماند و از انطرف بر شما هر ضرب و زد و بکن  
است وقوع خواه آسایش از هر دو طرف همیست قبیل قریبش مقبول و مسروح خواهند شد و دیگر ضابطی محمود خواهند  
ماند و در هر دو صورت فتح و شکست شکر ضاعت و سستی لاحق خواهد شد و من بعد ضابطی دیگر و شکر جبره دست  
خواهند شد این را ایک با همیه و در هر کس آسایشیدن اینحضرت در حرم خود منزلزل شدند و بدو در موقوف  
کردند تا آنکه ثنائی عریض در میان آن شکر ظاهر شد و بی سبب ظاهری کوچ کرده و فتنه مالیمه گمان آنکه این قسم  
حافل شود الی و محسوس ماند بهینه ماند آن است که آفتاب را تاریک گمان کند و چه قسم می تواند بود که  
نوحیون باشد (وَاِنَّ لَكَ لَآخِرًا عَجَبًا مِّمَّنْ هَؤُلَاءِ) یعنی و تمیز بین بر ای نیست احر و توانی که مانند دست منقطع نخواهد  
گشت زیرا که اگر دست نهاده است کلمه عالم را در دست و آن بد است تا دامن قیامت بین خواهد ماند و نمون را  
از حرکات و افعال و سکنات خود بر نمی بماند به طای آنکه کن را بدایت کند و در هیچ عمل خود سستی و اب  
نمیکرد و در هر یک سبب بنی علی او دلی رست می باشد به بای آنکه او را اب غیر منقطع حاصل شد و در هر  
ناب غیر منقطع که در خبر ای آن حضرت عدم موعود است معلوم شد که در آن نواب اعمی است این ایسان  
است که قیام قیامت منقطع نخواهد شد پس ای که درین زمانه وارد می باشد زین گشت و در حال آراشکل  
این است که اجماعی بر این بر مونس در سوره الشمانی و سوره قیامت موعود است و در آن در مقام معوجبات  
آن حضرت عدم به مناسبت دارد و در زوال اشغال آن است که آنچه در آن مومنین موعود است  
است نواب هشت است و آنچه مخصوص است حضرت عدم است عدم انشاء نواب اعمال است تا قیامت  
و منتهای آن بدایت ماند کلمه خرمینه است و در سوره صافات آن حد است و میمصاصون بعد از است  
حباس و ص منقول است که هیچ بی نیست مگر او را نواب اعمال که با ایمان آرد و در دین او داخل شد  
میرسد زیرا که هر عملی که که بدست و ارشاد پیغمبر خود می کند والدال علی الخیر و کذا علیه و در دامن ایانی مومنین مسوح  
شده آمده است تا آنکه افرادیان که دین جسوی است علی صاحبه الصاوت و السلام می باشد تا امر مومنین عدم سکن گشت  
و عمل بدین مسوح موجب اجماع نواب نیست پس با سه و در احوال نواب انبای مومنین انفس با دست قیامت  
است و در کتاب بخلاف احوال نواب حاتم المریدین که تا قیام قیامت منطیع در دست و در قسم تر امحون گمان  
کنند (وَ اِنَّكَ لَعَلَّی خَلْقِ عَظِیْمٌ) یعنی و بخوبی تو هر آنچه بر خلقی بزرگ ستر و ثانی و منقول را از این مومنین است که با آن  
اعتقاد کرد و در هر یک که تا قیامت و تبدل اودام و خیالات او را در حزن است و در این مومنین و در حال روح  
و در طاق منطوق نیست و در حدیث نزول و در حدیث که از حضرت ام المومنین عایشه صدیقہ رسیده است و در حدیث  
که طایف آنحضرت عدم چه بود که او را حق تعالی در مقام روح با در موعود گشتند که خلق آن حضرت عدم قرآن بود پس چه را







را به آواز صحت ز جوف فرموده اند و برای انتقام خود کسی را از بیست فرسانده اند و نیز در صحاح مذکور است که آنحضرت عجم گاهی در مجلس مخصوص یاران پای خود را دراز فرمودند و اگر کسی برای ملاقات می آمد تا وقتی که او شصت می ماند هرگز بر نی ناسته و هر روز انوی آنحضرت عجم در نشیمن مردم بر زنانی کسی نمیشد و هر که از اهل بیت آنحضرت عجم یا یاران آنحضرت عجم یا هر که از آنحضرت عجم را می خواندند بر جواب او لبیک می فرموده و تاریخ این مد که راست که روزی آنحضرت عجم در صفر نوذاریان را فرمود که امروز میخواهیم که یک بر یک آید. این عرض کرد که من یک از آنها گفتم که من ذبح کرده و دگای است که من پوست میکشتم و موسم گشت که گوشتی که من و چهارم گشت که پختن آن بر من و من هذا القیاس بیع لوازم این خدمت را ما را سپردند و نادر شود آن حضرت عجم بر خاصه مادران مشغول بود و بعد پیری شریعت آوردند و از خراج جمع کرده آوردند یاران عرض کردند بار من که این کار را هم مامی که ویم به نذر بود که من نفس خود این محنت کشیده فرمودند که حق تعالی این را نذر کند و نذر کند و در یاران خود نذر کند پس و تا ما نزدیک نشود و در نزاری مذکور است که کبرکی از که این در بین است آن حضرت را هم گرفته هر که میخواست می رود با منی فرمودند و در همه آنحضرت عجم زنی بود که در عتبات او احلا و معاند و در اجبارت فاسد و در سب و در ازار آن بیلا سبب منم و میگردانید پس آن حضرت عجم می آمد و مالیتان ماها می نشاند و اینها بیست مرده کسی از او میدادند و میخواست که از این ریه و پای و گور خلاصت و آنحضرت عجم را در نجات او را قبول فرموده و قاعده آن حضرت عجم آن بود که چون از آن صبح فارغ میشدند و بیکه شنان اهل دیر هر یک از این بر آن آب می آوردند و در آن آورده دست و پا می کردند و آن آب سر که شود تمام روز آن آب را در حمام دود او آتش میدادند و هر کس که در میان احسان و موسم می باشد و آب میسب و آب مروان احسن است و در آن خیال خرج بیش بکن مالیتان این آوردن لی بنگار میشد و دو هر آورده دست میگذاشتند و خوش نذنی آنحضرت عجم را در سبب و در دین مردمان نیز مباحثت میفرموده و صفای بود برادر انس بن مالک که جانوری بنده هم در آن روز پس بدوی ل گوشت پرورده بود اتفاقاً آن لال مرد آن خدمت عجم برای قریت آن لال پیش او رفت و در میان او دعا میخواند و گفت که این کلام مفیدی نیست این را نموده غم نگذار انس بن مالک که خادم آنحضرت عجم بود و اندک است که من ده سال آنحضرت عجم را خدمت کردم هیچ گاه نفرموده که هر این کار نکردی و چرا این کار کردی و در خدمت منی دارد است که گران تو این چهره روز قیامت و در ترازوی اعمال مومنان خن نیک خواهد بود و بدو بدو دارد است که در ری آنحضرت عجم یاران خود را فرمودند که هیچ میدانید که کیست تربیکه ام سبب مردم در و در ج نماند رفت عرض کردید یا رسول الله او رسول خدا و انما امرت فرمودند و چهره نیک و در دین آدمی که دین و نر حگاه است پیشتر موجب دخول نادر خواهند شد باز فرمودند که هیچ میدانید که کدام چیز بیش نر موجب دخول نیست خواهد شد عرض کردند که الله و در هر لاله ام فرمودند تقوی و حسن خلق و نذر

و نیز اینهاست که مرد با ایمان بسبب حسن خلق خود در جه صائم الهی و قائم الیل می یابد و هرگاه ارشادات آنکه  
جنون و رجنی آنجناب هم مله خود بدین این اعمال جبرود است کلبه که سبب ابر و ثواب غیر مستطیع است و ما  
اطلاع برین اخلاق کریمه که دلالت مال عقل میکند صریح العنا و ظاهر الامر است حال می فرماید که فیستبصر  
و یبصر و لا یبصر یعنی پس عتربیب خواهی دید و ایشان هم خواهند دید و قتی که در آید این است و نه اندر آنکه  
تو ایشان را بر سر راه خواهد آورد و کمال تر از نظر ایشان خواهد بود و بعد از موت که پدر و مادر و دین کار خواهد  
بر داشت و مرتبه هر یک از عقل و دانش هویدا خواهد شد که (بِأَیْکُمْ الْمَفْضُونُ) یعنی بکدام یک از شما جنون  
مفتونی است که امر از خفد عالم ملک و ملکوت را در ضمن جوامع الکلم بایشان نشان میدهد بی مایه ها که از حقیقت  
ذات خود و ارشادات آنی که در انفس ایشان لایع و نامان است محمود مایه مثال دیدگان جمادات  
سنگهای تراشیده و جو بهای نثار شده معنوی بوده اند (إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ) پس هر روز در تو همان است و انان  
کسی که مجنون و متبقی و مفتون تحقیق است که عقل او در بر دمای تو بر تو سینه و و مجنونی گذشته تا آنکه (صَلِّ عَنِ صَمِیْلَه) یعنی  
کمره شده از راه خانه خود از خانور هم کمتر گشت که راه خانه خود را می شناسد (وَهُوَ أَشَدُّ تَعْلَمُ) و همان  
است و انان بما ظالم صحیح العقل که از آنها تعبیر کرده میشود (إِنَّ الْمُهْتَدِیْنَ) یعنی مرا و قدری که راد و رستگار  
و بسوی او مشویدند چون در میان این مرد و فرزند لون ماین و بعد است می باید ماینان ظاهر ام و پس  
خلق خود موافقت نکنی چنانچه در باطن موافقت اری زیرا که موافقت ظاهر اثر موافقت باطن است و موافقت  
آن (فَلَا تَطْعَمُ الْمَلِئَیْنِ) یعنی پس اطاعت کنی آنها را که گفتگان را گفته که لید من سببه و اوج و جود و اسودن و موت  
و اخس و اثر و بوس آنصورت هم آید اگر که اگر بر اید سوداوی بوس این عمر کثرت و این است  
مبعده پس ما را اطلاع ده که ما را در آن و مگر بنده توانم و اگر در شش و عسر و داری و کوتاهی  
مرغوب لباس و طعمهای لذت و مالهای با اثر برای تو مهیا سازم و اگر بیا و می و این است  
ما همه مرداران مطیع و مشا و تو ایمر بر سر ریاست بنشین و یکم را بی کن که از راه و در راه و در راه  
و عقل و دانش عمده و از دنی آسیرت هم فرموده که ازین با آنها بیع منظور نیست پس کن با  
فرمان برداری او منظور است آنها گفته که اگر این کار ترا منظور است مرد و چه ایکن با سخی  
ما بشت و که بنان مادا بدگوید مردم را از عبادت آنها منع کن و خود بعبادت خدا اشتغال و شش ما از عبادت  
خدا منع نخواهیم کرد و هر تو طعن و طنز نخواهیم نمود آسیرت هم سبوت فرموده این آیات نازل شده  
ارشاد شده که در کوشش بنان و بیان قبیح مادت آنها هرگز سنگین انفس نشود (وَالَّذِیْذْهُمْ فُجِدَ هَیْوَنُ) یعنی  
یعنی دوست میدارند که کاشکی آنکی در دوع و آئین خود صفت شوند پس ایشان جو سبوت و فی تمیذ اند  
و غرض آن است که مرد حقانی را اصلاً بگفته فخرالمان پر و ابید کرد و در میان آنهار است و رای و این است که آخرین  
مقصود منجر بسعی و ردین میشود آری مدارات و حسن خلق با همه کس مهم و است لیکن آنکه در این

این خود فوری واقع شود و در دین خود سهامانی پیدا آید و این منافی است بسیار مشکل در امتیاز و معرفت  
 آنکه در این مقام نفس خود را اندیشه در تشخیص خلق و اسماء است و در رضای خاطر آنقدر که کوشش کند  
 که در امور دینی مداومت عین کردن گرفته و مرغی در را انصب و جمیع آن آنقدر دور و دور فتنه که در شست گوئی  
 و در این راهین عودت نموده و معرفت حاد استیمه موقوف بر فرق میان مدارات و اهمیت است  
 مدارات در گشت است و است مثل عظیم و اگر ام و احسان است و زبان و حیب پوشی و خبر خواهی  
 و مدارات مساهلت در اینان نفوق پس است از امر یا معروف و نهی هر الممار و اقامت و دو بیان حق بر  
 و هر مال توانست مامان گو. ظاهر باشد در هدایت عامه بجهت ملل می اندازد و در استخوان اعرفه ممنون قرح  
 میکند و حدیث شریف وارد است که اذ القیبت العاخر فالله یوحه جش و ر حنائی التریل مدکور  
 است که سهل بن عبد الله تستری می فرمود که من صحیح ایمانه و احلص تو حیده دله لا یأمن الی مبتدع  
 و لا یحاسبه و لا یؤاکله و لا یشار به و یظهر له من نفسه العدا و له من دهن مبتدع و له من دهن حلا و  
 الا ایمان و من تعجب الی مبتدع نزع نور الا ایمان من قلبه یعنی در صحیح الایمان را باید که باه و آن اسر  
 نیمه و هم محاسن و هم کاسه و هم از نشود و هر که با عیان است پیدا کند و در ایمان و طلوات آن از وی  
 بر که و ما سدوس از جمله منکران کسی که در مل السس و احقاق مانند ما و موافقت کردی گو بحسب ظاهر بود  
 موجب اعیان کمال حسن اطلاق است پس کسی را که در تعالی بر اوراق یکجا ثابت دارد و از او لذت آنها از  
 ضرورت است تا سب لغت مراد است و معانی آن در مل السس در اطلاق اینکس تصور یقین و چنانچه می فرمایند  
 (ولا تظن) یعنی و هرگز اطاعت ما از جمله است و کبر و احتلال و اذیع بعضی بسیار قسم جو رنده و آنکه در هر سخن  
 به مد اقسام می خود و بر آنکه قسم قورس بسیار بل و الت سس است مد و و و او آنکه قدر رگی و عظمت فاو  
 خود را نمیداند که نام بزرگوار و در اناس به منزل می سازد و از سر و بنش راضی است و غرت نفس مد بامت حقوق  
 بزرگان خود است و رذالت آن بنیت از حقوق و لهه از ان نام پدر و مادر خود را بی تقییم میگیرند و هیچ کس  
 در عالم نیست بر بنده آنقدر حقوق دارد که با او و او را چون این قسم حقوق را نشناخت و دلیل کمال  
 رذالت شد و دم آنکه هر که قسم بسیار میخورد و غالباً در ملک و میرسد و در اینگونه موجب کمال حقارت است  
 در چشم مردم و این حقارت را دیده و دانسته هر وقت بر خود گوارا کردن دلیل رذالت نفس است و در اینجا  
 اشکالی است قوی حاصلش آنکه اگر قسم بسیار خوردن مدوم و بی و است پس چرا در کلام آنحضرت عم  
 قسم بسیار وقوع آمد و در هر سخن و الذی نفسی ببده میفرمودند و جایش آنکه آثار قسم در کلام آن حضرت  
 عم یخند و به موجب از یاد رحمت و قدر ایشان بود آنکه در هر سخن خود را آنگهی را از دست نمیدادند و این  
 علامت کمال محبت است من احب شیئاً اکثر ذکره دوم آنکه هر سخن خود را مثل نی در دست نمائی می نمیدند  
 و لهذا نفسی ببده در مقام قسم می آوردند و این معنی نهایت مراتب تصحیح عیب و بیت است سیوم آنکه مفاصینی که

تذکره رذالت بسیار خنده

بر این قسم می فرمودند غالباً بقیب آنکه از عقل و حواس عوام بالارنی شده محتاج تا یکدیگر میباشند پس در آورده و  
قسم تا یکدیگر دعوت الی الله حاصل می شد. لکن در امور ربوبی آن حضرت راء هم اتفاق قسم خوردن واقع نشد  
هر قسمی که خورده اند در بیان احکام و ریه یا انداز عذاب آتین خورده اند و نجات قسم خوردن بسیار که از دیگران  
واقع میشود که هر یک از این امور بران منتهی است و بعضی از علمای نوشته اند که وجه اکثر قسم در کلام آنحضرت هم از  
و که قبل از بیعت آن جناب قسم های ناشروع بسیار روان یافته بود بدوران و پس از آن و چشم و گوش و  
و بزرگان و مقتدایان زبان قسم می خوردند آن حضرت را عزم ضروری افتاد که بار بار در کلام خود قسم را استعمال  
فرمایند تا طریق قسم خوردن را در میان ایشان پیاپی از آن قسم های ناشروع بود را مکنه دارند و بتایید قوی درین  
مقام کفایت نمیکرد زیرا که قلع و قمع عادات را نسخ یکدیگر و بار گفتن میسر نمی شود با نتیجه بسیار قسم خوردن آنکس  
معیوب است که موصوفت بوصف (مُصِیْبٌ) نیز باشد یعنی بدست است و در ذیل الطبق که قسم های غدر برای  
اثبات مطالب خسیه و اعراس به حضرت بنکانه و نبی نهید که ام نام بزرگوار را سباده کشیم ام نام خسیس  
میسازم بلکه این اکثر قسم اوداعی و ذالت نفس و ذلت است است زیرا که عزت و کرامت را از دست میدهد  
در حایت مرصاحب عزت می کند و ذلیل هر چه را بر خود قیاس می نماید و ذلیل می بیند و هر چه از آن قسم  
و ذلت النفس که در دست است نام خدا ندارد و هر که باشد ذلیل اخراج ذلیق ندارد کشش است آتیه مشربین  
نشدند که مراد اینها اشاره بحال و لیدین مغیره است که مردمان را در کشته ای لا یولوا و جنبه بر آن از تقبیل بر آن  
از او در تفسیر مورد مذکور است و باین نام این روایت داشت دعوت نام پر و دور  
خود را در طاعت نمی نمود و کاش بر همین روایت خود آتیه می کرد با وصف این روایت این وصف به  
داشت که (هَمَز) یعنی طعن کند و بدگوید فظن است که هم پس بدست و بیم با همه آتیه هم در دسترس  
و طعن بخش می آمد و در نسب و حسب و اطلاق و عادات هر کس قدح می کرد پس گویا سگی بود که  
که مردم از صورت او برارنی شدند و این نیز دلیل کمال ردالت نفس او است زیرا که هر که باس آبروی خود را  
نمی کند اول آبروی خود را دفت کرد و باس در دست باس آبروی خود را در دست آس است  
آبرو و بزی مردم بر طعن و تشنیع خود را آتیه نمیکند بلکه (مُشَارِ بِمَبْنِی) یعنی پایی خود را در دست است برای  
منزل خودی سخن یک کس را در حق دیگری باومی رساند تا باهم که در دست همه رساند آتیه از دست خود آبروی بکند  
و بزند و خود نیز درین حرکت خفیف و رسو شود زیرا که تحمل خوری زد عفا موصح کمال تسمات است \* بیت \*

\* هر که عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد \* بیگمن عیب نویسن گران و اهل د \*  
این است ازین که از دور در ذلیل خالق و خلق و دست و آبروی مردم ظهور می رسد و از تیاره در اختلاف  
احوال و حقوق و فوائد دین و دنیا از و ظهور می رسد آن است که (مَنَّا جِ لِقَحِیْر) یعنی بسیار مع کشته است  
نیکی را هرگز نداد آن نیست که کسی بجای کسی نیکی کند ما آنکه پسران و غلامان و نوکران خود را بیگت

رسمش محمد پند و سخن او را شنیدید موجب دعا و شمار ایند خواهم کرد و هر که از اقارب او پیش  
 آنحضرت هم می آمد ما او را دو ک برادری قطع می کرد (معتقد) یعنی ظلم محمدی می کند و حقوق واجبه خلق را مثل  
 نوکر و برادر و معصوم را را نمی نماید (اَفْهَمُ لَی) یعنی سخت گنجه را است که هم شراب می خورد و هم زن را و اطاعت  
 نمیکند پس در حق خود نیز ظلم می نماید که او را در معرض هلاک اندی می اندازد و با او همه وصفی دیگر دارد که (عَقْلًا)  
 یعنی گروان کش و سخت طبع و درشت خوی است که هرگز نه نصیحت و فهمیدن بر سر راه نمی آید و در دام  
 خود پستی اگر قرار می ماند اگر کسی را می شنید منهن بود که این همه برایش صعب و علاج ناپذیر می گشت  
 حال که معنی کسی نمی شنود علاج او بهم نمکین ماند (تَعَدَّ ذَٰلِكَ) یعنی بعد از این همه ذلتی که دارد (زَفِیمُ لَی) یعنی  
 و لایق نیست که تا به سال پدرش معین نبود و بعد از محمد سال منیه گفت که این از لذت من پیدا شده است من  
 ما و درش جمع شده بودم و در لفظ بعد ذلالت اشاره بآن است که این صفت او در مرتب قبیح از همه بالاتر است که  
 ترقی کرده بعد از همه صفات بآن اشتغال عسی می شود و الا که زب و دنیش و در خارج از همه صفات افتد و  
 و جهش آسان است که لطفه چون خبیث شود و او را هم مراد و در پس عمامه در آید همه اوراق خدش پیدا کند  
 پس این صفت یار پس بآن بار و تمام انبیا و ذیل است که بعد از همه او آن همه در خانه می نشیند و کاش مال  
 همه را ذلتها که جمع کرده است چو بی از غنای هم میداشت که برده پوشش این فساد می نمود و می شد آنقدر را  
 سبلی بهره است که آن که آن مال و پسند (یعنی بسبب آنکه در صاحب مال و اخ و پسند آن نه در  
 و باز آن شده و تمام اراد و نیکه است که این مال و اسرار و داده است اندک و  
 مقابله او شروع کرده است که (إِذَا تَمَلَّوْا هَلْبَةً أَبَیَا نَعَا) یعنی و ذلک است که در می شد و وی آیت و صریح  
 می داند که این کلام از مقدمه در مکتوبات خارج است و شده دام حایل است و نایق به این صفت که  
 مرا با وجود این و ذلالت نسب و حسب و انبیا باین تمته از مال و اوان و پسند این را خواخته است  
 مرا می باید که در شکوه سعی بخند سما به طرف میگرد و کفران می ورزد تا آنکه (حَالُ أَسَاطِمِ الْأَوْتَمَنِ) یعنی بیگوید که  
 اسانهای دروغ پیش بیان است که نوشته اند داشته رفته است کلام آتشی نیست لهذا از حق این برکش کفرانست  
 انتظار آمدن روز قیامت که موعده عزای هر یک و ما است نخواهم کشید بلکه (سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ) یعنی حضرت عصب  
 و اخو خواهم نهاد و در این بین که بیشتر مقام فخر و نخوت از اعضای آدمی همان است و ظاهر آن و عرت و نیست  
 او است تا او را مانند گنجه را از سخت بینی برده و سردیم از حضرت ابن عباس و دیگر سخاوت رضای است که  
 روزه جنگ در تمشیری یکی از انصار بآن رسید و پینی او رسید و پینی اش مجروح گشت چون در مکه رسید بمعالیه  
 آن مراجعت برداخته شد و آنکه گشت تا آنکه بهین مرض موهله گشته اند که وای بر آن نه هم یک طس  
 زبان کشاده بود و حرف مجنون بر زبان رانده حق تعالی او را به طعن یاد فرمود از بیجا معلوم شد که چون او نمایی در مقام  
 عدل موفیان رسول هم را یک براده گرفته جز او کسی را که در محبت رسول الله عم و خدمت او مصروف مانده اند  
 (ط)

الْبَزْجَانِ رَابِعَةً كُفَّتْ اَنْفَامُ خَوَاهِرُ مَوَدِّ وَطَنِهِ لِقَوْلِهِ يَسْتَخِرُكَ مَنْ عَنِ عِلِّيَّ وَاحِدَةٍ سَمِيَّةٍ  
 عَلَيْهِ عَشْرًا عَنِ بَرَكَةِ مَنْ يَكْمُرُ دَوْدَ قُرْسَنَدَ حَقِّ تَعَالَى اَوْ رَادَّ بَارِ رَحْمَتِ مِيكَنَدَ دَوْدَ لَقَطَ غُرُطُومِ كَدَرِ لَقَسْتِ بَابِي  
 فِيلِ وَخَنَزِيرِ رَا كَوَيْدِ كَالِ حَقَارَتِ ذَا سَتِ كَوِيَا اَنْكَسَ اَزْ اَنْسَابِيَّتِ بَرْتَمَدَدُو دَرْ سَابِ سَتِ حَكْمِ صَبَرِ مَرْدُو دَرْ غَوْتِ  
 وَكَبَرِ حَكْمِ فِيلِ گَفْتِه اَسْتِ دَنِزَنَدِ اَسْحَابِ الْفِيلِ رَا وِيْدِدِ . شَنَدِ دِيُو دَقْمَرِيْسِ بَانَ قَصْدِ نِيَزِ مَطْوَرِ اَسْتِ كِه  
 بَاهَانِيْمِ كِه خَرَا طَبِيْرِ اِذْ اَلِ رَا مَعِي بَرَسَمِ اَهْلِ مَذَقِيْنِ نُوْشْتِه اَهْ كِه بِيْنِ هَرِ جَانُوْرِ بَسُوِيْ مَانْدِيْ مَاطِلِ مِيْ بَاشَدِ مَكْرَبِيْ فِيلِ وَ  
 خَرَبَرِ كِه بَسُوِيْ بَسِيْ اَوْ بَرَانِ مِيْشُوْدِ بَسِ . دَرْ ذِكْرِ لَقَطِ غُرُطُومِ اَشَارَتِ اِيْنِ اَسْتِ كِه سَمِيْگِيْ هَمِيْسْتِ مَانْدِ اَوْ دَرْ بَسِيْ  
 تَرْ قِيْ سَكُوْسِ مِيْكَنَدِ وَ مَانْدِ مَرِغِ مِرِنْدُو بِيْمَانِ مِيْشُوْدِ مَتَعِدِ اَوْ سَنَگِ تَرِ مِيْگَرِ دَوُوْدِ هَرَقْدِ رَا اِيْنِ بَسْتِ هَمِيْسْتِ رَا اِيْنِ دِيُوْدِ اِيْنِ  
 زِيَاْدَه مِيْشُوْدِ دَرْ خَاصِيَّتِ وَ رِذَالَتِ فَرُوْتَرِيْ اَفْتَرُو اِيْنِ : مِمَّ اَزْ حَرَصِ اَزْ اِذْ اَلِ وَ بَوَاجِ اَسْتِ دَا كِه كَسِ رَا  
 بَرِيْشِيْدِلِ ذِيْ اِيْنِ دَلِيْلِ پَلِيْدِ وَ دِيْگَرِ هَمِ مَشْرَبَانِ اَوْ كَرِزِ مِيْنِ مَسْهَرَهْ مَآءِ سَاسَمِ رَا اَسْتِ بَرِ اَزْ خَاصِيَّتِ خُوْدِ آلودِه كِرْدِه بُوْدِنْدِ  
 وَ مَصِيْبِ نَرْمَانِ رَوَانِيْ وَ حَكْمِ رَانِيْ حَاصِلِ كِرْدِه خَاطِرِ مَعْدِ كِه اِيْنِ قِسْمِ كَارِ مَنَاشِ اَزْ اِيْلِ اَنْسَسِ رَا بَعْرَارِ رَوِيْ كَارِ  
 مَابِيْسِيْ آوَرْدُو بَرِ وِ سَادَهْ رِيَا سَتِ جَابِيَا سَتِيْحِ . اَوْ تَا اِيْنِ هَمِهْ فُصَالِيْغِ وَ قَنَاطِيْجِ بُوْدِ رَا اَعْمَادِ كِه دُوْمِ جَارِدِ مَاجَرِ اَنْعَامِ رَوْنِ  
 آهَا كِرْدَارِ وَ رَطَبِ سَالَتِ وَ رِذَالَتِ كِرْدُو اِيْنِ قِسْمِ بِيْهَمِيْ رَرِگِ مَنَدِ رَا اِذْ بَسْتِ آهَا بَرِ سَدِ رَا رِيْجُو اَسْتِ بَرِ نَشْرِيْدِه كِه  
 ( اَرَادُوْا نَاهِيْمُ ) اَعْنِيْ سَهْ تَحْقِيْقِ مَآ تَزَايِيْشِ حَكْمِ اِيْنِ هَمِ تَهَرِيْگِ رَا مَدَانِ مَالِ وَ رِيَا سَتِ مَدَاخِلِ اَقَالِ مَانْدِ تَرِيْمِ بَرِ اِيْرَانِ  
 دِيُوْرِيْ مَالِ وَ نَاهِيْ بَكْتِه . سَهْ شَرِهْ اَرِ مَآ تَزَايِيْ كَارِ مَكْنَدِه حَقِّ رِصُوْلِ اَمْدِ عَمِ رَا اَفْطَحُوْا اِيْنِ مَدَاخِلِ  
 مِيْ نِيْنْدِ تَا زَخْرُوْرُطِ . كَشْتِه اِيْنِ سَرْدَارِ اِيْنِ مَنَابِ اِيْوَالِ وَ نِيُوْفِ اَقْوَا جِ كِرْدَارِ شِيْئِهْ مَانْدِ رَا اَشْا سَمِنْدِ  
 وَ اَوَا يِ حَقِّ اَمْدِ دَحْ اَلِ سُوْرِ رَا بَرِ اَبْتَانِ مَدَا اِلِ وَ سَرْدَارِ اِيْنِ فُوْدِ مَقْدَمِ سَا زِيْدِ بُوْ سِيْدِ اِيْنِ حَقِّ شَنْدِيْسِيْ اَمْدِ دَوْتِ وَ اِيْنِ  
 وَ تَبْلِيْطِ بَرِ مِيْعِ مَمَالِكِ وَ مَنَدِ اِيْنِ دَوْتِ خَرَا اِيْنِ نِ شَمَارِ مَرَسِدِ ( كَمَا مَطَرُ مَآ ) اَعْنِيْ بِيْخَا بُوْ مَآ اَمْنَانِ اِيْكَ . بُوْدِيْمِ اِيْنِ  
 قِسْمِ ( اَعْتَصَابِ ) اَعْنِيْ حَاجَتِيْ اَمْعِيْ رَا اَهْ شَهْوَرِ مَآ شِ نَرُوْدَانِ اَسْتِيْجُوْ اِيْنِ . غِيْ بُوْدِ مُتَبَلِ مَعْدِ كِه دِيُوْرِ اَلِ مَكْنَبِ  
 مَعْنِيْ اَسْتِ بَرِ سَمِ كِرْدِيْ اِيْنِ شَهْرِ بَرِ سَرِ اَدَمَاكِ اِيْنِ شَخْصِيْ بُوْدِ اَزْ نِيْجِيْ فَيْضِيْفِ كِه دُرِ اِيْنِ بَاغِ وَ رِخْتِيْ مِيْوَهْ دَاوِ  
 وَ زَرِ اَعْتِهَائِيْ مَحْصُوْلِ آوَرْدِ شَائِيْدِه بُوْدِ اَوْ رَا اَزْ اِيْنِ بَاغِ وَ بَرِ فُضْلِ مَحْصُوْلِ دَاخِرِيْ مِيْشُوْدِ اَوَرْدِ رُوْدِ رِيْجِيْنِ تَمَرِ كِرْدِه  
 بُوْدِ كِه دُرِ دَوْتِ حِيْدِنِ مِيْوَهْ دُوْدِ وَ كِرْدِنِ رَوَا حَتِ سَهْ بَرِ اَزْ اِيْنِ بَاغِيْ مِيْ مَانْدِ سَمَرَامِيْ دَاوَرْدِ . رَوِيْسْتِ پَالِ رَدِيْنِ  
 خَرْمِنِ اِيْنِ سَبَبِ بَادِ مَنَشَرِ مِيْشِدِ مَذْمُوْرَامِيْ دَاوَرْدِ وَ وَ قْتِ اَشْا اِيْنِ مِيْوَهْ مَرُوْدِيْنِ بَرِ اِيْنِ بَسْتِ اِيْنِ اَتَا اَمْرِ  
 بَفَقَرِ اَمِيْ بُوْدِ مَعْدِ اَزْ اَنَكِه مَحْصُوْلِ اِيْنِ بَاغِ بَخَانِه مِيْ آوَرْدِ دِيْمِ حَصْصَهْ بَرِ دِيْمِ اَرُوْدِ رَا مَانْدِ نِيْشِدِ . كِرْدِ بُوْدِ كِه  
 وَ رُوْقْتِ آوَرْدِ كِرْدِنِ فَلَ بَرِ دِيْمِ حَصْصَهْ مَدَا كِنْدِ وَ بِيْزَرِ اَمِيْدِ وَ رُوْقْتِ اِيْنِ حَقِّ بَرِ اَزْ دِهْ مَانْدِ اَمْدِ مَانْدِ اِيْكَ اِيْشِ  
 جَدِ اَكِه دَنَآ ه مِيْدَا سَتِ چُوْنِ اَدَمِ وَ اَزْ دِيْ سَهْ پَسَرِ مَانْدِ اِيْنِ پَسَرِ اِيْنِ مَآ مَشْهُرِ سَتِ كِرْدِه كِه مَرِيْكَ قَدِ دَاوَرِ  
 شَدِيْمِ وَ زِيْنِ وَ فَرْزَنْدِ بَهْمَرِ بَانِيْدِ بِيْمِ وَ پَدَرِ مَآ كَنَانِهْ وَ اُوْ بُوْدِ مَآ سَمِ مَانْدِ دَاوَرِيْمِ اَفْطَحُوْا اِيْنِ سَمَرِ اَمْدِ اِيْنِ . نَمِيْ لَآ اِيْدِ شَدِ  
 چَتَدِ بَرِ مَآ يَدِ كِرْدِ بَرِ اَوَرْدِ مَآ اِيْشَانِ كَفْتِ كِه نِيْجِ مَذْمُوْرَامِيْدِ وَ بَرِ طَرِيْقَهْ پَدَرِ تُوْدِيُوْ دِيْدِنِ تَعَالَى بَرَا كَتِ خَوَاهِدِ اَوَدِ

و در آن روز که سستی او را شنیدند و با هم افغان کردند بر آنکه در وقت میدان میوه و در و گردن زراعت فقیران را  
آوردن. اینم و بی جردقه میوه و زراعت را برادریم و حصه نپایه ان بدانیم آری در وقت خوردن ما اگر چیزی  
ساخته باشد آمدیم به نمان بدو و ایم و او و برادر میانه را نیز بر بر و ملاکت ماکت کردند (اِذَا قَسَمُوا) یعنی و فیکه  
قسم خوردند ما هم آن سه سه (لَمْ يَصْرِفْ مَعَهُمَا) یعنی ما هم مشورتی که از آن جواب ندادیم و زراعت آن باغ را  
(لَمْ يَصْرِفْ مَعَهُمَا) یعنی ما هم مشورتی که از آن جواب ندادیم و زراعت آن باغ را  
می برد. گویا این جمع شد و حق خود را می گرفتند (وَلَا يَسْتَفْتُونَ) یعنی و هرگز انشاء الله تعالی نمی گفتند تا احتمال  
این قسم را که می بردند داشتند باشد زیرا که کلمه تفریع آن است که اگر کسی امر به قسم انشاء الله تعالی  
بگوید قسم بر او است. می شود اگر نخواهد موافق آن قسم نهد و اگر خواهد صدق آن میاید اینها بر این  
آوردند و این قسم را در میان باغی بایست حرکت نمود. از ما تصور نشود ترک استیفا که در  
و در سستی که این بدست کرده و عهد و پیمان ما هم استوار نموده و جواب رفیق نشانی آسمان را یک و یک  
دارد شد و حفظ علیها یعنی پس که دگشت بر ان باغ و زراعت آنها (لَا تَقْرَبُ) یعنی که آید و  
از هر دو کاره و آن آتش هم در کنار بالای آسمان افتاد و درختها و غنای آن و در آن زمان آن باغ  
و ایاک و سوخت (لَوْ هُمْ تَلَّيْمُونَ) می شود و ایشان در خواب بودند چه به این که از آمدن شما و زراعت  
و یک نفر است عاقل و دین تر از اله تبار و طاعت است و حق آنست آنچه را که امر و انعام است  
تأمنی آورد (فَاَصْبَحَ) یعنی پس وقت صبح شد آن ماسخ ایشان اکابر بهم (لَمْ يَأْتِ) یعنی ما نماند  
که هیچ نشو و راهت. و ان زراعت ایشان از جواب غفلت برداشته و در آن باغ خود را (وَأَمْضَيْنَا)  
پس پس ما به آن آمد و از آن سبب برادریم کردن (أَنْ أَعْلَنَ) یعنی ما به آن سبب برادریم کردن  
خود (أَنْ كُنْتُمْ تَخْتَارُونَ) یعنی اگر می شنیدید که از زراعت خود را در آن باغ می بردید که در آن  
زراعت بسبب هجوم گدایان ممکن نخواهد شد و در آن باغ خود را در آن باغ می بردید که در آن  
زراعت و زراعت و زراعت (فَانْطَلَقُوا) پس روان شدند. آن هر سه برادران را تا تگورانی  
و در آن باغ (وَأَمْضَيْنَا) و ایشان را به سبب این که در آن باغ می بردید که در آن  
و همین اشارت ایشان (أَنْ لَا يَدَّخِلَهَا) یعنی که در آن باغ می بردید که در آن  
گدایان را از آن باغ کسی از گدایان خود را در آن باغ می بردید که در آن  
به سبب این که در آن باغ می بردید که در آن باغ می بردید که در آن  
این سعی می کرد که در آن باغ می بردید که در آن باغ می بردید که در آن  
و حیدر بود و منع گدایان از آن باغ (وَأَمْضَيْنَا) یعنی پس چون آمد آن باغ را که در آن باغ می بردید که در آن  
و زراعت ایشان (فَالْتَمَسُوا) یعنی گشتند با هم که ما که از آن باغ می بردید که در آن باغ می بردید که در آن





از غرشار بسیار چون وید که ماست بعد از وقوع واقعه هیچ قائده نمی کند بی اختیار متحدر شده (قائلوا) یعنی  
 همه متعجب شده (یا و یلنا) می ای و ای بر ما (اننا کنا طاعینین) یعنی بختی که ما همه به ویم سرکشی کنده ویراکه  
 مارادورین باب مشهور ذکر آن چه سرور و که کار چرم کل مشهوره نمی باشد و شیران مارا به مناسب بود که یک قلم  
 حق اعدا را قلم می کرد و در لاکه برین سرکشی و ظلم خود نام شده ایم (عسلی) یعنی توقع داریم از پروردگار  
 خود (انما نلکنا عذرا) پس آنچه در حال این داستان وید مارا بهتر از آن از راه دیگر حیرت این حال بر ما  
 فراخ که زمر اگر رفته اند اگر چه در نیم اماردین وقت ما و خود و بدن با الطاف او ما امید نیستیم  
 (انما یان ریدار اشدون) من تحقیق مابسی پروردگار خود در تحت قوی و اریسم از حدی عذاب من مسود و  
 درین می است که حق تعالی درین کلمه اخلاص آهارا پسندید چون صورت که ز مشهور سبده باد شاه آن سهر این  
 ماعر شید و اهارا من از با همای محمود که جو آن نام و شست عطر بود و در آن باغ این مالک کی  
 می نه که بک حوشه آن مار یک اشتری شده همچنین اکثر اهل مکه بعد از کشته شدن او در آن و پدران و پسران  
 خود و نافع در آن و در جنگها و کشته شدن فطرت ساله ما آنکه استخوانهای او را آتش که ده می خورد و  
 ویدست مرده را بریان کرده می خورد و آب شکانه شتر را می نوشیدند و پشیمان شده و نار و ناپا قدر  
 نعمت شربت بنمیدیم و این بر آن همه شانه و مراد آورد و حق تعالی قنوت شمس صد و پنجاه و شش  
 حال ایشان را از نجات روانی درین توانست و فتوح سیاره و خانی بی شمار و سپهری باشد و با عزمی و شایسته  
 بایشان از انانی بود و تا به این وقت که در میان ایشان به مار رفت و باز به حق تعالی مدد از طاعت  
 حال مردم که حال مائیل و سروان میاید به (لذاتک اعدا) در ده نای اعلی مکه و نای مائیل باغ هزاره  
 هر عذاب دیوی به مانند که در آن توقع بهر حال به وید و عذابت و اقرار که آن خود در دفع آن عذاب  
 کار گرمی اند (و لعداب الا حیرة اکثر) می و الله عذاب است سرت زور و رکنه است آزار عذاب دنیا  
 قیاس نباید کرد زیرا که عذاب آتشی و آلودگی است نه آلودگی است و توقع بعد از آن عذاب صبر خواهد  
 گشت و توبه و استغفار و نماز و اقرار هرگز و دفع آن عذاب نمیدجو اید افتاد آری که در آن ایام را  
 به اندک هم نمائی و انلی شست خواهد کرد اما آن چشم نمائی در حبیب عذاب نیست بلکه برای پاک کردن آنها  
 از لوث گمان است تا قبل دخول دشت شوند شبیه آنکه روزی بهش گرد و بود و سفر کشیده و چون میگویند که  
 بهلازمت باد شاه بر نه اول بجمام می روند و دست و لکن و ملاقل و سه مالان می سپارند و بآب گرم و ده ای  
 گرم حمام هر که دیوی بدن او را دور میماند تا قابل تصور محاسن بادشاهی شود لیکن این پیر را که کسالی می دهم که  
 حقائق امور را می شناسند و حقیقت دنیا را از حقیقت آخرت ممتاز میداند و این کافران پیران چیز را می فهمند  
 (انما یروا یعلمون) یعنی اگر چه این حقائق استیاد او آخرت را بر دنیا باس میگردند لیکن اینها باین مرتبه  
 بی اندیشه اند که میگویند چنانچه در قصه باغ ضرعان برادره میانه را نیز آفت رسید و همه او از محدود باغ نافع شده  
 و همچنین











خریب مبدئ و قوت دیگر حال خودنی باشد مال آن کید را می شناسد و مکر من جمیع قوای او را کیه محظ  
می شد و بنده و جرداری با لکایه سلب میگرد و هیچ قوت مال آن کید را نمی خواند شناخت و اگر مکر من باین  
مرد قوی و محکم می شد ایشان را خوبی تو و احسان تو بر ایشان در تبایع این علوم نماند چرا واضح نمی گشتند و چرا  
در تکذیب و انکار تو مدعی می افروند ( اَمْ تَسْأَلُهُمْ اَجْرًا ) یعنی آیا تو از ایشان می خواهی مزدوری را بر ساینده  
این علوم نماند ( فَمَنْ مِّنْهُمْ مَّنْ مَّسَلُونًا ) یعنی پس ایشان از تان آن مزدوری گران یار می شوند و باین جهت مانده  
و استفاده از تو می نمایند ( اَمْ عِنْدَهُمْ ) یعنی آیان و ایشان موجود است ( الْغَيْبُ ) یعنی علوم انوار غیبیه از احکام  
آسمیه و منافع و مضرات آخرت بطریق کشف مریح ( فَمَنْ يَسْتَفْتِيهِمْ ) یعنی پس ایشان می نویسند آن مکشوفات  
خود را و قدرت تدبیر از ان علوم کشفیه بعبارات و استعاره ناموسلمان و پس ماندگن خود را بر هر از ان علوم  
برسانند و از توسل بنی و بی بر و اید بهر احتمال بار منت تو نمایند و چون ازین بهره بابت هیچ یک مستحق نیست  
معلوم کن که این همه اصرار از ایشان بر تکذیب و انکار محض از آثار مکر الهی است که ایشان را مقتدر و نامول  
در جواب سخن می دهد و از هیچ راه در آمد حق در از ان ایشان ممکن نمیگذارد ( فَاَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ) یعنی پس  
محکم کن بر ایذای اشیاء و مستطیر باش یکم پروردگار خود را تا بایشان به معامله می کند و کدام یک را از ایشان درین تأخیر  
عذاب از توبه و نه است و رجوع حق به منته می سازد و کدام یک را بسبب این تأخیر از دوا و معاصی و گناهان و نه قیامت  
مراتب مالت و عمارت نصب بکند ( وَلَا تَكُنْ كَصَیْبِ النُّحُوتِ ) یعنی و نباش مانند آن پیغمبر که در شکم ماهی مدفون شد  
و انتظار کام آتی کشید و بسبب نماند عبرت آتی و طالب عذاب برای قوم خود و بجلت و شتابی بود و آن پیغمبر  
حضرت یونس بن ماتی عم بود و آنقدر ایمان آورد که بهر مصلحت و صاحب الاموال ایشان و رسی امرا و اعیان حضرت شهادت  
بود و او را پادشاه آشور که خدا بنام او است فرستاد و مطیع ایشان بود و سکس بنی اسرائیل و آنوقت ملک فلسطین  
و او را که بهترین لشاع نام است فرار مانده بود و تقاضا می داد و موصل کرد و میان عراق و شام مانع است بر فردا  
بنی اسرائیل تا خنده و اموال اینها را عارت کردند و مردم بسیاری را داد ایشان اسیر کرده و در زندانها این  
ماهر را اسیر و حضرت شجاع عرض نمود که تیر استخلاص ده بان چه باید کرد تا و پیشکه بنده یان ما از دست آنها خلاص  
نشوند ما در ک و انتقام این حرکت آنها بر و فوج نمی توانیم کرد که بر غمال مار ابرده اند حضرت شجاع فرمودند  
که در مملکت تو پنج کس از پیغمبران هستند یکی را از آنها پیش آن مردم بفرست تا بفهمانند و او اصلاح  
پذیر شوند و بنده یان را خلاص کنند و قیام عرض کرد که تعیین این کس نیز از حضرت شبیه بر رسم فرمودند یونس بن ماتی را  
باین کار منصوب ساز که مرد محنت کش و امانت دار است و قرب و منزلت عظیم نزد خدای تعالی دارد و از جمله پیغمبران  
ایسرت و در کثرت عبادت و ریاضت ممتاز است اگر آن مردم سخن از او نخواهند شنید می تواند که بهیچرات  
قویه و نمودن کر شمه های غیبیه آنها را بر سر راه آورد و پادشاه از ان مجلس برخاست و حضرت یونس هم را از خانه  
خود طلبید و ایشان را بر این کار مامور ساخت حضرت یونس هم گفته که اگر تعیین نام من حضرت شجاع بود چه امر

حضرت یونس هم از حکم الهی زحمانی شده بود

بر بانی و امر آتشی فرموده اند بعضی با چارام میروم و الا و دین رفتن در اوقات من احتمال کلی خواهد شد و بی کلام  
خواهم گشت بادشاه گفت که تعین نام شما بموجب وحی الهی نیست لیکن حضرت شیامین قسم فرموده اند  
ناچار باید رفت ایشان باگرافی خاطر روانه زمین نینوا شدند و فبا نل خود را همراه برداشتند و اول پستری را شاه آن  
و بار رسیدند و او را گفتند خدای تعالی ما بصورتی تو فرستاده است که بنی اسرائیل را از بند خلاص کن و هرگز بدخواه  
فرقه بنی اسرائیل مباش او گفت که اگر در بن سخن راحت گویی بودی چرا حدای تمام ما را در دست میداد که  
بر ملک شما خیم وزن و فرزند شما را اسیر کرده آوریم آنوقت خدا را در دست حمایت بنی اسرائیل و ممانعت  
مانود که مالاتر افرستاده است حضرت یونس عم ناسر روز در بار آن بادشاه آمد و در دست کرد و او را هرگز  
سخن ایشان را نشنیده ایشان در خشم آمدند و در جناب آتشی عرض کردند که باز خدا یا این مردم سخن مرا قبول  
ندارند و بدندان را خلاص نمیکنند از انطرف وحی آمد که ابش را از عذاب ما برسان اگر بر سخن تو ایمان بیاورد بر ایشان  
عذاب ما خواهد آمد ایشان در کوچ و بزار گشتند و گفتند که جرئت طاعت بادشاه خود را مانبه که اگر بر سخن من ایمان  
نخواهد آورد عذاب آتشی خواهد آمد آنها گفتند که میعاد میمان کن حضرت یونس عم فرمودند که نه چهل روز در میان  
ما و شما قرار است درین چهل روز اگر ایمان آورید عهد و الا ماک خواهد شد و بقیه رفته این سخن شایع شد و بادشاه  
دیده از این اداسند او سخن شروع کرد و گفتند این فقیر بخون است و در خیالی در دست تحکم شده حضرت  
یونس عم در جناب آتشی عرض کردند که باز خدا یا این بایشان و عهد چهل روز کرده ام این عهد را است کن  
و لاسن نیست خواهم شده مرا خواهند گشت زیرا که حادث آمدوم همین بود که هر که این قسم دروغ بزند و او را  
بکشد حق تعالی فرمود که شما هجر اعماکت کرده و عهد چهل روز در میان آورده بودی بایستی صبر کرد که آخر ایمان  
ایشان مقدم راست و بر او خواهند آورد حضرت یونس عم ازین سخن بسیار تنگ آمده و چون یکماه از عهد  
گذشت از ان سهمع فبا نل میآمدند و به صافت و دو واژه کرده از انجا قات نموده و بدست میبند که چنان شود و همین  
بر همین و عاشغول بودند که باز خدا یا این عهد را است کن و الا من خفیف بمشوم چون روزی و بیست و سه  
پگاه بر خاستند دیدند که آثار عذاب شروع شده و دود آتش از آسمان میبارد و اثر آن دود آتش متصل  
بام خانه رسیده بادشاه و دیگر ارکان مضطرب شده بر آمدند و گفتند آن فقیر زند پوش را تا پیش مید که گرفت  
و او را از دیوار پیدتا بردست او توبه کنیم و بدین را با دو سپاریم و روز از دست هر راند کرده و در هر خانه هر کوی  
نماش نمودند و مراغی از ایشان نه یافتند ما چار نیم مر نه سرو بر نه پای بصحرای آمدند و پسران را از مادران جدا کردند  
و بچهای گاو و بز را از مادران آنها بر جدا کردند و همه گریه مانهارا با خاک کرده سر بسجود ها و فریاد و فغان و گریه و  
زاری آغاز نهادند و عرض کردند که باز خدا یا ما از کفر توبه کردیم و در سخن یونس هم که فرستاده تو بود ایمان  
آوریم و عزم مصمم نمودیم که بدین بنی اسرائیل را بدست او سپاریم حق تعالی وقت عصر آن عذاب را  
از ایشان برداشت و هو اصاب شد و این قصه روز عاشورای دهم ماه محرم بود و بادشاه و دیگر ارکان همه خوش دوست



تکفل شهر شده و گفتند که بالا جامو نشان و هرگاه از او را اطراف و جوانب زد و باید دو انید تا خبر حضرت یونس هم  
 پیار ندید بلکه باد شاه بزمان خود گذشت که هر که خبر یونس هم را می رسد و احد من او را یک روز بر تخت بادشاهیست خود بنشینم  
 ما هر چه خواهد در آن روز از مال و کار ما نکاست من . . . سرورم مابین طمع هر طرفت و بداند حضرت یونس هم و انبر از  
 زبان و اقبین ضرر رسیده بود که عذاب از قوم شما بر گشت و آهادر تلاش شما میگردد و انباشان بشندن مرگشتن  
 عذاب بسیار تنگدل شد . . . انستد که من نزد قوم خود دو غ گوشدم و اگر حالایش آنهاروم بچرودم که در ده من  
 راحت نشد و گریستن من در حجاب و بی امر ائیل و دم نیز خفیف شوم که کاری نکرده ام بی آنکه انتظار وحی گشتد  
 بسبب که آن تنگدلی هر دو سمت را چو قوت که ده هکات روم موجهند و مورد عتاب آتین گشتند طالع ایشان  
 معاند دیگر گوی شد اول رنجان و لو که ان ایشان از ایشان جدا شده و طراز یک زن و دو فرزند ایشان همراه  
 یک فرزند را خود برداش گرفته و یک فرزند را بر ووش زن خود سوار کردند و همین قسم مدال بمرال طی که ده  
 مبرقه تا آنکه روزی در انسانی را در بر درختی برای راحت استاده شد و خود برای قضای حاجت بشری به صحرارفته  
 و آنوقت سوار بی باد شاه را زد که برای شکار توار شده بود منسل آن درخت رسید بد که زن جوان در کمال حسن  
 و جمال باد و پسر ناسته است خادمان خود را گفت که این زن را برداشته پیاده زن هر چند فریاد و فغان کرد که من  
 میگویم شخصی نیستم که مرد صالح و سحر است آن شاه را و درستی نراب و جوانی اصلا گوش نکرد و زن ایشان را  
 همراه خود خانه برد حضرت یونس هم که از قضای حاجت آمده از حال زن پرسید که کار چیست پسران گفته  
 که این برود داده اند انستد که از جناب آتین معاند سنا شروع شده بود پسر را نوست بنوبست و ووش خود دیگر گفته  
 و قطع راه می نموده تا آنکه بر لب سبیل رسیدند یک پسر را بر کنار آن سبیل اساده کرده پسر دیگر را خواسته که از آن سبیل  
 بگذراند چون در وسط آب رسید نگاه کرد گویی بر کنار آن سبیل رسید و آن پسر اساده آیتان را در دین  
 گرفته برد ایشان مضطربانه برگشتند پسر را از دین که گملاص گشته پسر دیگر که بروش ایشان بود در سبیل  
 افتاد و آب سبیل زوز کرده او را بر دهر چند تنگ و دو کرده اند پس پسر سراغ یافته و نه از آن پسر مایوس شده تنهها  
 را لب دریای روم ز جبهه دیدند که جهازی سفید و وانگی است و تاوان اموال خود را ماند کرده آمده ننگ برداشتنی باند  
 ایشان نیز رسیده گفتند که من مرد و دیش احم اگر بی درخواست که ایه مرا سوار کنند درین چهار نشستم ناخدا و دیگر  
 تاوان گفتند که من و جسم بطلیل قدم شما این کشتی با سناست خواهر و سید که خیال و ما انوار می سباید ایشان را  
 مواد کرده و دانه شده چون رسیدان در یار رسیدند ناگاه باد می تند بر هول بر طاست و موجهای سخت آهن گرفت  
 و کشتی از رفتن بپاشید و هر چند باد بانها و بگر آلات روانگی کشتی نعلب میکردند هیچ کارگر نمی شد ناخدا و تاوان  
 بهم مشوره کردند که باعث بنوشدن این کشتی چیست که گاهی در عمر خود این قسم ندیده ایم ناخدا گفت که ما تجربه  
 کرده ایم که اگر خلائی از حد بوزنی حکم گرفته باشد در کشتی می نشیند همین قسم و انچه روداد می شود در کشتی  
 نتواند ایستد که هر که از خاوه خود گرفته باشد و انچه بگوید که هلاکت تمام این کشتی گویان از هلاکت یکمان است و داد  
 بر بسته

پرسیدند و گفتند یا باده انداخت چون آواز دادند حضرت یونس هم فهمیدند که این غلام اگر بخت نهم

با مردم کشتی گفته که من غلام شخصی بودم بی حکم او اگر بخت میزد مرا دست و پا بسته و در یابیده از غلامان کشتی نجات یابند نماند و تا بران کشتی گفتند که سبحان الله هرگز این گمان فاسد نیست بیشاندا و بیم است ما را

بزرگانی خود و می فرمایند که در عوض ما همه خود را هلاک سازید با یکی رو دادار این حرکت ایستاده بر دیگر میمانیم که در می اندازیم تا به سیم که بنام که بر می آید قرعه انداخته بنام حضرت یونس هم بر آورده اند گفته که این قرعه خطا کرد این مرد بزرگ لایق آن نیست که این گمان فاسد نسبت باو کرده شود یا در دیگر قرعه انداخته با بنام ایشان بر آورده سوم

انداخته باز بنام ایشان بر آورده چهارم شده ایشان را در دریا انداخته و کشتی روان شد اتفاقاً در دریا ماهی کلان بمنظر لقمه پشته بود ببحر آورد که ایشان در دریا افتاده آن ماهی ایشان را لقمه کرد اما لقمه آلتی تان ماهی رسید که نبود از باطن این

شخص را بر ای غذا می خورد و شکم خود را حل نموده ایست بلکه شکم ترا از دندان این شخص گروانیده ایست باید که هر موی این شخص را آبی نرسد آن ماهی ایشان را در شکم خود گرفته سر بگردانیده که از دریای روم در بطایح رسید

و از آنجا به افسان او را حکم شد که بر کنده شامی بخورد حالا این زندانی را بر تاب آن ماهی بعد از جدیل روز ایشان را بر کنار انداخت و سبب این غلامی آن شد که حضرت یونس هم چون در شکم ماهی محبوس شده نفس ایشان بد شدن گرفت

و استند که دم آغز اسبند یا وحده باید گذر امید این تسبیح شروع فرمودند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین حتی تعالی این اقرار ایشان را پسندید و رحمت فرمود و چون بدن ایشان بسبب گرمی شکم ماهی نرم شده بود طاقت

آن نداشتند که بشه یا مگس بر بدن ایشان نشیند حتی تعالی همان وقت درخت که در این دیانید و در سن آمد درخت بر تمام بدن ایشان چسبید بطوریکه برگ که در جای پوشش ایشان شد و محفوظ و مستور ماند چون طاقت آن نداشتند

که بر خاسته بروند و تلاش قوت نمایند ماده آهویی را حکم فرمودند که پستان خود را در دهن ایشان داده است و مذبح نادقی که ایشان از شیر او سیر شوند صبح و شام آن ماده آهویی آمد و پستان خود را در دهن ایشان میکرد و آنکه بعد

و محفل روز بدن ایشان قوی شد و طاقت حرکت پیدا آمد و بسبب خوردن شیر آهوی ضعف ایشان مبدل بقوت گشت آن ماده آهوی را حکم شد که امروز ایشان را دو شیر بداده چون ماده آهوی مادر ایشان در جناب آلتی عرض کردند

بگفتند یا باده آهوی را زیناد نام شد که خواست که در تنیر ماوت را بر خود بندد بدی از مآثر عادت خود می خواستنی را که یکشلم برود و گاه خود را بنیست و نابو سازیم ایشان باز حوسه و نه است و استغفار کردند و عرض کردند که حالا هر چه حکم

را بشناختند که با ترقی خود برود و در میان ایشان باش ایشان روانه شده و راه شهری رسید و در این شهر کلانی را دیدند که آید و بخت خود را دست بر آوردن آوند است حکم شد که پیش این کمال بر دو بگاه که

چون فیل در و دست گرفته این همه آوند را بشکند و بر جوانی که در حد و عرض کن رفتند و کلال گسند کمال بر آید و دست می گفتند که فیل دیوانه بوده که برای این قسم کار می فرمائی من ایستاد هست و مسابق این آوند را و بخت آنها

در این فیل کشیده بودیم که خوب بشکست مرا خود ازین آوند مانع گردید است حضرت یونس هم عرض کردند

سبب در سادته که به بین خاک از ماو آب از ماو دخت کمال از ما بین تقصیر و تشکیک کمال  
 است و است آوند از آن قدر محبوب می دارد که شکستن آنها را دشوار می داند و می خواستی که یک کس  
 را از مخلوقات خود مملک کنیم باز از آنجا وانه شدند و باغی دیدند و سبزه همین قسم پیغام بملک آن باغ بحسب ارشاد  
 و ساینده و جواب مانع سینه باز بشهر دیگر رسیدند و بر محلی و کوشکی گزیدند که عمده آنرا تیار ساخته بود همین قسم پیغام  
 بموجب ارشاد بملک آن کوشک و ساینده و جواب مانع تر شدند چون حساب بسیار شد تضرع و زاری را آغاز  
 نهادند و استغفار بر اسم خود خواستند حق تعالی رجوع بر رحمت کرد و ایشان را بر مالت برگزید و از طرف خود  
 ایشان را در محل ساخت و از هر جانب آثار رحمت و لطف نمودار شدن گرفت تا آنکه بر لب آن سیل رسیدند  
 و دیدند که مردم دیر اسناد داده و هر دو پسر ایشان همراه ایشان آمدند و رسیدند که این پسران یکسره مردم دیر گفته  
 که مرد زرگی ازین راه می گذشت یک پسر را در اسیر کرده بود و گذران دیر ما در آن سیل بر آورده و پسر و پسرش  
 را اگر گم کرده بودند بنامان در او را از خیم از دانش گرفته و این پسر را تیار کرد و پسرش میبایستیم تا به پدر آنها برسانیم  
 و در همین گفتگو بودند که آن پسران ایشان را شناختند و گفته که پدر ما همین شخص است هر دو پسر را با ایشان  
 حواله کردند و از سیل گذرانیدند چون مقتدر آن درخت رسیدند دیدند که جماعه مردم چونکی زیر آن درخت  
 نشسته اند و بر سبزه که شما را بجا برانستید ایستاده گفتند که ما شاهد داده مادرین مقام میگذاشت زن درویشی و از دور  
 کشید و بر او از این روز بد روشکم متعلا است مادر شاهد این ماجرا را شنیده زیر این درخت چونکی نشاند است که اگر  
 آن دو پیش پادشاه پیش من بیارید تا از قضیه اسیر پسر خود را صاف کنانم و زن او را با ویدهم که هرگز دست  
 کسی با و نرسیده است ایشان گفتند که آن درویش منم ایشان را بخود و با و شاهدند و با حای ایشان پادشاه زاده  
 شاهد یافت و زن ایشان را با ایشان حواله کرد و دو دیگر نزد و اموال فرزندان داد و در خجست فرمودند تا آنکه پسر هر  
 ملک بنیواد و موصل رسیدند شخصی را نزد مردم بنیواد فرستادند تا خبر دهد که حضرت یونس هم آمده اند  
 پادشاه و ارکان آبجانه خود حوشت شده تا چند منزل استقبال نمودند و ایشان را کمال تعظیم و احترام بشهر خود بردند و  
 مدتی در آنجا اربع و انقیاد فرمان ایشان گذرانیدند تا آنکه حضرت یونس هم با جا و قات یافتند و مدفون شدند و حال از آنرا ایشان  
 از مزارات مشهوره آید یاد است درین آیت آنحضرت را هم از مجلست و شبانی در طلب عذاب قوم  
 خود که از حضرت یونس هم بوقوع آمده منع میفرمایند و ادعا میگویند که تو این کار مکن که نمره این کار خوب نیست و حال آن  
 صاحب ماهی را یاد کن ( اِنَّ قَادِيَهُ وَهُوَ مَكْظُومٌ ) یعنی و توبیکه مذکور در در حساب آتین برای طلب عذاب قوم خود داد  
 و در آنوقت پر از خشم بود و از راه خشم این مجلست نمود که انتظار حکم آگهی نکرد و آخر سرای آن یافت که در شکم  
 ماهی مجوس گشت و باز مدای دیگر در اظهار گناه خود و استغفای تقصیرات خود نمود و در آن مالت زیر مظلوم بود  
 یعنی نفس او بنده بود و مظلوم در افتد هر کسی را گویند که بسبب غم مغرط یا غم فراوان نفس او  
 بند شود آن مظلومیت او این مظلومیت را بار آور و پس می باید که در تو احاطه بتایای نفس نماید تا در کمال تو نقصانی

نفس و زير انکه بسبب اين صفت قریب بود که حضرت یونس هم از مده علو کمال ماقط شود و در  
 ستر گردید بعدی که (تَوَلَّاهُ اَرْكَهٖ نَعْمَةً مِنْ رَبِّهِ) یعنی اگر نه آن بودی که تدارک مال او کرد نعمتی از پروردگار  
 بدو داشتی کمالات او درین ذلت (لَتَبْلُغَ بِالْعِرَاقِ) یعنی البته بر نماند می شد در صحرائی خالی از برگ و گیاه  
 و سایه و آب (وَهُوَ مَذْمُومٌ) یعنی عاود و غل و تبار و زکار می بود و هیچ نوع کرامتی در حق او ظهور نمی فرمودند و باین  
 درخت که و نه برام کردن ماده آهو در اینجا باید دانست که از تسبیح ایشان در شکم ماهی ۲۰ روز بود که  
 از شکم ماهی خلاص شدند چنانچه در سوره صافات مذکور است فَلَوْلَا اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لِلْبَيْتِ فِی بَطْنِ  
 اَلِی یَزْمِ یُبْعَثُونَ و این کرامت بعد بر آوردن از شکم ماهی که بر ویانین درخت که دو روز برام گردانیدن ماده آهو  
 و باره ایشان مذبذب شد محض وابسته بنیابت اذلیه بود که کمالات موهوبه را مانعی داشتند و بسبب شامت این  
 ذلت سلب نگردد و نیز باید دانست که مدار این شرط و مرأی لولایان تدارک کمالی آخر الایة بر همین حال است  
 یعنی و هو مذبذب بی آنکه انبیل بالعراق را در آن وطن باشد پس منافض آیت دیگر که در سوره صافات است  
 نمی شود که فذلک نال بالعراق و هو سقیم و در حدیث شریف وارد است که تسبیح و رمانده و سبنا در بالا این تسبیح را  
 نمی خواند مگر که حق تعالی او را از غمی که دارد نجات می بخشد و از مشایخ معتبره است که برای عمره را و نه خواندن  
 این آیت تریاق بحرب است و طریقی خواندنش و و ظور است اول آنکه یک که و بیست و پنج هزار بار  
 بهیئت اجتماعی در یک مجلس یا سه مجلس خوانده شود و دوم آنکه شخصی شش هزار این آیت را سه صد بار بعد  
 از نماز عشاء در خانه تاریک نشسته با نرائط طهارت و استقبال قبله بخواند و کاسه پر از آب متصل خود بگذارد  
 و کاسه را بعد از آن آب دست خود انداخته بر روی بدن خود از آن آب بمالد تا سه روز یا بیست روز یا چهل روز  
 بر همین ترتیب بخواند و بعد از حدیث شریف وارد است که آنحضرت هم که در ادراک قیام و دست میداشته  
 و می فرمودند که می شجره احی یونس و چون نعمت الهی تدارک مال حضرت یونس هم کرد ایشان را بسبب  
 این ذلت و این عتاب رفی مرتبه حاصل گشت (فَاَجْتَبَاهُ رَبُّهُ) یعنی پس برگزید او را پروردگار و برای رسالت خود  
 بلا واسطه چنانچه سابق حضرت شیام ایشان را برای رسالت برگزیده بودند (فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) یعنی پس گردانید  
 او را از شایسته چون این منصب که بخوبی سرانجام آن دادند و قریب یک لک و چند هزار کس از دست ایشان بایران  
 و تقوی فیض باب گشوده و سابق ازین ایشان شایستگی منصب رسالت نداشتند بلکه نبی متبع بود بعد ازین عتاب  
 و خطاب لیافت این منصب را از کس استعدا بر منصفه بنیابت بر دزد کرد و چون از قصه یونس هم معلوم کردی که  
 کافران بسبب مک و کیه خود انبیاء مرسلین را به سر محلت آورده و در مقام ذلت می اندازند و مورد عتاب الهی  
 میگردد و اندک بد طعن و تمیز و طعن و تفرقه و تفرقه می تراشند که انبیاء را بحکم بشریت بر سر بشم می آورد و  
 انظار حکما الهی نمیکشند و اندرجه کمال خود فرو می افتند پس قریب ازین نوع مک و کیه قوم خود خالق نباشی  
 که ایشان نیز ازین طایفه است و از پرکارانند (وَلَقَدْ يَحْكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی و تعیین نزد یک اند این کافران



قوی است و هر چه در چشم نیک نماید باید که ماشاء الله لا قوة الا بالله بگوید تا اثر چشم زخم نشود و

شریعت دارد است که آن حضرت جلی الله علیه و آله و سلم حضرات حسین رضی و ابابکر

می فرمودند و ارشاد می نمودند که حضرت ابراهیم خلیل الله عم حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق عم رابرهیمین

کلماتی نمویذ می فرمودند اعین کلمات الله الثامنة: کل شیطان وهامة ومن کل عین لامة وآز

عباده بن الصامت مروی است که من روزی اول روز برای زیارت آنحضرت عم رفتم دیدم که آنحضرت

عم بسبب درد بفرار اند باز آخر روز برای خبر رفتم دیدم که صحت یافته اند پرسیدم: «و ج این صحت عاقله چه شد

طرح

فرمودند که حضرت جبرئیل عم پیش من آمدند و باین افسون: اوم کردند بسم الله ارقیك من کل شیء یؤذک

و من کل عین حاسد الله یشفیك و نیز روایت شریف مروی است که آنحضرت عم روزی در خانه

حضرت ام سلمه رضی که از ازدواج مطهرات اند داخل شد و دختری فرود سال را دیدند که بیمار است فرمودند که برای

او افسون چشم زخم بکنید که بر همه او تاثیر چشم زخم محسوس می شود و نیز فرمودند که اگر شخصی را از چشم زخم

ظاهر گردد باید که طائن را بفرماید تا اعضای وضو و اعضای استنجای خود را آب شسته و بدو آب میوه

غسل کند شما باید و طائن را می باید که در شسته و اذن این اعضا است: گلی نهند و ننگ و حارمانکار و دریا

باید دانست که در حقیقت این تاثیر که آنرا چشم زخم گویند طما را اختلاف بسیار است و طائن و تاثیر شمع

نشده با حلق گفته است که از چشم طائن اجرای سیمیه مانند شمع بر می آیند و چشمه معیون میبرد و در سام او

نمود کرده تاثیر سمی را احداث می نمایند مانند تاثیر زهر مار و نیش زنبور و کرم و حیاتی و دیگر علای معیون

برین سخن گرفت کرده اند که اگر وجه تاثیر چشم زخم این می بود لازم می آمد که نسبت هر کس طائن را

این اثر میشد و خصوصیت نامرستحق نمی داشت و از طرف با حلق علای دیگر چنین جواب گفته اند که وجه

خصوصیت مستحق آن است که اگر آن مستحق دوست طائن است طائن را از یک مستحقان خودی

عظیم از زوال آن نعمت لاحق می شود و اگر دشمن طائن است طائن را نعم مفراط از مدلول آن نعمت بد دشمن

بیدار میگردد و غم و خوف هر دو روح را در داخل فلب مستحقین سازند و موجب تسخیر میشود و در روح با عده

بر کیفیت نسخه سیمیه بیدار میکنند و در صورت عدم استحقان بیهیک ازین و امر حاصل نمی شود پس تاثیر هم

نمی شود لیکن در اصل سخن با حلق این دلیل است که تاثیر طائن چنانچه در حضور میشود در غیبت هم می شود و چنانچه

تایر طائن در اجسام حیوانیه و انسانیه میشود همچنان در اجسام نباتیه و معدنیه هم میشود پس معلوم شد که این تاثیر بنا بر

فوق و اجرای سیمیه نیست و آنچه مذکور با حلق را با استفسال طائن نباید کرده اند زیرا که آنرا

که بدن او در حد دفع سمیت آن اجزای نوع تاثیر خواهد شد و ابوالقاسم بلخی چنین گفته اند که

صاحب چشم زخم چون چیزی را می بیند یا می شنود و فریفته آن میگردد و در عالم الکلی اصل بحال او آن می ماند

که آن چیز را تغییر کند مادل او فریفته آن چیز ماند باین سبب آن چیز مختل و بر هم میشود مردم مداند که تاثیر



مردن او بر هم نه و درین سخن بر حلی است زیرا که اگر عایت این قسم مصالح و جمایات و لهای مردم از  
 مریضه شدن تغییر منظور می بود هرگز امارد و نای سینه را از ده نمی گذاشتند تا تعلق و لهای عاشقان با آنها نمی ماند  
 و نیز تعلق ولی ماستیای مطلوبه موجب زوال آن است با بیگنست و این همه خلاف واقع است و کما طریق دیگر  
 رفته اند که فی الجمله حریب بحق است گفته اند که نای نفوس اسانی دو قسم است یکی آنکه بواسطه کیفیات  
 محسوسه شده و آنکه فی الجمله کیفیات محسوسه باشد مثل تأثیر واهی که در وقت اسنادن بر مقام بلند یارفتن  
 در مسافت ماریک بهم نایه میکند و موجب سقوط و ارتعاش بدن میگردد حال آنکه در مکان موار در ماسد آن  
 مساوت همیشه عبور مسند و اصنام نار میگرد و مثل تأثیر تصویری چنانچه در عوارض نقاشیه میشود که بسبب خوف  
 رنگ زرد میگردد و بدن مرد و چشم خیره و در وقت غضب به عکس آن و چنانچه نفوس را این قسم  
 تأثیر بر ابدان خود می باشد در غیر ابدان خود نیز می باشد پس تأثیر جسم زخم از مبین عمیل است و یکنوع از  
 سحر و اورا قلیق است و بهم گویند و معمول جو گیاه مند نیز از مبین قبیل است و چهره سوس درین  
 تأثیر مختلف اند بعضی قوی و بعضی جفت از نغمهت این تأثیرات ما جنات و تفاوت ظهور میکند و در بعضی  
 اوقات این قسم تأثیرات موروث می باشد و به فتایل فدا و گوشه گیری و انقطاع از مالهفات و مشتیات  
 کسب این تأثیر نمی تواند شد مگر نفوسی که درین تأثیرند و ده کما می رسند می توانند که دیگران را بر مالقانی  
 این مکرمانه و سازند چنانچه در قصصهای دانی که در اصطلاح اهل عربست آن را کفتار گویند تواتر ثابت است و الله اعلم \*  
 (سورة الحاقه) کلی است بنجاه و دو آیت و بیان و تیر و یا این سوره مامور و نون موقوف بر تمهید مقدمه است  
 و آن آن است که عتوبات اکتهم در عالم دو قسم می باشند را از آن دو قسم است اما مامور که برای امتحان  
 بندگان که متذکر می شود و راه نای دیگر دینی ایشان را نوعی از عذاب میفرماید و ناصیت این قسم آن است که  
 بعد مدتی منقطع میشود چنانچه در سوره انعام و سوره اعراف مفصل بیان آن واقع شده و ولقد ارسلنا الی امم من قبلک  
 فاخذناهم بالابساء والضراء لعلهم یتذرعون الی آخرها \* و ما ارسلنا فی قریة من نبی الا احلنا اهلها  
 بالابساء والضراء لعلهم یتذرعون \* ولقد اخذنا آل فرعون بالسنن و بقص من السموات لعلهم یتذکرون \*  
 و در سوره های دیگر نیز مذکور این قسم بسیار است و وقایع چند از این قسم نیز یاد فرموده اند چنانچه در محامات  
 بنی اسرائیل این جس بسیار واقع شده و درین امت نیز کثیر الوقوع است و نیز ناصیت این قسم آن است  
 که نایگان و مدان در آن نریک میشوند و تفرقه و امتیاز و بیابنهای می باشد زیرا که در حق نیکان هم ترقی و درجات و تکثیر  
 سیئات و امتدن صبر و شکر آنها منظور میباشد و از هر من سبب موجب ظهور حق گماینی و چونیکه اشاه و کلی را اهل  
 شود و نمیکرد و بسبب ترک اهل حق و اهل باطل درین عذاب ظاهر الزام حجت و انذار بمنزل آن وقایع میسر می شود  
 و عذاب عامیان اهل ایمان در آخرت نیز عذاب تحقیق از مبین قسم است که مقصود از آن نظیر ایشان از گناهان است  
 و لهذا منقطع خواهد شد و قسم دوم را حاق نامند که برای اظهار حق و تمیز آن از باطل اهل باطل را عذاب می فرماید

و منظور در آن مقام اینست که استخوان و این قسم هرگز منقطع نمی شود اگر در دنیا واقع شد بمقتل بعد از حیات و اگر در آخرت واقع شود و دام و نل و لذت آن می باشد آری قوم حضرت یونس عم را ظاهر این نوع عذاب الهی گذاشته رفت چنانچه در سوره یونس مذکور آن واقع است و در حقیقت آن به اقسام هفت بود و یکی از جنس ابتلا بود چنانچه در مقام خود مشروح است چون این مقدمه تمهید شد پس باید دانست که در سوره یونس مذکور است که اهل مکه اسبب کمال فی ادبی آنها ماحیات و مالمات بناه عم که حرف مجنون بر زبان می راند مذمبنا بصفا بغت ماله عافیه ایسم چنانچه مالکان باغ ضرران را بسبب من حق فقر ادسا کین سوخته شدن آن باغ مبنای کرده بودیم تا ندانند که به اقسام هفت قسم می آید و منبیه شد ۱۰۰ چون آنها میزدند و نندند و اذان نخطا که مشترک بود در میان مسلمانان و آنها کلمت و رنج آن شامل هر دو فرقه گشته بود و حرمت نکرده ایم را ابقه و جردار کردن ضرر و افتاد که این نخطا الهی بیست و عفوست های جاذب رنگ و بوی ۱۰۰ و در حق است ممد به علی صانها الصلوات و التسابیست آن نوع عفوست موقوف بر روز قیامت و راست بیست و از آن رو زمخس است آیات پیشتر می آید و منقطع میگردد پس در سوره این نوع عفوست موعده را بشمار ۱۰۰ تمام ارشاد فرموده و نظائر آن در عتوبات حاکم و نبوی بنخل نصای اتم صابحه نیز مذکور فرموده اند و از این آن عفوست حاکم و نبوی مظهر نظام آن را است تمهید کلی هم رساند و آثار استنباطی که در این سوره یافت می شود و در میان این ۱۰۰ و سوره یاعاقر مساین متفرقه نیز ماست تمام است در آن سوره نهی چون آنحضرت هم در ابتدا و سبب بجهان که کفران می کردند و را نهاده کور است ۱۰۰ پس سوره فی شاعری و کهنانت و دوران سوره مذکور است که کافران و نیامان و فرزندان خود نمره شده و حق قرآن فی ادبی می کنند و او را افسانه های بیست و نهان میگویند و درین سوره مذکور است که کافران و قیاس حسرت خواهد کرد که ما اغنی عنی ماله یعنی هیچ نیکار من نیامدی که او را انداخته و در آن سوره مذکور است که مالکان باغ ضرران را بسبب من کیست آفت رسد و درین سوره مذکور است که کافران و در معامله آتشین طوق و تحیر خواهند کرد برای آنکه سبب را می جوید و الله غفر ذلک مباله بعد التأمل و در تمهید این سوره سوره حاکم نیز از همین مقدمه تمهید و جامع شده زیرا که حاکم و جامع است که حق را از باطل جدا کند و وجهی که هیچ استباه و الباس ماند و درین سوره چند اندک را ازین حسن در ویاء آخرت سان فرموده و از این بیان مالمات و مالت و وحی و در ول قرآن انتمال موده

بسم الله الرحمن الرحيم

(الْحَاقَّةُ) یعنی حادثه که حق را از باطل جدا کند و وجهی که هرگز در میان حق و باطل اشتباه و التباس نماند بهایت عجیب می باشد و عظمی عهده دارد که از این بطریق استقام استنجا است و نفهم کرده میشود و در حق او گفته می آید که (مَا الْحَاقَّةُ) یعنی چیست آن حادثه حق کننده و عظمت آن بیان نموده است که انعام مخلوقات را بر در تصور علم کند آن تریکد صائر الناس کرده اند و او را خطاب کرده گفته اند که (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ) یعنی چه میدانی تو که چیست آن حادثه حق نموده



نحوه آن چون تحدید حقیقت و تشریح کند این دهن از آنست که بخت بالظیر و السائل در آن منظور است  
 و نظایر و استله آن ماهم در طول و قصر زمان عذاب و شست و زیادت آن مختلف و متفاوت اند و فردا کمال آن که  
 برای این است موعود است باعلای مراتب احقاق حق . ابطال باطل رسیده به بنابه که گویا قاضی نام همان فردا گردیده  
 دیگر حوائق را برای فهم و تصویر آن در ذهن بطریقه توطیه و تمهید مذکور کردن سردر می افته مثلا (کَلَّا بَتَّ ثَمُودُ)  
 یعنی انکار کردند فرزند ثمود که از اولاد نوح بن سام بن نوح عم بودند و در میان شام و حجاز سکونت داشتند و در  
 سنگ تراشی و عمارات سازی و زراعت و باغ نشانی و رغبت و افریهم رسانیده بودند و در میان شام و حجاز  
 ازدادی القری باختر مهندسی و از بلاد و قدسات و قریات را آبادان نموده و در هر جا بستمها کاری ساخته و زراعتها  
 مرسر کرده و باغها نشانی داده و قیامش و رفاهیت میدادند و مت پرستی میکردند تا آنکه حضرت صالح عم را که از  
 عبادای ایشان بودند و از امتدای نشودن آوان طفولیت مانست و دیانت و صلاح . تقوی موصوف و متحق تعالی  
 بر سم رسالت . پیغمبری بایشان فرستاد و از بت پرستی و شغل سنگ تراشی و مبد طمع در عمارات  
 و زراعات منع فرمود (وَعَادُ) یعنی و فرزند عاد که از اولاد ارم بن سام بن نوح عم بودند و در احق و تبیس بی ریگستان  
 آنجا که ملکی وسیع بود سکونت داشتند و در اجسام ایشان سبت بر مردم دیگر بسطت و قوت تمام بود قدای  
 دراز داشتند و اعضای قوی در دست مردم و جهایان غالب می آمدند و رفقه ایشان را رفقت و زور خود  
 نخوت و اعتماد تمام میسر می نمود از عبادت خدا مطلق غافل گشته بودند و مردم نواح خود بر در بازی خود چهره و سستیها  
 و انواع ظلم میکردند . ایشان را ایند . نسی سادات و خوشها و ناله ها و حق تمام بود تا آنکه حق تعالی حضرت هود  
 هم را که از زمره ایشان بودند بر سم رسالت و پیغمبری بر ایشان فرستاد ایشان را از غفلت . نخوت و اعتماد رفقت  
 خود منع فرمود و عبادت خدا را . و ایشان را از عذاب خدا ترسانید لیکن این مردم فرزند سخن رسولان خود را باور نکردند  
 بلکه بانکار پیش آمدند (بِالْقَارِعَةِ) یعنی حادثه که بیده را که هم ایدان ایشان را پیش پاش سازد و هم ارواح ایشان را  
 در عذاب بر رخ رسد و گنبد که این قسم حادثه گاهی بیاید که تمام فرزندانی سبب ظاهر از فوج و غنیمت هلاک کند و اصلا  
 نام و نشان آنها را نگذارد و پس نیست مگر فریب دادن و بمکر ترسانند و ما رباست حاصل نکردن و هر چند ابتدای گناه  
 این مردم و فرقه همین انکار و تکذیب پیغمبران و عذاب موعود بود و سبیل بت پرستی و عمارات دینار انگذاشتن  
 و بیادت خدا سوچه نشدن و مردم درین امر تریک بودند اما آخر استعداد هر فرقه ازین مردم و سبب خصومتی که  
 بهم رسید نوعی جداگانه را از حقوق بت قضا منمو و و همان حقوقست که فرنا شده هلاک گشته (فَأَمَّا ثَمُودُ) یعنی  
 پس اما فرقه ثمود پس ده انکار و تکذیب پیغمبر خود حکم کلب حقوق یعنی سنگ گرتند و بید کردند و بکمال جرأت ماده  
 مشرک را را حقیر کردند و در پی حق حضرت صالح هم اندام و گوشت ماد است و مانند سگمان بریده خوردند و استخوانهای  
 او را شکستند و بر آواز آن ماده مشرک که در وقت عقرش بناله و افغان می بر آورد در وقت نکرند و بجه آن ماده مشرک  
 را ترسانیدند تا آنکه او گرینچه در سنگ دو دوسه آواز کرده غائب شد چنانچه تفصیل این وقایع در تفسیر سورۃ النمل  
 مشروح

سفر روح و نمیبود. طاعتش همی بگشت. آبی تقاضا نمود که ایشان را از جنس زهره و نهیب سگان حداب نماید.   
 حضرت جبرئیل را فرمان رسید تا از بالائی آسمان آوازی شدید کردند (فَاهِلِكُوا بِالطَّائِفَةِ) یعنی کپش هلاک کرده شد.   
 بآن آواز تند که از حد آواز تجاوز کرده بود زیرا که آواز تند مثل غریدن ششیر و در حد نوبت می بماند البته موجب   
 دسترهای مغاضل و اعصاب میگردد و باعث اهدام ابنیه و هماراست و اسفنا مثل زمان میشود و در جنسی اوقات مانند   
 جانور، امنی گناید و هلاک هم میشود و اما این قدر تندی آواز که هزاران را در یک آن بی جان کند و سوراخ گوش   
 را مسدود کردن و درون سردابهای عمیق در آمدن از آن آواز تند کارگر بیفتد خارج از حد معناد آواز است و   
 چون درین طوفان غرق شود و در افقیت نرسید و از آن فرقه بیگس باقی نماند و مومنین همه برقاقت حضرت صالح عم   
 دت یافتند و دلیل صریح بر آن شد که این حادثه حاق بوده ابتلا و الابامع مانع می شد بر کفر و اناج و در آن نمیگردد و متصل   
 هذا اب رزخ نمی گشت باقی ماند در اینجا موالی جواب طلب و آن آن است که عادت این کلام بتجزه نظام   
 آن است که قصه عاود ابر قصه نمود و هر جافه بهم می فریاد و ترتیب زمانی هم همین را افسانه یکنه زیرا که فرقه عاودیش   
 از فرقه نمود و گشتند و پیش از نمود هلاک شده در اینجا عکس این ترتیب چرا اختیار نموده شد و آبش آن است   
 که در اینجا ترتیب زمانی در بیان این قصص منظور نیست زیرا که مقام مقتضی آن شده بلکه ترتیب اختلاف این   
 حوادث در طول و فسر زمان و شدت و عدم شدت و زیادت و عدم زیادت پس آنچه در مدت هم قصه بود که   
 یک روز انصرام یافت و در شدت هم کمتر که محس بک آواز شد کار کرده شد و مدت ارکان و   
 آلات هم محتاج نکات در بیان مقدم کرده شد بر آنچه در مدت هم طویل بود که هفت شب و هشت روز   
 در آن گذشت و در شدت هم مفرقی که ابدان عاود ابر وجود داشتند و از آنجا بر زمین زد و بر یادست   
 ارکان و آلات هم محتاج گشت که حازنان حضور باد را از اطراف و جوانب مختلفه تسخیر کردن ضرور افتاد و اگر   
 ترتیبی که در بیان این قصص امری است مفصل معلوم کردن کسی را مرفوب باشد پس بشود که فرقه نمود و را بمحض   
 کثرت هوا که عبارت از صوت است هلاک کردند و چون کیفیت هوا تابع جوهر هوا است و به جهت کمتر   
 از مرتبه ذات است و مقام ترقی منتهی قدیم کمتر بر بزرگتر است بیان قصه نمود و را در بیان قصه عاود مقدم کردن   
 ضرور شد و فرقه عاود ابدات هوای تحرک که عبارت از ریح است هلاک کردند و هوا یک عنصر است از عناصر   
 در به و لطیف تر از آب و خاک است و ضعیف تر از آتش و در فعل و تاثیر پس بیان قصه عاود را در بیان آلهای دیگر   
 که در آن جمع چند عنصر واقع شد و آب و آتش و خاک استعانت ضرور افتاد مقدم یا بود لان البسیط مقدم   
 علی المركب و الا سهل مقدم علی الا الصعب و فرعون و خود او را بنزق در دریای دزم حذاب واقع شد و   
 بر خوف بران بود که قبل از رسیدن فرعون بر کنار آن دریا فلق بحر را ی نجات بی امیر ایل واقع شود و ماسنی طاقه بودن   
 صورت گیرد و نیز تا فرعون و فرعونیان هرات کرده خود را دریا نماند و فلقی بگردن تحریک گردید و مایه قوی   
 و مناسب که نادیر تقریبی اتصال سطح در مانا چنانچه در اینست منافی که دارند تصور نبود پس در حذاب

اول ترکیب این مردود حضرت که هواد آب است قحاح الیه گشت و ترکیب این حضرتین متجاوزین مقدم است  
بر ترکیب از حضرتین متجاوزین در عذاب قوم لوط هم پس قدم قصه فرعون بر قصه قوم لوط خود ضروری  
شد اما مقدم قصه لوط بر قصه قوم شعیب هم پس باید آنجهت است که قوم حضرت شعیب هم بدو عذاب مذاب  
شدند اهل مدین به آوازند که همراه لوط لوطی پیدا شده بود و حقیقت زلزله دخول هوای عینت و مسام زمین  
و خروج آن از بحر مسام آن است پس ترکیب در هواد ناک لازم آمد و این مردود با هم تجاوز ازند و ترکیب  
غیر متجاوزین مؤخر است از ترکیب متجاوزین و اصحاب الایکه بطالع ناری یعنی حائیان آتشین هلاک شدند و مردود  
در آن عذاب هم ترکیب متجاوزین متفق گشت اما آب و هواد و افنت باطبع انسانی بلکه حیوانی و نباتی نیز شرکت  
تمام دارند بخلاف آتش که دو مضاد طبع هوایه کمال مفارقت از حضرت هواد و زیاد تر از بناه جز پس نین  
ترکیب نهایت غریب شد و امر غریب مؤخر است از امر متجاوز چون عذاب قوم لوط مرکب بود از اجرای  
ناری و ادنی که سبب فاعله از ضیبت سحر شده افتادند و آن اجزاء را لواط تصید او تر بلاهت مست کرده و نیز قلب  
اجزای زمین از بالا نشیب و انتیب به بالا بدون در اختل هوای عینت در اصول عمارت است آنچه ممکن نمود  
پس در حقیقت این عذاب ازین همه حضرت ترکیب یافت بلکه بسرحد صورت معدنی رسید و الو بساطت  
هر طرف بر آمد و جامه کج از موایله نماند پوشید و مرتبه مرکب مؤخر است از مرتبه لوط و مرکب از سه جز مؤخر  
است از مرکب از دو و در عذاب قوم حضرت نوح هم تبع عناصر صدمت کردند آب را طعم ساخته و هواد را استخاره  
تایع او فرمودند و زمین را با تفتار میده و عین آب گردانیدند و آتش را با ساک قوت یوست و حرارت او  
و اختلافی کفناشن در عالم کون مایه نمودند و تفتار ضعیف این مایه و استخاره نسید باز در عین عذاب  
از صدمت معادن و نباتات در انحاء سفید و سفید حیوانات بری و اهلی و ابقای منابع آنها را ای مومنین نیز ضرور  
افتاد و لهذا این عذاب عام و شامل گشت جمیع ساکنان روی زمین را در کمال مشابست بقا حقیقی که قیامت است  
چرا که پس بیان آن از همه پس نرو و مؤخر مناسب شد که منقل به بیان حاذق حقیقی شود و کیفیت حدوث حوائق  
آیه آمده در ادراک بشری مکمل و ضوح خلوه گیر گردد و در جای دیگر از قرآن که مقام مقتضی ترتیب  
ترتیبی این قصص گردیده است قصه حضرت نوح هم را مقدم بر جمیع قصص می فرمایند بعد از آن قصه عاد و اجمه از آن قصه  
نمود و بعد از آن قصه قوم لوط را بعد از آن قصه قوم شعیب و بعد از آن قصه فرعون را و بنا بر این در سوره اعراف  
و سوره هود و سوره شعرا و سوره قمر و دیگر سوره است بالجمعه فرقه نمود و اسباب آمده از انکار تجاوز کرده در محو آیات  
الکلی که مآذ است و حضرت صالح هم لودن معاشی شده و لودن مایه سنگ یک آوازند ز عروزیب فرمودند و در همان زمره  
نهییب قالب های آنها بجان شد و سنگ روح ایشان را خانه خود گرفت (و اما احادیث) یعنی و افرقه عادی پس در  
انکار و تنزیب پیغمبر گفت خود حکم بملوان کشی گیر که در سو که مسخه شده غم نرفته است ناده شود و پیدا کرده بودند  
و می گفتند که من اشد منافقه یعنی کبست از ماسکت نرو و قوت تبارک که حق تعالی در مده سال و ایشان فطر را

مسافر بود ایشان مضطرب شد و بشاد کس را بیکه 'مظلمه فرستادند و باران بخاکند و باران خواهند و نجات ایشان قبول نکرد  
که بحضرت بود و هم تنجی شوند و از ایشان دعای باران خواهند و که در آن زمان عمارت سست پدید آمد چون پیش عمارت  
رسیدند این ماجرا اظهار کردند و مردم نام از آنها گفت که شمار ادعای این مقام بود نخواهد کرد و بی باید که سخن پنجمه خود را قبول  
کنند و دین حق را باور دارند تا ازین مایه نجات یابند زیرا که این قحط از طور گفته شد معلوم می شود که ابتلای الهی است  
از قبیل قحطهای دیگر نیست که به استغفار و عالج آن تواند شد چون این حرف مرنه شنیدند گفتند که اگر بانی نیل  
مطالب از اینجا برگشته بود و بیم قوم ما را خفیف خواهند کرد از اینجا نوع که ممکن شود کار کرده باید و رفت از مرنه مذکور  
مدیر این کار پرسیدند او گفت که شما همه مرد و بانه خود را بصورت عاجیان ساختید که صفا که محذی خانه کعبه است بر آید و  
این خانه کعبه و در نظر شما نمودار شود این طریق و نکته ای خدای بود و اگر بود اسب سیگوبه که پنجمه است ما باران مدانه محض  
از برای بدان آمده ایم ایشان همین طریق عمل نمودند و دعای ایشان مستجاب شد و آن تعالی سه باره اردستان یکی سید  
و یکی سرخ یکی سه و آذری شنیدند که ازین سه پار یکم را برای خود قبول کرد ایشان پاسم مشوره کرده  
ابر سیاه را قبول کردند که در آن باران بیشتر می باشد و نوبت خود را داده شد آن رساویه نزد ایشان  
میرفت چون قریب یک خود رسیدند کسان را بخت پیش فرستادند که ما بر آورده ایم شام صفا آلاهای  
خود را صاف و پاک کرده بگذارید و خوشوقت باشید و اسباب زراعت از تخم و بذرانی مویا کنید که این ابر خود  
خواستش شما باران خواهد داد و همه ایشان شنیدند این مرده شاد شدند که دعای فرستادای ما مقبول شد و ابر بسیار  
آمد زبان طعن و تشنیع بر حضرت بود و هم کشاند که اینک دعای ما مقبول شد و باران آمد قونی کفی که ما او اید آمد  
حضرت بود و هم فرمودند که این ابر بیست بلای خدا است بر حد با شید و حالا هم و دست نرفته است پس ایمان  
آید دست پرستی بگذارید گفتند که درین ابر چه بلا خواهد آمد حضرت بود و هم فرمودند که باری ته خواهد و زید که شاپار  
و عمارت شمارا همه هلاک خواهد کرد گفتند که قوت مازوی ما رسیدنی مازمار از تندی باد می ترسانی در همین گفت  
و شنید بودند که آن ابر در حد ملک ایشان رسید و باد تند وزیدن شروع شد و حق تعالی باد عظیم که معدن آن طبع چهارم  
از زمین است حکم فرستاد که بقدر مورخ بینی رنگاو آنرا سر دهند و قوم عادی که فرشتگان که مباد موس اند  
هر چند نابرملاحظه آنکه مباد این باد بیگانه آن را نیز هلاک کند محانت میکردند و باد بدنه اختیار ایشان سرون  
رفته بود و قوم عادی بدین تندی باد در مکانات مضبوط و حصین جا گرفته بودند و باهم بگر خود را بر سحابه و حاوران  
خود را نیز برنجیرهای گران معید نموده و اهل و عیال خود را در فحاق گرفته بودند کشتن این ضعیف ترین مخلوقات  
الهی شدند و آن ضعیف ترین مخلوقات با ایشان کسی کشتی کرد که زمان ایشان را که بر ماده شتران قوی  
یکل در رودهای آمین سوار کرده از بخرهای آمین بر دست ماده شتران که سته بودند و روی زمین می پرانیدند  
تا آنکه آن باد شتر با آن هوو و خاؤون طامع و در نظر نمودند و از انجاما بر زمین زدند تا آنکه همه آنها را  
قاپطه هلاک کرد و حضرت بود و هم در جزیره با صومنان و رآده خطی گرد خود کشید بودند و آن باد چون اندرون

آن خطایر مسدود بخت خوش آید و دیگر دزد و بهروز آن خطایر میرسد و بخت و فاکتور دیگر و پس  
حق تعالی ایشان را به طاعتی که مناسب بهلوانی ایشان بود مبتلا ساخت و باور را که بدین معنی از هم می باشد  
برای کشتن آنها فرستاد تا تا شای قوت این بهلوانان حضور نمایند (فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَوَّارٍ) یعنی پس  
هلاک کرده شد ببادی که آواز شکست می کرد و دست و زبان (بَرِيحِيَّةٌ) نهایت تند زده که از قبضه اختیار  
حافظان و موکلان بیرون رفته بود چنانچه در حدیث شریف ولده نامیده که حق تعالی بهر چه گاه باد را در جهانیان نمی فرستد  
مگر بمقدار بیمانه و بهر چه قطره باران را مازل نمی کند مگر باندازه ای که روز طوفان و روز عذاب عاذ که روز طوفان آب  
نار آن از قبضه موکلان نار بر آید و روز عذاب عاذ را از قبضه موکلان خود بر آید و این تند زدن باد و این  
مرتبه از آثار الصلوات ثلثی شود و الاخصیص به کافران عاذ نمی شد و مؤمنین و صرحت بود هم را به اذیت میرسد  
بلکه ندای ندی (سَخَّرَهَا) یعنی مسلط کرده بود بکمال غضب و اراده و انتقام (عَلَيْهِمْ) یعنی بر فرد عاذ نقطه بر مومنان  
و حضرت بود هم و این مسکه که در یک ساعت دو ساعت سو بلکه (سَبْعَ لَمَالٍ وَ ثَمَانِيَةِ آيَاتٍ) یعنی هفت  
شب و دست روز بود از صبح روز چهارشنبه به دست و دوم ماه شوال شروع تسلط باو شد و تا غروب آفتاب روز  
چهارشنبه بخت و نهم ماه مذکور هم در هر یک عاذیان و مقام لاف زنی و تکرار میگفته که این فخط چیست ما آن قدر قوت  
داریم که اگر هفت سال همین قسم فخط باشد شمس توانیم کرد پس در مقام ارسال یکدور داشت و روز برای ایشان  
عذاب باد و اسطافرمود و یک روز را افزودند تا بعضی ایشان بی طاقی محضی دیگر را به پیوند و ملاکت یکدیگر عمده و آه و  
کنند چنانچه این جرح و دیگر مفسران روایت کرده اند که آن فرد با وصف این لکد کوب باد تا این مدت زده ماند  
در در چهارشنبه آخرین هم بهیچ گنشته و باو دل های ایشان را در و آشفته در و ربای شوراه است و این روزهای  
هفت گانه و شب های هفت گانه بفاصله بود و تا در میان رخن گرفته تا قوت کشیدن عذاب پیدا کند بلکه (حَسْرَتًا)  
یعنی بی دردی بود و چنانچه مذکور شد و آن روز را عرب روزهای عجوز خوانند که در آخر موسم زمستان مشهور  
و معروف اند و در العجوز ضرب الممثل است و نام آن روز زنا و عرب مقرر است روز اول راصن و روز  
دوم راصن و روز سوم را در و روز چهارم را آمو و روز پنجم را مو و روز ششم را مطلق البسمه و روز هفتم  
را کنفی الطعن نامند و در وجه اضافت این ایام بسوی عجوز عوام الناس میگویند که برزالی از قوم عاذ در این ایام  
در مرداب و در آمده محضی مانده بود و در هشتم او را برباد از سر و آبه کشید و بر آورد و بر زمین زده هلاک ساخت اما صحیح  
آن است که لفظ عجوز غلط العام است و راصل مجر است و صخره خانور پاس او را گویند که متصل بهم می باشد و این  
ایام را ایام صخره از آن گویند که در آخر زمستان واقع می شود و بهر حال قوت و زور آوری فرد عاذ هرگز  
در وضع اذیت باد و کار نیاید و در دست آن باد آنچنان زبون و عاجز شده که که در دست بهلوان باز یگر  
(فَتَرَى النُّعُومَ فِيهَا صَرْدَى) یعنی پس میدیدی ای بیننده اگر در آن وقت حاضر می شدی آن قوم قوی  
هیچکس زور آورده در آن شب و روزهای قابل که بجان افتاده بودند باو روح ایشان را در آورده و مرده

ساخته افکنده بود (كَانَ تَعْمَلُ الْخَلْقَ يُعَادِلُهُ) یعنی گویا که ایشان تنهایی، رخت خراب بودند و در طول قد و درازی قامت  
و گندگی بدن که کاداک شده افتاده باشند تا آنکه با در منافذ و مسام ایشان می در آید و حتی بر آمد آواز میکرد  
گویم هیچ رطوبت در بدن آنها نمانده بود و همه را مویخته و خشک کرده (فَقُلْ تَوَلَّيْ لَهُمْ مَن يَأْتِيهِمْ) یعنی پس آید  
این مرد و فرزند را هیچ بقیه که خود را از نسل ایشان گوید و بآنها منسوب سازد و همین جاسوس شد که عذاب حاق نام و  
نشان معذب را نمی گذارد و قطع سلسله او میکند بحالات اسناد و متون که عموم و شمول ندارد (وَحَاءَ فِرْعَوْنُ)  
یعنی و آمد فرعون و عرصه وجود و تسلط و فرعون در اصل لقب پادشاه مصر است که از قبیلان میشه مثل پسر لقب  
پادشاه روم و کسری لقب پادشاه فارس و نافع لقب پادشاه ترک و تبع لقب پادشاه یمن و راجه لقب پادشاه هند و ام  
انین فرعون شخصی معین است که در زمان حضرت موسی علیه السلام پادشاه مصر بود و نصاری چنین  
گویند که نام اذفابوس بود و از قوم قبط و بعضی گفته اند که نام او مصعب بن ربیع و پسرش ربیع بن الولید در زمان حضرت  
یوسف عم پادشاهت مصر میکرد (وَمَنْ تَبِعَهُ) یعنی و نیز و عرصه وجود و آمد و آنکه بنیکه پست از دعوی بود و او  
از آنها قوم حضرت شعیب عم امو آنها و فرزند یکی اسحاق بن که در عین سهر کوفت داشت و از  
اولاد بن پسر حضرت ابراهیم عم میشد و دوم اصحاب الاله که پدیدون شهر در میشه ساکن بودند و حضرت  
شعیب عم را حق تعالی بهره و فرزند هم رعایت فرستاد و در مدب و ست برستی مامور میکرد بود  
(وَأَمَّا قَتْلُكَ) یعنی سهرانی از گوننده و آن شش شده یا پنج شهر بود و کجا آن شهر مدام نام داشت  
که در آن چهار یک کسر بود حق تعالی حضرت یوسف عم را که او را از حضرت ابراهیم عم سنده نزد ایشان  
بطریق و سالت فرستاد و در سالت سالت لوط عم در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت کردند و  
ایشان اهل بدوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) یعنی ای کسانی که خطایان آنها نزد کس ظاهر بود از گناهان فرعون پس  
در اینده اوست پیغمبر زاد و آنکه بنی اسرائیل بودند و سبب اسطوت آن شد که در وقت حضرت یوسف  
عم که از طرف ربان مختار ممالک مصر بود و بدو بنی اسرائیل از شام بمصر رفته و سبب نامه و شوکت حضرت  
یوسف عم ایشان را بود مصر را از و ارام مقرر میکرد و بعد از وفات حضرت یوسف عم که این فرعون پادشاه  
شد اعزاز و اکرام بنی اسرائیل بر و بسیار شاق و گران آمد و خواست که ایشان را در اهل مصر و مد و حنیه عازد  
تا خیال ریاست حضرت یوسف عم بپرامون حاضر بنی اسرائیل نگردد و خواهان مدانست و در صورت  
نشوند و رفته رفته آنقدر بر ایشان ظلم میکرد که بنده از چهاران بیکار آدمی کشیدند و مدامی نسی عمارت خود  
گبدانیده بود و بر ذمه بعضی زراعت و باغبانی و بعضی را بر خشت زنی و خشت پزی مقرر ساخته بود و بدوایی  
سخت را بر ایشان گماشته و خود را سمود اهل مصر فرار داده برای خود سجده می گماشت و بنون  
بنی اسرائیل درین کار تن نمیدادند و زیاده تر بر ایشان می آشفته و امید داشتند که کاهن بنی  
او را خبر دادند که از فرقه بنی اسرائیل فرزندی متولد خواهد شد که زوال پادشاهت تو بدست او است بسبب

و در این وقت که حضرت یوسف عم را از مصر فرستادند و در راه بود که او را در چاه انداختند و او را در چاه انداختند و او را در چاه انداختند

عین ترس. چنان معتمد نمود که دایگان خانه خانه بی اسرائیل منضم باشند هر گرا از زمان ایشان عالمه یابند شمرده نام نویسی آنها در و فیکم و توال ثبت نمایند و باز چون وقت تولد نزدیک شود پیادای کونوال بر و روزه ایستاده باشند و دایگان قرز نامو له شده را به پیادگان نشان دهند اگر بسر باشد و راهما نوقت نکند و اگر دختر باشد بگزارند و سالها و رادر همین ظلم گذشت و دیگر انواع ظلم او که بر سنی اسرائیل میکرد و ضرب المثل عام است و باین همه مردم را بر بست پر سنی و ترک جرم میکرد و مردم را به بیاریع سسته تعذیب کردن اختاع اداست و رفته رفته نوبت کفر ادیان مرتبه رسید که بانگ بلند میگفت انار بنم الا هلی و اما گنان قوم حضرت شعیب عم پس آنچه شترک بود در میان اصحاب مدین و اصحاب الایکه بت پرستی و خیانت در پیمایش و وزن است که هر دو امر شیع در میان آنها بجای رائج شده بود و آنچه مخصوص اصحاب مدین است قرانی و قطع طریق است که در سر راه شام و مصر حاجتهای خود ساخته و آن بهان می شستند و در فاقه می تا حمله و مالهای فرادان می آوردند و اما گنان قوم حضرت لوط هم پس عمده آنها کواحت بود که در آن با مردان می کردند و در ای این فعل شنیع بدعات دیگر در آنها رواج یافته بود از اجحه کبوتر بازی. از انجمله جنگیدن بفقار و از انجمله باهم جنگ کردن و از انجمله همان را در خانه ماندن و اگر از سهر دور است کسی برای خرید خانه و در ملک آنها می آمد و در اغریین ندادن و در مزاج باهم دشنام دادن و فحش گفتن و هر که در راه می گفت نیت باد شتر کردن و ماین مره فحش و سبائی و راهها رواج یافته بود که محصور یکدیگر از از مدی بر می آوردند و مردی یکدیگر تیر میرسد و ماه زمان ملک خانی یعنی مسی مابدن می کردند و دست و پای خود را مانند زن سحر و نگین میکردند و حق تعالی حضرت موسی و حضرت هارون علیه السلام را اسوی فرعون و حضرت شعیب عم را اسوی اهل مدین و اصحاب ایکه و حضرت لوط را اسوی اهل مدیه و هم و غیره بر رسم رسالت فرستاد و از بی کواحتی شنیع ایشان را منع فرمود (فَصَوَّرَ سَوَّلَ رَیْقِم) یعنی پس با فرمان شد همه اینها هر یک یک به مرفر ستاده پروردگار خود را انفرمانی کرد و بر خطای خود متنبه شدند و در مقامه رسول وقت خود عدال و نزاع و خصومت آغاز نهاد (فَلَعَلَّهُمْ آخِذَةً رَایِقَةً) یعنی پس گرفت ایشان را پروردگار و ایشان گرفتاری را اند از آنچه بمحض انکار به نمبران مستحق آن شده تا قدر زائد و در مقابله آن گنان ایشان واقع شود پس فرعون را موافق گفته او بمرق هلاک کردند زیرا که حضرت حزقیل هم روزی بر سر دربار بصورت داد خواهی آمده پرسیدند که اگر سده شخصی انکار بدگی کند و مقابل خاوند خود و عوی خاوندی نماید حکم بادشاه چیست او را به طریق سزا باید رساند فرعون گفت که این قسم ظلام کافر النعمه را در دریا غرق باید نمود و نیز فرعون در مقام فخر و بلند می قدر خود در مقام حضرت موسی هم بار بار مذکور میکرد که من و در ملک مصر نه جاری کرده ام و آن هر بار از بر عمارات خود جاری ساخته ام پس او را که بیشتر نامزد و قضا هر بار جاریه داشت در دریا غرق کردند و مناصب تر بود که از این نبرهای خرد به یکشاید تو که بادشاه مصر باشی می باید که ناشای این محروم سبغ نمائی و چنانچه آن نبر بار از بر عمارات خود جاری ساخته عینش میکردی این بحر وسیع را چه مرد تمام بدن تو جاری خواهم کرد و تا سباب لذت تو از هر طرف محیط و شامل شود و زیادتى مذهب فرعون



باین صورت شد که در یک لحظه تمام باد شایست و عمارات و بناات و کشتکها بر از فر و هم نفس و خزانهای وافر را از دست او بر آورده بدست دشمنان او که نهایت در نظر او حقیر و بیجه بودند عمارات و فرودگاه و مباد شایان مانند این عذابی نمی باشد و قوم حضرت شعیب را که دو فرقه بودند در مکانهای مختلف هدا بگردان صاحب مدین را هم صیحه رسید مثل صیحه شمود و هم زلزله هلاک کرد پس انفام یک نوع مایع دیگر باعث زیادت گشت صیحه ایشان مقابل نکهت حضرت شعیب هم و تحقیر ایشان بود و در جفای ایشان مقابل آنچه پیمان داده و تر از و را در وقت بمباران و سنجیدن می جنبیدند و متر لرز میساختند و پایش و زن بر ابر بناید و موفقیات را اول از زیر بالا بردند و از گون انداختند زیرا که فعل ایشان را امتیازاتی بود که در آن قبضه مویع است مرد را حق تعالی برای این تذلل و از گونی پند انکرده است بلکه برای آنکه در این موار شود و من بعد بر ایشان سنگ سوخته از آسمان بارید زیرا که در لواطت لذت زما حاصل میکرد و در زنا رحم است بهی سنگسار کردن و در نجابتی مردم را شهنه بخاطر میرسد که چون شهرهای قوم لوط را و از گون کرده و بین بین آن قوم هلاک شده باشند و جنهای آنها زیر زمین بقاء نموده بسیار پنهان شده باز سنگ باران کردن چه فایده داشت که آن سنگها مالای تودهای خاک و از گون شده افتاده باشد و ایشان آن است که آن سنگها سبب صحت مادی خود که خاصیت گوگرد پیدا کرده بود و بسبب قوت حرکت باطن که هم طبع و هم فسر و در آن نزدیک پدید میگردید بود آتشد رفته و میگردید که طبقه بالای زمین را خرق کرده و در ابدان آن قوم داخل می شد و اعراف می نمودند و به چند در حالت و از گون شدن احتمال آن نیست که ارواح آنها از ابدان ماریت گردیده باشند اما متقی که روح را بادن بعد از مفارقت می ماند موجب عذاب روح میگردد و لهذا از مشاکمت استخوان موده و تحریک عین من او نهی و ارد شده پس و از گون کردن شهر عذاب و بوی آنها بود و اجزای سنگهای سجیل عذاب بر زخمی آنها و محمل است که در حالت و از گون کردن که در زیر زمین رسیده باشند ایشان را سنگ باران نموده باشند پس این بر از قبیل عذاب دنیوی شود و هر حال این پنج واقعه نظیر مایه تقی اما که کفران را در مقابل کفر و عصیان بی شرکت سماء مان و بی استعدای اسباب فکری و حضری با انواع عذاب نیست و نابود مطلق ماضی و اگر کسی را با وجود این شواهد نظائر نیر شده و رفع نشود و گویا که در پس و قانع که مومنین را محفوظ داشتند و کافران را نیست و نابود کردند اول مومنین را از کفران جدا کرد و مادی مقام هدایت مانده و از انجا دور و در گو خرد و در مومنان با هم عذاب و در مومنان ایشان از مقام عذاب موجب امتیازی شده باشد اما در قیامت که مومنین و کافران در یک مقام مجتمع شوند و فرار از انجا نمیشود و اسباب عذاب عام گردد و معنی عاقبت قسم تصور توان کرد گوئیم شاید و نظائر آن خبر نشود که ( اِنَّا لَطَافُغَلٰی لِحَاغ ) نعم تحقیق مادی که طیفانی کرد آب آسمان بکثرت بارش و آب زمین بسبب جاری شدن ششهای جو شده و بیکه تمام روی زمین را پوشیده و بالای لوله های بلند بر تخته و چهل چهل گر آب بلند شد و در میان آسمان و زمین بر تخته چهل روز متواتر بسبب باران



آب مستوی است. واقع ماقوم حضرت نوح عم بود و طوفان عبادت از بهمان واقع است و ظاهر است که درین حال حضرت نوح عم مومنان را با وجود شمول و عموم طوفان تمام روی زمین را و ما بین آسمان و زمین را طایر و در گریه ملکی مانند بود و هر ما میرفتند شریک این طوفان میگشتند. سیه که انبوت بکفران نعمت می آید مشبه بود در صورت هلاک حضرت نوح عم مومنین سر هلاک میشدند زیرا که شما از نسل حضرت نوح عم مومنان است مانند پس در سواد و نوبت بدوین مخالف بود و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی حضرت نوح عم مومنین تقصیر کردیم که هم در عین طوفان هر یک باشند و هم از عذاب جمیع وجوه محفوظ باشند و حاصل آن است که آب ماطیع تقلیل است متناهی میماند که در روی زمین سقر مانا اگر چه بکمرکب از اعراض و سیه است و ان بنده از نذر آورده خود سیه و نوح مالدی آن چهر مبارک پس جوهر المینی می باید که لایق طایر گردد و در آن نه نشد و در جسم جوهر طایر مشبه بود و سر است آتش و آتش المانع محزون است آدمی را از آتش سواد کردن فی التور و مرده هلاک داد است و در هر چه ماطن سواد می است و سیه در افسان می آمد اما بسبب لطافتی که دارد قابل آن نیست که روی سبب انشیل آدمی سواد شود و در آن حضرت نوح عم القافر مودیم که از مرکبات انبیه سبب سبب خالص مسام و سواد طرقت هوا میماند و هوا بسیار در آن خنجر میشود و اجبار که در آن سیه خوب است که در آن است و در مسام و سواد آن می در آن و در آن می دارد بخلاف معادن و حیوانات و ازین است که چوب و مرگ در حین سیه اند که سیه از و کبر است و سینه در روی آب می مانند و در آن نمی نشیند و سیم مدنی مثل آهن و نبره در سیم به از سیه و سبب است و سیم در آن می نشیند زیرا که آن طرف هوا است و الطیف و طایفی است و ان را سیه صرف است و درین باب و احصاء سیه و حیوانیه بسبب انکه از جسم و تناسف مسام طرف میماند و سیه از سیه آنها غالب می باشد و جوهر آب تقلیل در اسب است و از این جسم بنای سهری محسری سواد که کنجایش موم و حیمه انات و او سشش ماه نوانا کرد و آن شهر را طبقه طبقه سازد و در یک طبقه سماع و چهار پان را نیا دارد و در طبقه دیگر آد بهمان و جلیان را در طبقه نالامرغان پرند و او همه خاوران را سحر و رام کرد و ان ماله بسمو و حضرت نوح عم حاضر شدند و حضرت نوح عم را در مود که یک یک جمع را از ان جاوران بگیرند و دست حضرت نوح عم را به دردت آبی بر بهمان جفت انداخت که نغای سسل او مقدر بود و نایام بیامت بازا اچ از عداوت و نغدی در میان سباع چرخد و پرند و در میان حشرات مؤذیه و دیگر اصناف حیوانات است از آنها راع کرده مانند سشش ماه اجتماع آنها مقصود شود و چون محافظت از آب باران آسمان به دن مرپوش ممکن نبود و در دل ایشان القافر مودند که برای آن شهر روان مرپوشی بپزند و در سبب سارند که بعد از سواد شدن در ان از بالای آن مرپوش را بکشند و روز نما برای روشنی در ان نگاه دارند و چینی که آب باران در ان نفوذ کند و این شهر و لیلی را سفینه و جهاز و گشتی نام کرده

کردند و چون این امر مصنوع را مادت در از غرق کردن سطح آب و تحمل مدمات امواج آن در پیش بود حکم شد که سر آن مانند سر عروس و سینه اش را مانند سینه بط و دم او را مانند دم کبوتر بسیار تا بسبب صدمه امواج مذکور نشود و چون آمدن وقت طوفان مجهول بود علامتی نیز بحضرت نوح هم و مومنین مقرر کرده نشان دادیم که هرگاه از گنجه رفته شما آب بخورید بدانید که طوفانی حاضر آب نزدیک رسیده و باین مرتبه روح عالم آب ستولی بر جمیع عناصر گشت که آتش هم در در مقابل آن بکرم عدم جدا کرد و چنانچه نزدیک تحقق آن علامت است *احملناکم فی الخیار یحیی* یعنی بر دوشتم شهرادر سینه جاریه که هم در آب طوفان بود و هم غرق نمی شد پس با وجود حرکت در عذاب شد و محفوظ داشتیم تا نایل آنکه در اصحاب مومنین بود و بدو کشتی شایسته دادند آب که آب طوفان بود بکمال آسنگی جاری شد چنانچه مومنین را زیاده است و بل صراط که مرثیت جهنم باشد جاری شود و در تقسیم این تدبیر شمار از منصفی دیگر برای شمار او فرمودیم که *لنحفظها لکم* کرم ای ناگردد و اینم آن کشتی را برای سینه و در در هر جا که خوف غرق داشته باشد و تواجد که سطح آب را قطع کرده از ملکی مایکی و از کناری بکناری انتقال نماید و همس فسم ناز وانی از اصنام ساخته نشیبه درست که ۱۰ بخار و یا د سال منقلب بلی برید که نخست از ثل طبیعی گمان که ۱۰ مد آب غرق کنند و در فقر و ویه می اندازد و در آنکه تو سبل کسانی کرده آید که خود را حرف الطف اللطف ساخته باشند مانند جوب که در اعرف هوای لطیف کرده است ممکن نیست پس هر نوع که ممکن شود خود را در دل آن ظروف لطیفه جایباید و ذکر حرکت آن لطیف که مظهر آن ظروف است شامل حال با هم شود و بحکم آنکه ما هم مظهر آن ظروف ایم و آن لطیف هم مظهر آن ظروف است و احتیاج ظرف با آن لطیف بهم رسانیم و خود را از ثل گمان موار ایم و آن ظروف لطیفه در هر وقت کمیاب و نادر الوجود می باشند لا یرحم و طلب و تنبیس آنها باید نه و بدل و جان در متابعت و محبت آنها باید که شید که در دلهای آنها بریده اکتبه و برای بن است موه آن ظروف لطیفه اهل بیت مصطفوی اند هم که محبت ایشان در تمامت ایشان موجب آن میگردد که در دلهای آنها اینکس را جانی پیدا شود و چون آن دلهای نور لطیف حضرت باری جل اسماء محمود و مملو است بسبب مشارکت ظرف و محاورت مکان با آنجناب مناسبتی پیدا آید که در واقع ثقل طبیعی گمانی حکم نریاق دارد و لنعم ما قیل \* بیت \*

\* مور به پجاره هوس کرد که در کعبه رعد \* دست در پای کبود زرد دانه رسیده \*

و اینها در حدیث نیز یافت و در است که مثل اهل بیته فیکم مثل سفینه نوح من ركبها لجاو من تخلف عنها غرق یعنی مثال اهل بیت من در شما مثال کشتی حضرت نوح است که موار شد در آن کشتی از طوفان کات یافت و هر که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت و در ج تنفیس حضرت اهل بیت هم با سبب و ذنبیلت آن است که کشتی حضرت نوح هم بصورت کمال عملی آنجناب بود و حضرات اهل بیت را به حق تعالی بصورت کمال عملی آنجناب خاتم المرعین گردانیده بود که عبارت از اوست زیرا که کمال عملی آنجناب بدون مناسبت شخصی با آنجناب و در قوای روحه در عصمت و حفظ و نفوذ و صحت مشهور نیست که در کسی جلوه گر شود و باین

در بیان اینکه اهل بیت کرام بر اهل بیت نوح از طوفان نجات یافتند

بنام مقدس و دین صحابه کرام برای جمیع انام و در بنو ت و لایست حضرت علی رض

مناسبت بدون دلالت بر ملاقات اصلیت و فرجیت تمکن الحصول نیست پس این کمال را با جمیع شعب آن  
که سعدن و لایست محکم نیست درین مجری جاری کردند و از بهین ناودان رو بختند و بهین است معنی امامت که  
یکی مردی را از ایشان بآن وصی ساخت و بهین است سر آنکه این بزرگواران مرجع ملاسل اولیای امت  
شدند و هر که تمسک بحبل الله می نماید چار و ناچار سند استفاضه او باین بزرگواران منتهی میگردد و درین کشتی  
می نشیند بخلاف کمال علمی آحناب که بیش تر در صحابه کرام جلوه گر ماند زیرا که انطباع آنکمال را صحبت تلمیذ  
با اساتذت و درار و قفل مرئیات او آموختن آئین در آمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات از و ضرورت است  
و لهذا فرموده اند که اصحابی کالنجوم دایمهم اقتلیدیم اهتدیتم و چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی ممکن  
نیست مرد سلمان را هر دو جناح تمسک ضرور انداز چنانچه قطع دریادون سوارنی کشتی و مراعات حال نجوم  
ناصحت توحه را از غیر سمت توجه استیلازی حاصل شد تمکن نیست و لهذا فرموده اند (وَنَعِمَهَا) یعنی دیا و در دفعه  
این کشتی را که نیست نجات از غرق طوفان را که مومنین را باین تدبیر حاصل شد (اُذُنٌ وَاعْتَدِر) پس گوشش که  
یاد دهنده این قسم امر است در حدیث تریاف وارد است که چون این آیت نازل شد آنحضرت عم حضرت  
مرتضی علی کرم الله وجهه و افرمودند که صالب الله ان يجعلها اذ لك يا علي و تنفیس حضرت امیر المومنین باس  
شرف و مرتبت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امر مقهور نمود زیرا که  
اهل بیت آنحضرت عم که قابل امامت این طریق بودند در افوق صیرالسن بودند و تربت ایشان بدیگری حواله  
که دن منافی شان کمال آنحضرت عم بود و لا حرم قواعد نجات از نفل گناهان را آنحضرت امیر المومنین الا فرودون  
و ایشان را امام ماضی و کمال علمی خود را بسورت ایشان مضمون غرور افتاد که ایشان بیگمالات  
آن کمان را تر و تار و بصاحب زادگار مانند این سلسله تأقیام دیامت توسط ایشان ساری مالد و به انحضرت  
امیر المومنین خطاب داده اند و معراج احباب حضرت امیر بسبب آنکه در کنار آنحضرت عم  
پرورش یافته بودند ملاقات امامی بآنجناب داشتند و از لطفی و بهرام و فیض و تریک مانده یکم فرزند گرفته بودند و بسبب  
قربت قریبه که داشتند مناسبت کنی در قوای روحانی با آن جناب ایشان را حاصل بود پس جناب حضرت امیر  
گویا ظل و صورت کمال علمی آن جناب بودند که عبارت از ولایت و طریقت است و بهای آن حضرت هم  
آن استعداد ایشان لغافف پذیرفت و بنهایت مرتبه کمال رسید چنانچه آثار آن در ظاهر و باطنی اولیای الله از  
هر طریق و بهر سلسله ظاهر و پدید است و الحمد لله و چون حقایق خاصه و عامه را که در بنا واقع شده اند دانسته شد پس  
نصود حقایق فردی صهل گشت همین فرد و فرق است که در حاد افروزی عموم و شمول اتم و اد فر خواهد بود  
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي هِيَ سُبُلَ الْفُجُورِ) یعنی پس متفیکه میداد شود در صور مانده صیحه نمود که انداز حقیقت حیرتانی بود و این نفع از آثار  
حقیقت امیر اقبالی خواهد بود و خادم آن برای از نایق روح حقیقت عزرائیلی خواهد گشت چنانچه در صیحه نمود و نیز خادم آن  
برای از نایق ادواح آن فرقه گشته بود و فرق در هر دو آواز آن است که این نفع نخواهد بود مگر (نَفْعَةٌ وَاحِدَةٌ)

یعنی دیدنی که تنها یک کس در جذب ارواح به جمیع جاها و آن عالم کفایت خواهد کرد و خلافت صبیح نمود که خاص برای  
 جذب ارواح فرقه نمود. بود و بس پس اگر آن صبیح را برای تمام دوی الارواح فتنه می شد صیبات کثیره  
 مستعد می بایدست و مراد ازین پنج نسخه اول است چنانچه از حضرت ابن عباس و دیگران به وضوح منقول است  
 زیرا که بعد از غراب عالم و کوفتن زمین و کوهها مال است و آنچه بعضی از دمای مفسرین گفته اند که مراد از نسخه دوم  
 است تا مضمون یوم مثل تعرضون را است آید زیرا که عرض بعد از نسخه پنجم است پس جوابش آن است  
 که از ابتدای نسخه اول تا آنکه مردم در بهشت و دوزخ داخل شوند بکروز است می توان گفت که در روز فتنه اولی  
 عرض واقع خواهد شد که بشا صله باشد و صور بر شکل شاخ گاه است و در روایات ضعیفه و رازی او هزار ساله را  
 وارد شده و در آن یک شاخ نخت گره واقع شده و مانده ها نهایی نیست که در میان هر دو گره پیدا گشته و در هر خانه  
 صور است مانده ز سوره خانه و در هر صور از مقر روحی از ارواح خواهد بود و در خانه اول ارواح فرشتگان قرار خواهد  
 گرفت و در خانه دوم ارواح پیغمبران و در خانه سوم ارواح صدیقان و در خانه چهارم ارواح شهیدان و در خانه  
 پنجم ارواح مومنان و در خانه ششم ارواح کافران از آدمیان و جنیان و شیاطین و در خانه هفتم ارواح باقی مخلوقات  
 و خدمت فتح صور را آن حضرت امیر اخیل هم معین است در نسخه اول خواهند گفت که ای ارواح قالیهای خود را  
 گذاشته بسوی من آید و در نسخه دوم خواهند گفت که ای استخوانهای پوسیده و ای رگهای بریده و ای گوشت های  
 پر گنده همه جمع شوید و ای ارواح همه بشا صله های خود را بیاورید و بعضی از مفسران روایت کرده اند که در نسخه اول  
 همه ارواح قالب خود را بیاورند مگر حضرت هارون و حضرت میکائیل و حضرت عزرائیل و حضرت اسرافیل و حاملان  
 عرش هم و ارواح اینهار است تعالی بید قدرت خود قبض فرماید و اول کسی که زنده شود حضرت امیر اخیل باشد تا  
 بخند مت فتح دوم پیام نماید بالحملة ابتدا ای تخریب عالم از نسخه اول شروع شود و ارواح به عناصر مرتد  
 شود و بسبب آن آواز تند باد در حبش آید و حیلت الارض و الحمال ایمن و راست شود و زمین و کوهها را  
 هوا بسبب قوت تحریک باد و سستی اعزای زمین و کوهها و آمدن زلزله که با کوهها را سست کند و این واقعه  
 مشتمل بر ریح عادی و زلزله اصحاب مدین و بر تلب و تشکات گردد و اما فرق این مانده که آن حوادث خاص خاص  
 یک قطعه و یک ملک بودند و این حادثه تمام روی زمین و تمام کوههای عالم را شامل گردد (ملاحظه) یعنی پس کوه  
 شود زمین و کوهها بسبب تضاد حرکات مختلفه الجهات تار و پود و پاره شود و هموار گردد (ملاحظه) یعنی  
 کوفتن یکسان که تمام روی زمین و کوهها را شامل شود و در آن کوفتن تساد و اختلاف و تخصیص و اختصاص باشد  
 (فیومئذ یقع الترافعه) یعنی پس آن روز واقع شود و آنچه حادثه برای تخریب عالم و افکندن آن موعود است و آن  
 آن واقعه چنانچه عالم سفلی را عام و شامل گردد و همچنان عالم علوی را تمام و شامل شود (و انشقت السماء) یعنی  
 و شکافته شود آسمان زیرا که خلقت آسمان برای کون و فساد عالم سفلی است و چون عالم سفلی مانند در بافی  
 داشتن آسمان نیز حکمتی مانند لاجرم او را بر فنا کردند و آنچه از قوت آسمان و عدم قبول او فرق و الیام را از قرون

آن شکل صور و کوهها را در آن و صیبات کثیره

و در دور مشابه و محسوس مشهود ازین اشتقاق مانع نخواهد گشت زیرا که این همه اورا بسبب تعلل ارواح و محافظت آنها بود چون ارواح شده قالب آسمان را تهی ساختند حافظ بنیه آن ماند (فهي يومئذ آهية) یعنی پس آن آسمان در آن روز نهایت سست و مسترخشی خواهد گشت چنانچه بدن مرده بعد از مفارقت روح (و الملك) یعنی و فرشتگان که آسمان را حرکت و دوریه می کنند و آن حرکت و دوریه اورا از اشتقاق و خرق مانع شده بود زیرا که اشتقاق و خرق موقوف بر حرکت مستقیمه بعضی اجزاء است آنروز از تخریک آسمان و صفت برداشته دیگر نحوه (على أرجائها) یعنی بر کنارها و اطراف آسمان روند و چون حرکت دوریه آسمان که مانع از اشتقاق بود منقطع گشت تأثیر نفخ در ایراد حرکت مستقیمه بر اجزای آن واجب شد لان وجود الموتر مع عدم المانع یوجب وجود المعلول و چنانچه این نفخ و این دانه بر زمین و آسمان حاکم رسید و عالم سفلی و عالم علوی متغیر و متغلب خواهد گشت همچنان عرش اعظم که محیط جمیع اجسام علویه و سفلیه است نیز تغیری و انقلابی بهم خواهد رسانید اما تغیر و انقلاب عالم سفلی و عالم علوی بحسب سبکی و سنگینی و استرخا خواهد انجامید و تغیر و انقلاب عرش مجید بشکل و گرانی (و یحیل عرش ربك) یعنی و خواهند برداشت عرش بر در دگانه را (فوقهم) یعنی بالای سر دوش خود نه بر دست های خود زیرا که در بر داشتن بر دست تحمل ثقل کمتر میشود و آنچه را که یک کس بر سر تواند برداشت و دو کس بر دست نمی تواند برداشت و ثقل عرش مجید در آن روز بعدی خواهد افزود که مناعت از سابق خواهد گشت زیرا که اورا خواهند برداشت مالای برای خود (یومئذ قما نية) یعنی آنروز هشت کس از ملائکه عظام و در دنیا چهار کس بر می داشتند و وجه تصاعف ثقل عرش عظیم در آن روز آن خواهد بود که عرش مجید صورت تهنان داری حضرت حق تعالی است و جهانداری او تعالی در نشای دنیا بشمول چهار صفت است که در هر ذرات موجودات آن هر چهار صفت ظاهر فرموده و هر سه را شامل و محیط گشته اول علم دوم قدرت سوم اراده چهارم حکمت و در نشانه آخر ویه چهار صفت دیگر همراه این چهار مد کوره در کار خواهند شد تا نشاء آخریه از نشاء و نیویه مغایرت و امتیاز بهد اکتفا اول صفت ظهور و انکشاف و حقیقت مرده که هر چه در آن عالم است بر هر کس ظاهر و هویدا خواهد بود و بوجهی اشتباه و اخفا و غرور و تبیس در آن عالم نخواهند مدحی که کافران و جاهلین نیز حقائق خفیه مستوره را خواهند دریافت چنانچه در قرآن مجید با جماعه کور است که یوم تبلی الصرائر و اصمیع بهم و ابصر یوم یأتوننا الی غیر ذلک و نام خطا و نام صواب در آن عالم نخواهند ماند و لهذا اقم تکلیف از بر هر مکلف مرفوع خواهد گشت و در دنیا این صفت عام و شامل نبوده و در صفت سبع و کمال و تمام که هر چیز آن عالم از نقصان و آفت سالم خواهد بود حتی که بنیه کافران و بدکاران سر نخاج بنزد او در نخواهد شد و اصناف و جمیع قوای ایشان از تحمیل و توهم و ادراک عقلی و قوای محسوسه که بحسب اقتضای نشاء در عین اوج کمال خواهند بود چنانچه می فرمایند و ان الدار الاخرة لیس الحیوان لو كانوا یعلمون و خلود و دوام و ابدیت و بقای غیر مستاهی از آثار همین صفت است سوم صفت فساد و ضهارت که بحسب صفاتی نشاء از که در اوقات و الواث بهید خواهند بود حتی که کافران و

و در نشاء عرش عظیم در روز قیامت







علامه دو سوار این سعادت و مشاوت و افریزه احوال و اقوال و اعمال و صور معتقدات و نال و فتن  
ملک ثالث است و آن را است علم غایب ناس و معاملات و حقایق العباد و فصل خصوص  
و سیئات و محو و اثبات الوان قلوب باید دیگر و تشخیص و رجاء اهل تناسل  
و مفاد و اهدار و رابع ملکی است که رفیق ملک رابع است و او را است علم ثمرات احوال و مشاهدات  
و مراتب اهل رویت حق تعالی و در لطائف احوال ماحیاتی آنکه که میباید آن است و در ظهور و مرامی در شبح خود  
قوة و ضعف و تجمیع سازن صحبت و انکشاف ذات و اختصاص عالمین و تنبیه و تمقین ماسه و مایلانهم ذلک انتهای کلامه و پس  
از منبرین گفته اند که تا و فیکه عرش و در مکان خود ثبت است او را چهار فرشته عظیم الله می تواند بر داشت  
و چون از مکان خود حرکت کند و انفعال نماید محتاج به چهار دیگر گردد زیرا که مثل و تحول است بای عظیمه المقتدره قوت  
بسیار میجوهد کثافت آنکه در مکان خود ثابت باشد و آنچه از نسق روایات نبویه معلوم میشود آن است که حق تعالی  
نایب گان خود موافق آنچه تمایز ایشان است و مرکوز از زبان ایشان و در یاد آخرت معامله می نماید و بنا بر این که  
از مکان منزه است برای خود خانه قرار داده باشد کان او را به بند و تنق فخره عاصب خانه بجای آورده و در آن  
خانه عظمه ممکن بود که عظیم باطنی ایشان بر نه بر ایشان ظهور کند و در آن خانه سیاه و ایچی است و است  
خود قرار داد زیرا که غایت آد میان زمین است که در اول ملاقات با و دسای خود و دست نوس و منشا نه می نمایند و برای  
محافظة و نوشتن اعمال بدو گون فرشته را و افقه نگار و حیدر نویس ماست حال آنکه او نمایی نه محتاج این نوشتن است  
زیرا که علم محیط است و نه خوف میان دارد و علی هذا التیاس و در جمیع امور منزهه اگر چه من بجای آورده شود نشیبه معقول  
بمحسوس معنی و منزه است همچنین و آخرت موافق مرکوز از زبان بنی آدم با ایشان معامله کرده خواهد شد و شان  
با دشان همین است که بوسه سر عدالت و انشام می آیند اذل پر دود و حجاب دارد و میباید در عبادت آواز نقاره و  
نوب و بر آواز که میباید و میخواند باز خود مرتبی نشسته در بار میفرماید و مقصد باین سر دقت و صریح شود و فوج و مشتم  
دیاد اگر دگر صف زده می ایستند نادر دارد و گبه رفت نکم حاضر باشند و غایت عتومت خانه هر دو گرم  
میشود همین صورت فهیسه را بتقریرات رنگارنگ در آیات قرآنی و اخبار سوسی شرح و بسط فرموده اند پس  
مراد از عرش در اینجا آن عرش عظیم است که محیط جمیع اجسام است و آمرادران روزا مال از مکان خود  
فهمیده و شد و بلکه عرشی دیگر است که بنی عدالت الهی بر آن همه عظم نشسته و برانی سوسی شده و در عرصات  
ظهور خواهد فرمود چنانچه در آیه دیگر در مورد از مردم کور است که و انشرفت الارض بنور و انوار و الله سمیع و  
الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون تا که فرموده اند و تروی الملا یسجد حادین و حول العرش  
یصبغون بحمد ربهم و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین پس در اینجا است که این تشبیه  
معمول محسوس که در شرائع و ادعاست نه محض تصویر و تجیل است که برای مرغیب و ترغیب موام بقره رزده  
باشد و بی آنکه تحقیق داشته باشند چنانچه معتبره و قلبی مراجعان می فهمند و بران می مانده بلکه این



تشبیه حقیقت است در مجاز زیرا که ذات او تعالی را صفت ظهور و تجلی و نمودنی ثابت است با وجود آنکه در مرتبه  
 تنزیه اعلی متمکن باشد **بسم** که هر رنگ خود را جلوه دهد و ظهور فرماید چنانچه در قصه آتش طور و در قصه آبی برانی  
 مخرج و واسطه است **بسم** در بین مقامات که مرجع و آب بندگان است هم در دنیا هم در آخرت  
 ذات او تعالی متجلی است و احکام او تعالی جاری است و نافذ و فرق در عقیده اهل ترع و فلسفیت با بنات تجلیات  
 است و بس با آنکه اگر مایل وافی بکار برده شود و در اخبار تریه اسکان نظر کرده آید عقیده تشبیه و تنزیه هر دو  
 انطباق پیدا میکنند تشبیه و تجلیات و ظهور است و تنزیه و حقیقت و ذات با انجمله بعد از بیان رفع حجب  
 سبب و ظهور و عرش می فرمایند که ( **يَوْمَ مِثْلُ نَفَرٍ مِّنْهُمْ** ) یعنی آنروز حاضر کرده خواهید شد پیش پروردگار خود  
 و بسبب ظهور لوح محفوظ که نزد حاکمان عرش است و مطابق آن نسخهای کرام کاتبین نیز در آن مقام حاضر  
 کرده خواهند شد ( **لَا تَخْفَى** ) یعنی پوشیده نخواهد ماند بر هیچ کس از اولین و آخرین از احوال هیچ کس  
 ( **مِنْكُمْ** ) ایی از شما ( **خَافِيَةً** ) یعنی هیچ حالت پوشیده در حدیث شریف دارد است که عرض راسته نوبت  
 است در اول نوبت کافران و گناهکاران از اعمال بد خود و مسکوت خواهند شد و در نوبت دوم که گناهان بر اعمال  
 ایشان خواهند گذشت از روز و شب و آسمان و زمین و پوست اعضا و جوارح بگذرد و بهانه تمسک خواهند جست  
 و در نوبت سوم که هزاران باطل کرده خواهند شد حکم خواهند فرمود که نامهای اعمال را به پراکنده بعضی را در دست  
 و است خواهند داد از مقابل رد و بعضی را در دست چپ از طرف پشت و بجزردا و نامهای اعمال باین روش  
 مردم مایل حال خود را خواهند دانست پیش از آنکه آن نام اعمال را بجا آورند ( **فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابًا بِحَسَنَةٍ** ) یعنی  
 پس اما کسی که داده خواهد شد نام اعمال او در دست راست او پس خواهد فهمید که دست راست جانب  
 قوی من بود مرا که این نامه بدست راست دادند قوت من و غلبه من بر خواستن نفس و حرص و غضب ثابت  
 شد ( **تَقُولُ** ) یعنی پس خواهد گفت فرشتگان که ( **هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَةً** ) یعنی بگریید و بخواند کتاب مراد از آنکه در این  
 کتاب همه خوشحالی من است چیزی که مرا اندوهناک کند و این کتاب نخواهد بود زیرا که من و دنیا جانب حق  
 و اقوی کرده بودم و جانب باطل را ضعیف ماندم ( **إِنِّي ظَنَنْتُ** ) یعنی به تحقیق من در دنیا میدانستم بطریق ظن غالب  
 که ( **أَنِّي مُلَاقٍ حَسَابِيَةً** ) یعنی آنکه من ملاقات خواهم کرد و بحساب خود در آخرت و بنا بر این در دنیا همیشه با نفس  
 خود بحساب مشغول میشدم قبل از آنکه در این حساب گرفتار شوم و تا آنکه در آخر کتابیه و حسابیه است ای سرکه  
 است ضمیر نیست که در لغت عرب برای وقف می افزایند ( **فَهَوَّ** ) یعنی پس آنکس با وجود عموم بلاد شیوع  
 رنج و غنا ( **فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ** ) یعنی در زندگانی بسخندیده خواهد بود زیرا که اعمالا غم و اندوه ندارد و مانند اهل کشی  
 حضرت نوح که در همین طوفان با طمبیان خاطر زندگی میکردند و او را فقط برین بینشی اکتفا نموده اند و داخل خواهند شد  
 ( **فِي حِفْظٍ عَالِيَةٍ** ) یعنی در بهشتی که خیلی بلند است از راه مکانات و فروش و آویزهای زرد و نقره و هنرهای بازی  
 و خوارهای پوشند و در خان میوه دارد و سبزه های آبدار و ماین همه آن بهشت بکفایت دیگر دارد که در بهشتهای  
 ( **بسم** )  
 دنیا

و بنا بر گز آن صفت متوقع نیست و آن آن است که ( قُلُّوْهُمَا دَانِبَةٌ ) یعنی میوه ای چیده شده است نزدیک آمد  
 بهم ایستاده و هم نشسته و هم ر بهلو خفته آنرا توان خورد و همین که هشتی لطفت آرد  
 آن میوه را معطل دانش خواهد رسانید و این همه بنا بر قوت حیات اشجار آید است  
 و قبل از آنکه بهشت بیان را در آن بهشت داخل کند ایشانرا خواسته فرمود که ( کُوا و اَشْرَبُوا ) یعنی بخورید و بیاشامید از میوه  
 و مستر بهشت ( هُنَّیاً ) یعنی گوارا باشد بر شما و موجب تخم و دانه و غنای و حدوث امراض نگردد ( اِنَّا اسَلَفْتُمْ ) یعنی  
 در بعضی از پیش ازین در دنیا کرده اید از شفت های عبادات و صبر از شهوات محرمه و سختی و در طلب  
 راه حق ( فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ ) یعنی در روزهای گذشته یار و رانی که از اکل و شرب مالی بود و آن روزهای ماه  
 مبارک رمضان است و دیگر ایام میام میسون مثل ایام بحس و عرد و یکجه در روز عاشورا و روز دوشنبه و روز  
 پنجشنبه و روز شب رات و غیره لک و در حدیث تشریف وارد است که کی از روزهای بهشت را در بیان نام است  
 سرکه از آن در وازه و در آید هرگز نشسته نشود آن روز و از آن مخصوص روز و از آن است و تعالی باشند و خواهد  
 فرمود که ای دوستان من بسیار بود که من شمار آورده نیامیدم لب های ذی گشاده ارتش زنی و شکم بهشت  
 جسیده اگر سنگی و جنم در مناک افتاده از سبب بیاری امروزه قسمت حاویه من و آید و از تراب  
 گوارنده بهشت یا شامد و در کثافت نعل کره است که آن حضرت عم فرمود اند که هیچ کس را در بهشت نخواهد  
 و آید الا بدست آوردی که از حضور رب العالمین نوشته بدست او خواهد داد و صورت آن رساند این  
 خواهد بود و بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله تعالی لملکین ملائک و ملائک فی حنة عما به طوفها  
 و انیه ( و اما من اُرِقِی کِتَابًا بِشَمَالِهِ ) یعنی و اما کسی که داده خواهد شد نامه اعمال او بدست چپ او پس خواهد  
 رسید که دست چپ من نائب ضعیف من بود مرا که نامه اعمال من باین دست دادند معلوم شد که عمل من ضعیف  
 است قوت خلاص کردن از عذاب ندارد چای آنکه بد رجعت بهشت رساند پس واد بلا خواهد کرد ( فیه وَلِیٌّ یَنْتَظِرُ )  
 لَم اُوتِ کِتَابَیْهِ ) یعنی پس خواهد گفت ای کاش من داده نمیشدم کتاب خود را زیرا که مردمان از حب و راست مرا  
 کتاب خواندن این کتاب خواهند داد و در خواندن آن نصیحت خواهند شد ( و لَم اُوتِ کِتَابَیْهِ ) یعنی وای کاش من  
 نمیدانستم که چیست حساب من زیرا که حمایکه منجر بطل و مواخذه شوند استن آن از انفس من است و نیز در صورت  
 دانستن حساب مرا همه اعمال من یاد خواهند آمد و سبب یاد کردن آنها عذاب روحانی قبل از حساب حسی خواهیم رسید  
 و اگر کسی او را خواهد گفت که این آرزوی بیجا حرامی کنی که مرا نامه اعمال میدهد و در حساب اعمال خود مطلع  
 نمی شدم زیرا که هر که درین عرصات حاضر شده است او را از باطن نامه اعمال و اطلاع بر حساب اعمال ناگزیر  
 است آن بد بخت و در جواب این آرزوی دیگر خواهد کرد که ( یَا نَبِیُّهَا کَا تَبِ الْفَا فِی سَعَةِ ) یعنی ای کاش  
 این قیامت بر من کار و تمام میکرد و مرا می میرانید تا ازین فصیحت و ازین عذاب خلاص میشدم اگر درشتن او را  
 خواهد گوشت که چرا برای نگه این اعمال بدهد قات و خیرات و در راه خدا ندادی که الصدقة تعظمی العطیة کما یطغی

الماء النار آن <sup>جواب نواهد گفت که (مَا أَغْنَىٰ وَتِي مَا لَيْدَتَا) یعنی بیخ بکار نیاید از من مال من زیرا که آن</sup>  
 مال را در حالی که <sup>محض بکار بود و طایفه دست من می نداشت که در بدل گناهانم و خاص شوم زیرا که</sup>  
 (هَلْكَ عَمِي سُلْطَانِي) <sup>یلاک شد از من سلطنت من که بحد و وسعت خود سلطنتی داشتم بر یک خانه</sup>  
 ما بر یک دیه یا بر یک سهر یا بر یک ملک و لا اقل بر مال و غنایمان و کسرتان و دینت و پانی خود البته تسلط بودم هر چه  
 میخواستم تمام بر سر دم و خامی آورده و بالا می کشیدم و هیچ چیز بر تصرف من نیست و چون جواب مقبول او را  
 میسر نخواهد شد غرض است و ذرات و آرزوهای باطن حق تعالی فرشتان را حکم خواهد فرمود که (اُخْلَوْا) یعنی  
 گیرید او را زنجیر و قفس و غلوه ای بس دست او در گردنش و فک کند و بر آنکه شکر نعمت و ست فراخی  
 بکار آورد و در بیات و دست بکش و در حدیث نهی دارد است که بحمدش من این فرمان یک کس  
 از فرشتگان است و او خواهد دید و دست او را بگردنش خواهند بست باز فرمان خواهد داد که (ثُمَّ الْجَحِيمُ صَلْوَةٌ) <sup>یعنی باز در آتش سه زار و در آید شش زار که بیخ</sup>  
 در محض آن باین ملا و اسوزش و بید و قتل از او در آتش و دوزخ است او را از انجست بسته  
 که در وقت آواز آن است و در حرکت اضطراب نکند تا فی الجمله در عذاب او بیفت شود  
 (ثُمَّ نَبَّاسٌ) یعنی باز در زنجیری که هر طایفه و باطنه و دیگر پیوسته است و بلم جرا (ذُرِّيَّتُهَا) یعنی پیمایش آن زنجیر  
 (سَبْعُونَ ذُرَاعًا) یعنی چهل و نه است بگر بیز که در عرف فرشتگان رائج است اگر از آن بفتا و مانع است  
 و بهر باع مانند مسافت باین که و کوزه گزاری می بیند و خیر و رض (وَأَسْأَلُوهُ ط) یعنی پس به پیچید او را در میان  
 طغسای آن زنجیر بند شود و بهر با و دیگر اعضا به حرکت آید که در از حضرت اس حواس رض مقبول است  
 که این زنجیر بسبب شدت گرمی در مقعده او خواهد آمد و از جلی او خواهد آمد و از بیشانی تا قدش  
 خواهد چسبید و او را باین زنجیر از آن جهت منع می دانند که (أَنَّهُ كَانَ) یعنی تحقیق او بود قائل  
 بتسلسل حوادث الی غیر النهایه و در ملاحظه سلاسل اسباب و مسببات پیچیده می ماند و هر چه را بسبب میگرد  
 و آن سبب را بحسب دیگر و بکند ادبی بحسب الایجاب نمیرد و لهذا بود که (لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ) یعنی ایمان نمی  
 آورد بجهادای با عظمت که عظمت او هر سبب را از نظر ماقط میکند و از جزا عباد میر آرد و لنعم ماقیل \* یست \*  
 \* از سبب ما ز بیش من سودانی ام \* \* و از سبب من بیش من فسادانی ام \*  
 و باین شدت که جبری از محض عذاب داشت زیرا که عبادت مدنی از وی متصور نبود چون او قائل به سبب  
 نبود پس اگر نیکو بود و در تخفیف عذاب او بکار می آمد همین عبادت مالی بود و آن را نیز فوت کرد و بلکه از خود  
 و ادب به امکان که از غیر خود نیز دادن نترسید اگر او را نمیکرد (وَلَا يَحْصِي حُلَىٰ طَعَامِ الْجَنَّةِ ط) یعنی و بنا کید نمی فرمود  
 اهل و عیال و نوادگان خود را بر خود را بدین که او از همین جهت که در دادن مالی بخل می ورزید و دست او را  
 در گردنش طوق ما نمیداد و از حضرت ابودردای انصاری رضی که از علمای صحابه رسول الله عم اند و آنحضرت علم

در حق ایشان فرموده اند که یکیم است من ابو وروا امنت منقول است که ایشان خاتون قاضیه  
 بسیاری بخته باشد برای گدایان خاتون می پرسید که در بسیار کردن خود با پرستار  
 که نشیند که کافر ابرای ترک ایمان و ترک اطعام گدایان و رساندن آتشین عذاب و  
 ایمان نصف آن مسامحه را از خود ببردیم نصف دیگر که باقی است با تمام س که آنرا از خود خلع می نماید و حضرت  
 امام شافعی رح باین آیه است نمیکرد و اند که کافران عبادات نیز مکلف می باشند چنانچه با ایمان و عزت  
 مکلف اند و از آن روزی که خوراندن گدایان عذاب می شود امام اعظم روح میگوید که عذاب آن کافر  
 بسبب ترک ایمان خواهد بود یکی اگر گدایان طعام میجوید و از او را عذاب فی الجمله تخفیف می شود و باین مسامحه  
 گریز نمی گشت بسبب ترک خود بندن طعام گدایان اسباب سبب عذاب او عامل نگشت لاجرم باین  
 مسامحه گریز نگشت پس این آیه دلیل آن است که کافر اسباب انسان که بحق الله می کند در عذاب  
 فی الجمله تخفیف خواهد شد نه آنکه عذاب بدنی یا مالی بر او فرض و واجب اند و چون از این شدت عذاب فرار غ  
 شد و اسباب تخفیف را از حق نفی فرموده و حاکم بیان می فرماید که با وجود این عذاب و نیز در دنیا موجب  
 سبکی آن میگردد و یکی از آنها یار الله تسار است که در اوقات شدت کفایت به و لا ساء تسبی و تعزیت اندکی مارگران  
 آن کثرت را از دل سبک می سازد و دوم غذای که در که قوت می بخشد و نشاط طبع است و اول آن عود می کند  
 و طاقت تحمل آن روز دلال را از سر نه تازه می کند و لهذا در حق مسیبت زدگان و ماتم شیان مسممین و و طه حق  
 امداد و اعانت مرموم است آن دو چیز را نیز نفی میفرمایند که (فَلَيْسَ لَكَ الْيَوْمَ) یعنی پس نیست برای آن کافر و  
 آن روز که یوم یقر الارض من احیاه و امه و ایله و صاحبته و بنیه شان او است اگر چه در غیر آن روز که  
 روزی دنیای بسیار بود باشد (ههنا) یعنی در محشر و عرصات که هر کس نال خود گرفتار و در فکر تان خود  
 بیند ار است اگر چه بعد از دخول بهشت و حصول اطمینان و امن از طرف خود از نال اقرار و دوستان خود برسان  
 خواهد شد و یاد خواهد کرد و اگر قبل شفاعت خواهد یافت شفاعت و سوزی خواهد کرد (حسبهم) یعنی قریبت داری  
 که دل سوزی او کند و خون او بر حال او گرم شود و بسبب دل سوزی او این کافر را حتی سبکی در عذاب بفرستد  
 (وَلَا لَعَامٌ) یعنی و نه خوردنی که نشاط و قوت او را باز گرداند تا تحمل آن عذاب را طاقت آورد (الْأَمِنْ غَسْبَلُونِ) یعنی  
 یعنی مگر غسلیه بمرامات و سوختنهای دوزخیان که بصورت ریم و زرد آب از بدن آنها سیلان نموده و در جگرهای  
 دوزخ جمع شده است و در بدنی و کرامت طعم بحدی است که (لَا يَكْفِيكَ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) یعنی نمی تواند خورد  
 او را کسی مگر همین قسم خطاکاران که نه این آنها در صفت ماند و نه احسانی بخلاق الله از دست آنها سرانجام یافت  
 و آنها این طعام را بوی بد مزه را باطله را اگر سنگی بکافت تمام فرو خواهند برد اما آنرا بسبب کیفیت سمیه رویه  
 آن زیادتر بیهوشی تاب خواهند شد پس در خوردنش بی خطر خواهند کرد و او را موجب قوت دانسته خواهند خورد  
 و بعد از کافت عذاب شدت خواهند یافت پس حال آنها مانند حال کسی است که در هر بلا اهل در تمام نذی

یاد در دل با نوری و منور . هر که صریح خطا است اهل لغت در اینجا اشکالی دارند که علمای دو لغت عرب خدا را  
گویند مال آنکه در وی . هر بود و مراد هم نیست بلکه در حدیث شریف تفسیر علمای بزرگ آب و ریم و خون  
فرموده اند پس بجز بهر . نمک زرد آب و ریم و خون را خدا فرموده اند و جواب این اشکال آن است  
که ریم و زرد آب و خون چون در کاهیدن اعضای و در حیان تاثیر بخورد که در زیر آنکه در مدم پوست و گوشت تازه بر بدن  
ایشان خواهد بود و آن زرد آب و ریم و خون حکم خدا را پیدا کرد که گویا پوست تازه را آن مشتبه و پاک کرده  
انداخته اند و بسبب دو بان پوست عالق که زرد آب شده رفت و آمدن این پوست بجای آن پستان نمودار  
گشت که آن پوست موخته هر کی بوده بدن که در دوشده رفت و رعایت این دقیقه از مراتب اعجاز بلاغت  
است برای افاده این دقیقه لفظ غسلیین . برای زرد آب و هر که استناره فرموده اند چون در صوره از ایندا  
تأین مقام تفسیل حقایق امور را باشد و دلائل قطعیه شیعیه و ظاهر است که این عالم از حد کلام و عقلای جهان  
خارج است و اصلا بی آن نتواند برسد پس ثابت شد که این کلام کلام الهی است کلام مخلوق نیست (فَلَا أُفْسِمُ)  
یعنی پس قسم نمی خورم زیرا که راحت بقسم اند و خود این کلام بر حال خود گواه عادل و شاهد صادق گشت باشد  
آنکه کتاب شفاء دلائل میکند آنکه کلام حکیم است و کتاب قانون دلائل میکند بر آنکه دایم ایست است و اگر  
شمار بدون قسم ماورائی آید پس قسم من (وَمَا أَتَّبِعُونَ) یعنی بجزی است که از این کلام به بصیرت خود در می یابند از  
لطائف و فوائد ظاهره (وَمَا لَا تُبْصِرُونَ) یعنی و آنچه به بصیرت خود آن را از لطائف و فوائد باطنی و در نمی یابند بلکه  
فناج تعلیم و تنبیه بخورند و در هم نظر عقل شهادت دیدنش بزرگی میکند و بعضی مفسرین گفته اند که مراد از  
ما تبصرون عالم شهادت است و از ما لا تبصرون عالم معیبات و بعضی گفته اند که ما تبصرون آنچه بر روی  
زمین است و ما لا تبصرون آنچه زیر زمین است ما مراد از ما تبصرون عالم اجسام است و از ما لا تبصرون  
عالم ارواح یا اس و جن و حتی گفته اند که مراد از ما تبصرون که مظهر است که تجلی الهی در اینجا محسوس بحس  
بشر است و مراد از ما لا تبصرون بیت المعمور و بعضی بر مخاوقات برو و مخاوقات بحر حمل نموده اند و بعضی  
ما تبصرون را بر تالیف حضرت پیغمبر هم و ما لا تبصرون را بر نزول حضرت جبرئیل عم منطبق ساخته و اگر موصوفه  
قدس الله امر او هم ما تبصرون را بر آثار و ممالک آنحضرت عم که با داده معجزات ظاهره مکشوف و جلی بود  
حمل نموده اند و ما لا تبصرون را بر انوار و لایست آن جناب عم که هرگز در بصرو بصیرت هیچ مجله فری نمی گنجد  
حمل نموده و هر قدر بر حسب با همون است که (إِنَّهُ) یعنی تحقیق این قرآن معجز که از حقائق اثبات کشف میکند  
و هر چنانکه عقل و خیال و وهم و حس از دریافت آن عاجز میگردد و آگاه می سازد (لَقَدْ رَسُولٍ كَرِيمٍ) یعنی  
البتة و بلاشبکه سخن خدا است آورده رسول بزرگ با امانت تویر که آنکه از حضرت جبرئیل عم او را می آورد  
و از حضرت جبرئیل عم محو مطلق عم شما میرساند و هر دو شخص بکمال کرم و بزرگواری و عدالت و دیانت و امانت  
موصوف اند از اعراف خبیثه و نجوی و طمع و ذلیل این جهانی پاک و منزه چنانچه حالت این رسول اخیر را فخر  
محشر خود

بهشتم خود می بیند و می داند و سالت آن رسول دیگر را غود می گویست او گواه کافی است. <sup>۱۰</sup> انفسرا بر خدا بستن  
 ازین کریمان محال و باطل است (و ما هو بقول شاعر) یعنی و نیست  
 زیرا که شعر را وزن و بحر لازم است و این کلام اصلا وزن و بحر لازم ندارد. <sup>۱۱</sup> هلام شاعر بر تخیلات  
 بی اصل و سیر عالم خیال می شود و درین کلام اصول حقائق و معارف را بدلاصل بر نایه و بر همین قطعه  
 بیان فرموده اند و بر تخیل شعرا بخصوصیات اوقات و قیام و آفاق و این قصص واقعه مطابقت لهائی نفس الامر  
 نیز می دهد و درین کلام همین مضامین را هر جامی شنوید چنانچه درین سوره شنیدید که سبع لیال و ثمانیة ایام \*  
 و یحیی عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة و غیر ذلک من احوال نمود و عباد و فرعون \* و من قبله و الموات نکات  
 پس آنچه ابو جهل جاهل نمی گوید که این مقوله شاعر نمی است ماهر و رفیع و دگر زور بلاغت خود را را عا بر نموده و محض  
 بوج و هذیان است (قلیلا ما ترون منهن الا و احوال و یومئذ یومئذ الصدق را سر از راه حملات  
 و تمسب انکار می کنند چه شعر نبودن این کلام من حیث اللفظ و امری بسیار ظاهر و محسوس است (ولا بقول کاهن ط)  
 یعنی و است این قرآن گفته کاهن که جنیان روی کلام سبیم و مقنی مشائی بر دناغ آینه و مغیبات عزیمه مثل قیاس سارق  
 و قیاس نسب و تسبیح مدعی و دعوی و قیاس خواب و امثال ذلک التامی نایند چنانچه حق تعالی می طام می جاوید زیرا که  
 اول آن کلام بخیر نمی باشد از یک کس از جنیان در کاهن القا می کند حتی دیگر نمی تواند آن بر کاهن بگوید  
 و این کلام مجرب است که کلام باریج جنی آن مستطیع ندارد و دوم آنکه در اجتماع کهان اکثر العاطفی حاجت  
 و بی فائده محض بر این غلط سبب و قافیه و امثال می شود و درین کلام اعجاز نظام و بی نظمی کار نیست موم آنکه اطلاع  
 بر وقایع آینده و تعبیر مجهولات بشری جیان را سبب لطافت نایه و قرب نشاء از نشاء ملائکه قدرت تشکیل با شئال  
 مخفی و استراق سمع ممکن الحصول است و اطلاع بر علوم حقیقیه و فوق طایفه انزاع اادیان و امرار خفیه ملک  
 و ملاوت و قصص ضویده قرون گذشته به امکان که جنیان را حاصل شود به آینه و درین کلام تا بحاسب مشایطین  
 و تحذیر از طریقه سیرت آنها و نکاتش عبادت جنیان که را صنایع آتش باها ساخته خود را معبود می نمودند  
 و مذمت اخوان الشیاطین که همان اند مذکور است اگر این کلام جنیان باشد لازم آید که حیان خود نماند خود را اشتهار  
 کرده باشند و مردم را از خود منفرد ساخته و این محال عادی است (قلیلا ما ترون کون فکا) یعنی بسیار کم یاد می کنید  
 مقامات معلومه خود را و بسیار کم غور می کنید در آنها و در اینجا اهل تفسیر اسوالی است مشهور و آن  
 آن است که در نفی شاعریست چرا قلیلا ما ترون فرموده اند و در نفی که است چرا قلیلا ما ترون فرموده اند  
 و جواب این سوال در عین تفسیر ادا کرده شد زیرا که نفی شاعریست از ان حضرت عم و در تلاوت و تبلیغ  
 قرآن امری بود بر ظاهر و محسوس انکار او نمی آید الا بسبب قلت تصدیق حتی بدیهیات بیرونی که است از انجناس  
 در تبلیغ کلام فی الجمله بر تامل موقوف بود و حاجت آن داشت که در لوازم که است و اصل و فرع آن غور نمایند  
 لا سخرت انکار آنرا از ذلیل بقلت نموده و مذکور فرمودند بالجمله هرگاه قرآن مجرب کلام شاعر و کلام کاهن نمی تواند شد پس

ست شد که (تَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) یعنی نازل کرده شده است از پروردگار عالمی که ربوبیت عام او تعالی  
 مدحی ابر ال این که به جهانیان را بآن در امور دینی و دنیوی تربیت فرماید و اگر گویند که اصل این کلام خود  
 است و منزل از پروردگار است اما رسول اگر یک دو کلمه باینک دو آیت از  
 طرف خود در آن اغراض و مقاصد بیست و نه مرتبه تفسیر فرماید که در آن تفسیر و معانی از حدیث و احادیث از منی کنند  
 و اینست که در کلام ممتاز و حدیثی نماید تا بسبب این مجاز مجموع کلام از این اضمحلال منی و منی شود گوئیم این قیاس  
 مع الشارح است زیرا که رسولان و پیغمبران آنها در وقت تبلیغ رسالت منی بدیده و ابندی بکافران خود در نظر  
 آنها نودست ادای رسالت منی تواند آمد لهذا درین قدر تصرف بر و انکی زبان حال میدهند اینجا که رسول و حافظ او  
 همه دست مرسل است و در حضور جثام و ماضی و امکان است که او را تصرف از خود کرد (وَلَوْ يَفْقَهُ  
 تَحْلِفَتَا) یعنی و اگر بفرض محال بر سه گوی آن رسول بر ماضی و معاصی و بلاغت خود (وَقَصَّ لَكَ أَنْفُسَهُ) یعنی  
 معنی از سخنان که این آیت باشد زیرا که اگر جمیع انفس را بیا آیت نام طویل و ابرمی است و او را آنقدر  
 نصیحت و ملامت رسیده که ده خدایت و ملزم می نمایند (لَا تَسْتَكْبِرُ تَمِثُهُ الْيَمِينُ) یعنی البیانی النور و او را ملامت کنیم باین  
 طریقه که گیریم از وی دست راست او را اثم لقطعنا منه الوتین یعنی از بریم بشماره برگ زرگ دل او را که  
 حیات او بهمان رگ است و او را فرصت ندیم و این طریقی است بر حال واجب القتل است که ماضیان بخنده و  
 خود او را سیاست بر مانند و بنا بر انکم میفرماید که او را نشود وجه گرفتن دست راست آن است که در  
 وقت شمشیر در دست راست جلاد می باشد اگر دست چپ مقتول را اگر در شمشیر براند سه بر ماضی  
 مقتول تصرف واقع شود و چون دست راست را اگر نه ماضی و شمشیر براند سه بر چنانست مقتول خواهد  
 مرد که چپ بدن است و مقابل مقرری است و نیز گرفتن دست مقتول در وقت قتل ای آن است که  
 دست خود را بر نکه و محتاج بفرمود دیگر نشود و در این معنی دست راست بسته و ماقوت نمی جنبه  
 پس دست راست را باید گرفت و بعضی از محققین گفته اند که لاحد دامننا منه الیمین اشاره بآن است که دست  
 راست او را نسل کنیم تا نماند و بکنایست افراده قول ننماید و لقطعنا منه الوتین اشاره بآن است که نایط قلب  
 و در آن رگی است متصل بر زبان و حرکت زبان بر و فتنه از ادله دلی بسبب آن رگ است و لهذا  
 در وقت حسمان که دل را اضطراب و بیقراری می شد زبان نیز در گفتن لغزش می زد قطع کنیم و به بریم  
 تا به نطق افراده و قول بکنند بلکه قدرت می نمیمند است و در اینجا سوالی است معب و آن آن است که اگر  
 این نطق و حراد دست باشد و ملازم است بین انکه هم و انانی کلمه صادق شود و لازم آید که هیچ کس بعد از افراده خدا  
 ندانند حال آنکه مقتولان بسیار مثل سبانه کذاب و اودعی و دیگر ماضیان گذشته اند که طومار طومار افراده  
 جوخته ابر بسته اند و هرگز این مواضع را آهنا ندی نشده و جواش آن است که ضمیر قول را جمع بر رسول مسست  
 نه هر فرد انسانی و اگر بالفرض محال رسول افراده و در این مقبولست عاجله لازم الوقوع است زیرا که تصدیق او







در سجده خود که **بسم ربك** و **مولى** **امر فسم ربك** **الا على ساحتك** پس معلوم شد که حرفت باد و فسم ربك العظيم زائد است ماضی لا تلقوا ابایدیکم الی التملکة **بسم ربك** از اهل مدینه در فسمون این حدیث شریف اشکالی دارند حاصلش آنکه تسبیح زبورین هر دو آیت **مر اسم ربك** اربعه فرموده اند و در حدیث تسبیح ذات رب است نه اسم رب پس بگفتن این دو کلمه امثال این دو امر چه قسم تواند خواش آنکه تسبیح ذات رب در ضمن تسبیح اسمی او مقصور میشود پس در آیت **مر اسم ربك** تسبیح است که حکایت نمائی المفسیر و تعبیر از مقصود است و در حدیث شریف مایم صورت آن تسبیح **بسم ربك** و اسم **عظیم** و **اعلی** است و بآن هر دو اسم دیگر را وصف فرموده اند که **رب** است ایثار نموده تا بعد از امکان ربانیت النظار و آیت واقع شود و محتمل است که معنی **بسم ربك العظيم** آن باشد که فسم ربك ذات **ربك** لهذا الاسم المركب من الصفة والموصوف و معنی **بسم ربك العظيم** نیز بر قیاس آن چنین باشد که اوقع التسمیع علی هذا الاسم المركب من الموصوف والصفة پس در مطابقت حدیث ما آیت اصلاً اشکالی نماند \*

**سورة المعارج** امکان است بطل و چهار آیت و در ربط این سوره با سوره ناز آن است که در آن سوره از ابد انانیتها دور است و کیفیت عذاب کافران در دنیا و آخرت است و درین سوره بیان استحال کافران مکه است آن عذاب موعود و اجزای ایشان بر طلب آن امر مخوف مانع بود آنکه طاقت تحمل یک تغییر عادت و یک مشقت سهل نمیشود و آنکه پس گوید درین سوره تخمیق و تخیل کفائی است که این قسم و افتدرا سهل انگاری کرد و بسیار پیش می آید و نیز در آن سوره مذکور است که کافر بخدا ایمان نمی آورد و نور اندن گه ایمان و مساکین مقید نمیشود و کافر را هیچ قریب و نزدیک اوروز قیامت نکارد نخواهد آمد و همین مضمون را درین سوره منصل ارشاد فرموده اند که **یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ الی آخرها** و در حق سامانان ارشاد فرموده اند که **والذین یصدقون بمرور الدین** \* **والذین فی اموالهم حق معلوم للمعائل والمجروح** **بیر** فرموده اند که **لا یسأل حمیم حمیماً** و **بیر** در آن سوره انشتاق آسمان و ادا کاک کوه و زمین مذکور است و درین سوره گه اخذ شدن آسمان و پریدن کوه و در هوا و **بیر** در آن سوره مذکور است که روز قیامت مال کافر نکارد و نخواهد آمد و بحسب تواتر گشت ما اخصی معنی مالیه و درین سوره مذکور است که **اقبل و حیالی واقارب و فی شاون** آن کافر و آن را در عوض او نکارد و نخواهد آمد که **یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ** **بیر** الی آخرها و **بیر** در آن سوره ارشاد فرموده اند که **کارخانه** عذاب کافران در قعر از قدیم مختلف است سامان عذاب بعضی در مدت سه روز و سرانجام پذیرفته مثل قوم نموده **بفعل** یک **فیت** که حضرت جبرئیل عم بود و تسخیر یک روح که روح مقول صوت و صیحه بود و آن در حقیقت شجره است از روح کل عنصرها و انجام یافت و عذاب بعضی

و در مدت هشت روز نیز بر فرشتہای بسیار که حضرت میکائیل هم و اعموان ایشان باشند روح کلی حضرت بود و در این صورت افتام و انصرام گرفته مثل قوم عاد و بعضی راجعات مختلفه فرستیدند. اما خدا صومر کبات حربه و حیوانیه و غیره در مدت چهار سال بادر مدت یک شب بادر مدت شش ماه قضا. پس بعد از عروج و سن قبله بعضی قوم حضرت شعیب هم و موتفکات یعنی قوم حضرت لوط هم و قوم حضرت نوح هم در انواع عذاب ایشان بر یک افعال مختلفه بود در غرضی فرعون حضرت حزقیل و حضرت میثاقین هم مامور و اعموان خود بزرگ بود و در این نقشه ایشان مولا و کلماتی الموقل و ملحق و لکه و عموک و خون او را تعذیب می نمود و در تعذیب قوم حضرت شعیب هم صاحب سیم حضرت ترسل هم بودند و روح صدر ایشان بر واقع شد. معاصی آن حضرت میکائیل هم و جود ایشان و روح بود او آتش را تنبیه واقع شد و در این قوم حضرت عیسی و حضرت یونس و در کار خود و در تعذیب قوم حضرت نوح هم حضرت میکائیل هم با جنود و اعموان خود بزرگ شده تسخیر روح آب فرمود و صلا و تسخیر روح و افعال و کائنات حور ابرای استعاره آب سخر فرمودند و روح زمین را برای تفخیر حیوان و حیوانات بر به سحر و سحر و حشرات را برای حمل در سینه و آنکه از مقتضات طبایع خود محسوس گردید و هیچ کس را ادیت بر مبارک و در حق این اقوام فرموده اند که فاحلهم احدی الامر و این مورد ارشاد فرموده اند که ما اب سوئود قیامت محسن مدت جمع ملائکه و جمیع ارواح بمواسم گوناگون از علویات و سحابات است و ابتدای امر انعام آن است از اسدای فتح صورت تا انتهای استقامت اهل و وزح و در غرض مدت بناده ارسال خواهد بود پس و خواست آن عذاب فی القور ناشی از کمال نانی و ناواقفیت است و حقیقت آن عذاب ویرانگر است و تهل است معارج آتیه که حشرات از انعام تدریج است و در احوال و در و در تسخیر این مورد مورد معارج آن است که در بین مورد حضرت حق تعالی را موصوف لصفه ذی السمع معارج فرموده اند و یکی را از معارج او تعالی یاد نموده که تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره عظیمین الف صفة و حقیقت این صفت گمابسی مدون تفسیلی که فی الجملة تطویای دارد و خاطر نشان نمی شود پس اول باید دانست که معنی عروج هر جبر آن است که غایت مقصوده خود رسد و چون او تعالی غایت الغایات است پس رسیدن هر چیز غایت مقصوده خودش عین عروج نسوی او است باز باید دانست که در عالم افعال و تاثیرات آتیه بواسطه تسخیر و تهل می فرماید اول ملائکه دوم ارواح که حشرات از حیوان و در آنک است و صورت نوعیه آن حقوق محکوم است موم نفوس و وی الارادات از انسان و حیوان و شیاطین و جن پس این بواسطه ملائکه و ارواح است اما واسطه سفرات حق مسبب است زیرا که در آن مرد و قسم و هم و مشهور و غیب و باوق نیست هر چه است عقل نرسد است که همان و این فوقان و در معارض و مراحم میگویند و در طین آن میروند و آتیه بواسطه نفوس و وی الارادات است از جنیان و انسان و جن و شیاطین با واسطه منسوب بحضرت حق نیست زیرا که هم و مشهور و غیب در آن دخل دارد





مار ازان روزم سیه که در ایام زندگیم میخواهد آمد (وَفَرَلَهُ قَرِيبًا) یعنی و می بینیم آثار و زوایای نزدیک  
 زیر که الله ای که از وقت سوت است و بمحروم غارت روح از بدن آثار آن روز ظاهر شدن  
 می گیرد و ملائکه وارد می شود اما آن ملائکه و آن ارواح که خاص هر یک از افراد انسانی قلمق دارند و  
 زمان سوت نزدیک است البته آن روز و زوایای می محمد بنابر آنکه انقراض دنیا مهلت می خواهد  
 پس بنیچا است زیرا که انقراض و نسبت باقی و قانع که در آن روز و انج خواهد شد و هر واقعه ازان  
 و قانع نامر از هزار سال محله خواهد ماند هر روز است ازیر که این انقراض نخواهد شد مگر در ابتدا ای آن روز  
 (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْغَيْظِ الْمُنْتَفِطِ) یعنی روزیکه خواهد شد آسمان بسبب ارتفاع زبانه آتش و صدمه آواز صحر (كَالْمُهْلِ)  
 مانند مس که اخته (وَتَكُونُ الْبُيُوتُ كَالْعِهْنِ) یعنی خواهند شد کوهها بسبب خاب و بادهای تند که درین و بیج آنها در آمده  
 در سبب را شعله ها ساخته باشند و قنخ صوری و ربی در سمت که دن بنیه آن کوه ها در آن بادها میبندد (كَالْعِهْنِ)  
 ای مانند صوف رنگین که در اوقات بر کفن زده می باشد و رنگینی صوف ازان جهت اعتبار فرموده اند که بعض  
 کوهها بهر رخ رنگ من باشد و بعضی سفید و بعضی سیاه و چون اجرای همه آنها در هوا نخواهند پرید ما هم مخلوط شده اند  
 صفت رنگینی نمودار خواهند شد و در همان وقت شدت آن روز بر آدمیان بلای خواهد رسید که از حال اقارب  
 خود ماقبل خواهند شد (وَلَا يَسْتَلْ حَيْثُ هُمْ) یعنی و نخواهند رسید بهیچ قریبت و از قریب است و از دور که  
 به حال واری این نام مانی بسبب غیبت و دوری نخواهد شد که (يَبْصُرُونَ نَفْسَهُ) یعنی نموده خواهند شد آدمیان  
 را احوال فراموشان آنها و یاد و دیدن حالات گذشته آنها بسبب کمان داشت خود و گرفتاری و رگرتن و پیر وای آنها  
 نخواهند کرد و رفت نخواهند شد بلکه آرزو خواهند کرد که کاشکی و دعوی ما هم ایشان را عذاب کند (يَوَدُّ الْمُجْرِمُ)  
 یعنی آرزو خواهد کرد که اگر (أَلَوْ بَدِّلْتُ مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ) یعنی که کشت و در عوض دهن از عذاب آن روز (يَبْسُفُونَ) یعنی  
 بسمان خود را بجا ببرد و دنیا در عوض خود بر غمها داده از قید خلاص می شد (وَصَاحِبُهُ) یعنی و زن خود را که ناموس  
 او است و دادن خود بر غمها بسیار شاق و گران است (وَأَخِيهِ) یعنی و برادر خود را که برابر او است و خند ان محکوم  
 او نیست (وَقَصِيلَتُهُ أَنْبَى قَوْمٍ) یعنی و تمام یک جیان خود را که جایزه او داد و در خود و رفتی که کنایی کرده و اگر بخند نزد ایشان  
 می آمد (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَبِيبٌ) یعنی کسانی را که در زمین اند همه یکجا نه نوبت نبوت (ثُمَّ يَنْفِخُ فِي الصُّورِ) یعنی باز خلاص کند  
 خود را باید دانست که درین آیت بران را بر زن و زن را بر برادر و برادر را بر برادر و اقارب را  
 بر ابا نوب مقدم فرموده اند و در سوره هجس برادر را بر مادر و پدر و مادر را بر زن و زن را بر فرزند مقدم  
 آورده اند در تفسیر این اماد ب آن است که در سوره هجس مذکور فراد است و آدمی در وقت فرار اول آن  
 کس را بساند او که محبت او کمتر دارد پس ترتیب مذکور در آن سوره مناسب است و درین سوره مذکور  
 فدیة و عوض خود دادن است و آدمی در وقت بر غمها دادن این کس را مقدم میکند که در حکم و فرمان او است  
 پس فرزند و درین باب مقدم بر زن است و زن بر برادر و برادر بر دیگر اقارب و اقارب بر اجانب (كَلَامٍ) یعنی





دوران نباشد و ظاهرست که مراد از محافطت نماز کردن آن آیات است و این نشان نما  
 و پس از وقت میباید بود و مستر عورت و طالب در آن وقت نماز  
 نماید و درین نماز بر عایت مشوع و احراز از زیاده و بجا آوردن جمیع سنن و  
 از لغو و آنچه منافی نماز است و این چیز را در ای عدم التمام است  
 و برای نماز این است و یک وقت را هم ناگزیر کردن و مرا  
 از حضرت عباس رضی عنہ نقل است سوم آنکه مراد از این در رس است مراد از نمازی که در آیت  
 آفرین است نمازی که مثل سب و رواتب و چاشت و نفاق و فی الزوال و بعد چنانچه از حضرت امام  
 جعفر صادق رضی عنہ نقل است (و انزل بنی امیاء) یعنی کسانی که در جمیع احوال مالهای ایشان از نعمت و محصول  
 زراعت و مواشی و مال تجارت و برده (حق معلوم) یعنی حق است مقرر کرده و معین نموده که آن زکوة  
 است و صدقات و اتفاقات واجد است یا حتی دیگر که از طرف خود بر هر خیر مانع نموده اند (و انزل بنی امیاء)  
 یعنی برای سوال گفته شد و مراد از طلب میرسد مثل زن و فرزند و طعام و کس و دیگر اقارب و غیره و این  
 که مطالبه حقوق خودی شرم بخشور مردم و در محکمهای نمایند (و انزل بنی امیاء) یعنی و برای آن کس که محروم است  
 و او را از طلب شرعاً منع واقع شده مثل مسکینان و یتیمان و محتاجان که مطالبه ندارند و بعضی از خیرین که سائلان را  
 است که حاجت خود را اظهار میکند و محروم بر باد و بی زبان و بعضی گفته اند که سائلان گدایان گویا که است و این هم برین  
 خاندن که پیش کسی اظهار حاجت خود نمی کند و مردم او را مسکینی نمی گویند و این سبب از رسیدن  
 مدقات محروم می ماند و بعضی گفته اند که محروم آن او بار زده است که وقت مناسبت او را بهم می رساند و کسب  
 قوت نمی تواند کرد یا بجری که زبان بسیار و سرمایه او رسیده یا مال و ثروت او در محروم و در او ان  
 حد مقدم بر سائل است چنانچه در حدیث شریف وارد است که لیکن المسکین الذی قد دد الاکلة و الاکلان و  
 التمر و التمرقان و لیکن المسکین الذی لا یجد غنا یغنیه و لا یسئل الخاس فیخصدی علی یمنی گدائی که داون او ثواب  
 بسیار دارد آنرا که نیست که برای یک لقمه و دو لقمه و در در میگردد و بلکه آن است که محتاج ندارد و پیش  
 کسی سوال نمی کند تا حاجت او معلوم گردد و باو چیزی بدهد پس داون این قسم گدایان و تر موجب ثواب است  
 لیکن درین آیه سئل راه بر محروم مقدم فرموده اند تا بر آنکه داون همین مسووزیرا که در وقت تقسیم مدقات  
 بماند اظهار میکند و بر در واره است و گوی می باید مقدم مسووزیرا و چون از آن مدقات  
 آن از حال محرومان و خانه نشینان تقیض می نمایند و بسبب این عمل معلوم شد که  
 اذن مال و شئین جفای گدایان و مسلمان مضرب نمی شوند و عرض نموده اند و الا مال  
 قسم میدادند لیکن مراد ایشان است ترانه و درجه فرزند این است زیرا که ایشان  
 انگاه گاه پیش می آید اگر چه تأثیری نمی کند بخلاف ذل اول که بسبب استغراق



[illegible]

بروز بمراد آمد  
و بر بن  
نوع اخیر می شود مازر که عرای هر ما و برینگی به امید اندیشی

ایشان به سرد آمدند و

جوع و تشنگی اور  
ایسا برتن ملے بدباد صرف مال و خیر میاں سے نرا دل و عجب جو عرصہ بر مشغول

داشتن او قدرت، رسوخ و بیابانهای و

جرع و فداست. ابر حرم و جبین م. - بی که بخرد از اندر پس گوید و ص و مبادله می نمایند از آیه امین و

سوار بهنجار آمد و مرغ و عرص ایشان بدو گفتمی. مر بخت مآله از نوع انوی سوع اخروی و از فانی باقی ماند. حال نموده

رنگ. گرید اگر: (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) یعنی دیگر کسانی که ایشان از عذاب خود غافل و فراموش

آنرا نماند و می دانست که اگر رمانه نکند و در خط اول بنویسد که خوار و شرم و ادا

بدین چنین است که از عذاب پروردگار خود در میان و به اسباب ما بود که اگر (ان عذاباً بهم) این نسخه است

و در ذکر ایشان با وجود صبر و بنا و دل در عظام (غیر سأمون) یعنی نادم است زیرا که العبد را با وجود

و در هر شخص مستور است که در این راه بود و می باشد و در هر کس که در این راه بود و می باشد

شماره بدایه خوف در آب است. در بدایه طبع و آب است. و طبع و آب است. و طبع و آب است.

سید و خدمت و اطاعت و محبت و از در مرتبه و اطاعت بخون و شهادت و از

فردی که در وقت خواب بر او غلبه می‌کند و از آن بیدار نمی‌گردد، این را خواب عمیق گویند.

نام دلیر و این نیز و نیز و از طرف ما تقیبن حوالب سار السمره زیر اکر علی آبا محبت ترب است می طرح  
و سمره بخیر است و اطلاعات آبا ماسه خدمت و اطلاعات است: این نیز و نیز و از طرف ما تقیبن حوالب سار السمره زیر اکر علی آبا محبت ترب است می طرح

یہ وہیم جس وقت و احادیث انہما سہ خدمت و اطاعت عاشق اسے پیشوں جو اراد میں چہار ذکر کر

و است مطافه آوری و طاعت بدنی یا مالی یا بر باد از معاصی و از راه حرص بر مخالف طاعت و معاصی و

میں اور مدح و تحسین کے ساتھ ان کے ساتھ رہا، اور پھر یہ سن کر کہ وہاں سے لوٹ کر آئے،

ربیبانید در ص میباید در مقدمه شہوت فرج و لذت جمیع کیش را ہدایت نمود دوم آن ناله جبر بکنند و عرض کنند در این وقت طاعت از ایشان و عبادت بر آنگاه کہ مستحق است

نیز که برگردد و دارد حمید را آنکه نه افاطه را و نه ماه را و نه روزی را در آن روز

بقیہ لکھنؤ دارالجمہور مائتہ برہ افق طاعات میر علی انصاری شریعت و خود سہمی نماید و دو

تو از وقت بدایت و آرام طلبی عرص می کشد و چون از این طریق ستاییم ، مایه خیر آن

ص در ادای عبادات بدیهه را بمحض ایجاب الهی واجب شده اند مثل نمازهای پنجگانه  
ال قرب و مولی است چنانچه در حدیث آمده است و این را باید که مطابق با حدیث

نیز در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود، خداوند او را در بهشت نریت وارد است که مانند قرب الی عبد.

بیت یازدهم در ایام زلزله و صدمه الدنیا بقوله

ست باز در ادای ذمه معروضه و ایصال نفقات واجبه منقبت خانانده

سودی و رضوان ادا، تها زیر لجرع و فرع و عرض بر ماقات در دقه

سورة الماعارج

مجموعہ نوابیہ

است از آن مخوف حساب از ترک فرمایید

میں مصر اور فنانٹ اسٹوڈیو میں مقیم ہوں۔ یہ تمام حقوق

یا ادا ای آل حقوق است که مرد و داست

که این بیای اسوال آنهاست که از خودیچ

و در آن عرصه استوار کرده ، مایه نماند .

عبارات مخصوصه در باب

میں نے اس کے لئے ایک اور چیز بھی کیا ہے۔

یہاں کی دیگر سیڑھیوں کے ساتھ ساتھ ایک اور سیڑھی بھی ہے جس کا نام ہے

بسم الله الرحمن الرحيم

طی ارد: احیاء المعنی ملر ر حصان خود را بجهت ... و چهل کار و بار ماه

ماہم صورت میسر ازین وقت زویرا

دست بود. بدین نظر است اول آنکه : « و اما شوهرها را زن را

فردی نیست مگر! - و دولتی که عمارت را با این سنگ حاسم نمی شود و مر آنرا

[illegible]

میں شہر میں رہتا تھا۔ وہاں دوست بھی کچھ تھے۔ وہاں میں دین و دنیا کا مذاق لگاتا تھا۔

اگر تپش از دماغ من آمده، حق عثمان منطبق است، پس رن ممداد بهر جا که خواهد.

تہوں میں چھارم کہ صدائے دلگیر باہم قوی ہو منہم راہیں جانور و ماریں بہر دو

۱۴. راسته، سوال است پس از اینجا معلوم شد که زنی معصومه است و او را

در طب سنتی به دو نوع او دوارث می‌گویند و نوعی خوراک و نوشیدنی را که در

ملاحظہ فرمائے کہ یہ وہی محال ہے جس پر غور کیا گیا ہے۔

بیت: ۱۰۰

وہاں پہنچ کر انہوں نے دیکھا کہ وہاں ایک بڑا سا گھر تھا جس کے دروازے پر ایک لکڑی کی تختی لگی تھی جس پر لکھا تھا: "یہاں ایک بڑا سا گھر ہے جس کے دروازے پر ایک لکڑی کی تختی لگی ہے۔"

پیدا کرد و کلمات متعده از سبیل بیرون آمد و فرمود که ای زینب! این بوی خوش و آید و ده او پدر را

والله اعلم بالصواب

مجددوں کی آمد محرمیت اور انحرافِ مالِ پدریہ "موم شد و د" سے نامہ ایسے کریت

پدر نکاح با منعم نماید و در او پدر ما آید و هر چند

مست و لغوات را در اکتاج آن اوامر را بیک گروه از مردم و آن تعبیر است

۱۔ نہ اور در عالم منتشر شدہ : عالم نہ : میں : اور : ہم : اور : مناسبت : انہما : فخر : حصول

نمایند شود و الحمد للہ ہم روحیت زہات و طہارۃ ایمان و فہار و نہست

بکافو ماد  
چماست  
دیگر بر این  
مردم

100

شب باشی  
دلیل صریح بر انتفاء  
اشتهای مردم میشود و نیز  
اگر رانده میشود و غیر آن  
کسی باشد بهر کسر کسی باشد یا نرنگی ندارد - به نحو

زبان نساو که و شوهر دانست و نوبت  
این احکام در زوجه مکتوب است  
است حتی که اگر آن عوارض منقطع شوند آن احکام چه به مثلاً  
در مانده اگر ناز شوهر رجوع نماید مستحق نفقه را که و پوشاک خواهد گشت و اگر کثیر که ترا شود یا کافر مسلمان  
شود مستحق است و باید که اگر مرد از سفر رجوع کرد زن طالب نوبت شب باشد و اگر مرد مسافر آن  
عوارض است و این احکام زوجیت گفته اند به نفس عقد بخلاف زن متعه که نفس متعه است و این احکام  
است با و ن عوارض و طه اری بر مثال آنکه آب بالیغ سیالان و در سنگ بالیغ است و اگر کسی از  
راه نمائت گشت که سنگ باشد نرسد از قسم آب است زیرا که آب هم در وقت پختن می باشد و آب  
سیال نیز از قسم سنگ است زیرا که سنگ هم با سنگ است و ریختن نیز آب است و هرگز نباید از میان  
او را سببه فواید مذکور نموده و به حق تعالی زوجه است مکتوب را مخصوص در دوتاها و است به و در اول  
صور باشد که آب اگر زن متعه و انس زوجات میند هم ازین حد و محصر می گشت حال آنکه در آن حد و  
زن و در آن شب باشد که در مجوز می نماید و با و صف بودن بهمار زن در عقد نکاح شش متعه و از آن دیگر که در  
می کند و به در سرع بریفت متر است که هرگاه شخصی با زن مکتوب خود نزدیکی کرد محسن من بعد اگر مرد که او را سببه  
نیز که در آن محسن از مردی مانده و نکاح بین فعل شایع بهیچ آرد و خدا تا زیاده و وسعت ندهد که از او یکی را مانده و به سبب انحصار  
می ندهد پس هیچ صورت زن متعه در زوجه داخل نمی شود و زن متعه را در زوجه اهل نکردن از آن عام است و است در نیت \*

\* کسی در ضمن کاچی قلیه جوید \* \* اصاع العمد فی شام المحال \*

(أَمْ مَا سَبَّ ابْنَاهُمْ) یعنی یا پدر بر یکد مالک آن شده اند دست های ایشان و آن چیز محل مخصوص کینه نمکان است  
فیر که آن چیز می باید که محل نجاست باشد و قابل سل گر فنی بود و غلامان این قسم چرتا ارند و کثیران هر دو چیز دارند  
اما محل نجاست که بیز محل عراشت و نسل است از آنها نیز عرام است و چون مرد از با آن مرد ص است  
پس در ایراد لفظ ما است که این است و درین صورت نیز خصوصیت زن مکتوب و دیگر است  
و خاصت امور خانگی مستحق است فرق بهمان است که در زوجه سوا است و نفع آن محل  
و رآید و در مملوک را نماند مشش با جمیع منافع مملوک مالک است و ملک بهمان در است  
و است و در است و باید چیزهای عاقل را نمی توان گفت که ملک بهیچ من است  
به ای ... کردن عاریت و داخل در ملک پیران آن سبب نیست مگر داخل در

(کچ)

نه لجن است و قیاس این عاریت بر  
 بر قیاس مع الفارق است زیرا  
 شعور و عاقلیت خواهد گردید مستقیماً  
 مت نشانند و جاه کندن و انبیت (ماتهم)  
 ن خود نماید و عرص بر قست و لذت گردان کند  
 ایشان را به اهل عرع و اهل عرص و این نهی شده شو (محب) دور  
 پس هر که طالب کند موای اس و قسم زنان که به خود کند  
 قیود کرده و در روی و عرص و اهل عرص و اهل عرص و اهل عرص  
 همه آن مصارف در ع حرام اند مگر آن مصارف که در حد و حد و حد  
 است که یکی را آن لواطت است و آن را در حد و حد و حد  
 و زن خواهد زد و اگر که باشد با این و آن که در حد و حد و حد  
 و عاقل و است و آنرا در حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد  
 این عمل بنده را حرام است و در حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد  
 حرام و اگر اهل عرص و اهل عرص و اهل عرص و اهل عرص و اهل عرص و اهل عرص  
 مانند و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 است زن و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 که او را بلیق نهاده و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 بر او را داده و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 مثل شیر و دوا و اصول و دوا و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 ذاک و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 دیگران را که آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 مخفی و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 و سبعت اما آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 است او را آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است  
 طلع نبیست مثل این مو که در حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد  
 کس فغان دارد مثل زن که آنرا و نیمه و آنرا حرام است و آنرا حرام است و آنرا حرام است

در حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد

در حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد





و الغیب العظم

۱۰) (إِنَّهَا لَمَّا يَعْلَمُونَ) یعنی تحقق مایه اگر،

میدانند آن نطن

محبوبہ - وزیر اہل کائنات میں آباد

دو گز - ۱۸ پا یا تمام بر

ب۔ بیکر، پس ا۔ گ۔ م۔ قصہ، کہہ سکے خواہ

۱۰ ایمان و عمل صالح

راست او بهم حاصل یافت است و هم بکسر

منافع پینس گزشتہ اثنا عشر سالہ میں حاصل ہونے والے منافع کے مقابلے میں

اصل خاست او نامہ این رت : لت و با ، سر

معدنه دار و دمل تقطیر و اگر امیجک انچه از این است به نمر ای نمیداشند و با ستر به (لا اقسام)

یعنی اس قسم کے خود مزاج اگر کائنات سے باہر ہو۔۔۔ کہ اس کی وضوح و تفسیر مانی میں بدلیں فرقہ فرقہ

بر شمار بدون قسم خود را نام نمی آید پس قسم سندی به شمار و با دوری است یعنی وقت خود است

که هر دو کار مشترک باشد، محاسبه را از حساب روزگار و حساب سیه سیه و روزگاری

اعت سوای ششم فیروزیه رسائی ندارد. این سرورهای از منطقه معدل یا غرب آنها از آن منطقه و

ہم شیخ ہرملہ راہیں آئے۔ انہوں نے اور کثرت میں مبارک و شادان۔ راجہ ابظہر میں آئیے وہ کثرت

[illegible]

میں نے سوچا کہ میں اپنے لیے ایک نیا ہیرو بناؤں گا۔

سازمان مرگ و زندگی و امور ترافیک محترم و محترمین را به عرض می‌رسانم که در این خصوص در دست اقدامات قرار گرفته و در صورت نیاز اقدامات لازم را انجام خواهد داد.

رسالة السحر شرب نبات كثرية كرم (اننا لقادرين على ان نمنحهم اممهمط) نعم فخذوا ما اوتوا ورسولهم

آنگاه که می‌خواست، بگریه می‌افتاد و می‌گفت: ای خداوند منا، این همه درد و غم را چرا بر من روا داشتی؟

عمل و آن فرقۃ انصار میان بود (وَمَا تَحْنُ يَمْشُونَ قَبْلُ) (یعنی و می‌روند) نه که کسی از ما پیشی گیرد و آن حد

است. بنام و اکرام شود که صاحب قدرت با از مدخل نبیره که ام او بخیر، امانت او یا از لعل حرمت و غمخ و بجای

بیگنہ ہمارا، عز کہ پس یہ ہے کہ این آمد آری، اس شخص نو و جمودش محفوظ رہے برای طمع و خول نیست

و اسحق بن فضال و اکرام سرت یکه مایه لاف زبانی است کبابه - آتشی و و حله های او در دنیا بهر امان نمایند

لا قدر لهم تصور أو تلمذوا العبيد بس بگه ارايشان امانت : ان كره و مازي : نه احتسايلا قوايم

ما آئینہ ملاقات کیا تین زسبہ بنو کہ وہ . . . وہ میہ . . . در اہوت جوئی دیگر داعی خدا را

محمد بنش بودید و بنش آن داعی کنان اضطراب، بی فرا  
خواهد شد

(بوم بخور حون) یعنی روزی که خواهند آمد صاف و سراسر در منتهی سحر و برهمنی (من الا

یعنی دوزخ و شتابان شید آواز هیچ صورت حسرت امر اقبل هم کالهم آ







است که پیغمبری خدا گشته از محنت دیده و عای حام مؤثبات برای کسب فیض عظمی میباشند  
 ولین کاحل بیتی مومنان للمومنین والمومنات \* \* \* بین قفا \*  
 خضرلی ولوالدی  
 حجت بآنگاه \*

البی غیر ذلک من الوجوه اللتی تظهر عند التعقیق و حضرت نوح علیه السلام از حضرت  
 آدم ابو البشر عم اربعه ابد بر ایشان ملک نام داشت و دینک  
 می نمود و پیغمبر موعود است که پسر حضرت ادریس است  
 ادریس و حضرت شیث و حضرت آدم عم نازل شد دیوید  
 ایشان شد و رتبه اموری آید و اصلاح ایشان معنی میدهد و بنایست که اولاد او بود پدر او حضرت  
 ادریس عم که انوش نام ایشان است از مشایخ پیغمبران اند و قرآن مجید در کورایت چند جا جامع است و گاهی  
 بویان معلوم بود از رتبه عظمی باینکه میرساند اول کسیکه و غن و دشمن را در آید و راجع ساخت ایشان  
 ادریس را ایشان بر نام است که ما اولاد قابیل پسندیم و فراموش نمودن ذکر یکاشید و راست است اولاد حضرت  
 آدم عم داشتند و از اولاد نوح است که در شهر متفرق ساخت و فرج باز و یمن خود شهر بابل را ساخت  
 که در مسکن خود گرد آمد و پیغمبر بر سر ساکنه و او است و پدر او ایشان است که نیرم و نیک و به مع اصدا خود بود  
 او اندیش است که در راهوی نه بود سرست آدم عم و نوح است و او در وقت خود افضل اولاد حضرت است عم نوح  
 و پدر او حضرت تیث عم اند که خلیفه حضرت آدم عم بنامش ایشان بودند و پیغمبر عظیم القدر که بجهاد صحیفه بر ایشان  
 باران شده و نکست آبی را یکی یونان از ایشان نقل می کند و اکثر اوقات عبادت و ریاضت مشغول می بود  
 پس در میان حضرت آدم و حضرت نوح عم هشت واسطه است و بیست یک ازین هشت واسطه کافر بود  
 و بیست یک ایمان نیک است آری بعد از اوقات حضرت ادریس هفت پرستی را اولاد حضرت آدم رواج یافته  
 و بیست یک آن شد که پسران حضرت ادریس همه و اولاد صلوات الله علیهم است مشغول می ساختند و  
 هر یک برای خود سجده می درست کردند و در آن سجده می کردند و عبادت می نمودند و عبادت می نمودند و عبادت می نمودند  
 و نشان سود ایشان لذت عبادت می یافتند و در آن پسران حضرت ادریس و اولاد ایشان عبادت می نمودند و عبادت می نمودند  
 و انفس عظیم لاحق شد و ما هم مشغول است و از آنکه در اوقات عبادت و از آنکه در اوقات عبادت و از آنکه در اوقات عبادت  
 ایشان میشد و بیست یک ازین هشت واسطه است و بیست یک ازین هشت واسطه است و بیست یک ازین هشت واسطه است  
 شد و گفت که طریق یافتن آن لذت حالا این است که تصویرات این بر رکن را در سیاه و سفید  
 آن در رکن و در آن تصویر است که در درون سبزه مقابل روی خود اسوده کنید و باینکه در آن  
 ناظر نگارید که ان اولیاء الله لایموتون و همان لذت که در حضرت ادریس و اولاد او است و آنکه در آن  
 مردم این مذکر را هایت پسندیدند و مطابق آن می آید و در چپ قرار داده که بعد از عبادت و نیز هر که از  
 مسجد بیرون رود و دست بوس قدم بوس آن تصویر است و آید بر آید ناظری او در جماعت مردان و عباد







هم جلوه که خواهد شد که هیچ دین غیر از دین ایشان را عالم نخواهد ماند و درین شان توحید الهی که منزه خواهد گشت بالجمله  
بسبب این مناسبت این مورد را که شش تن بر فقه دعوت حضرت نوح دانند  
همانکه امام که از ایشان بوجود آمده بعد از مورد سراج که منش بر سهال  
استیصال احست نوشته اند و الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم

(اِنَّا) یعنی تحقیق ما از مرتبه جامع مد میان جلال و جمال برای بر آورد  
جلال نسوی انوار جمال (ارسلنا نوحا)  
یعنی فرستادیم نوح را که جامع بود در میان مرد و شان و جامع بود بر کیفیت بر آوردن گر فناء ان جلال  
نسوی انوار جمال ابلیح کرده (اللی قومه ایحی نسوی قوم او که بحسب قومیت شفقت او هم بر ایشان بسیار  
بود و اطلاع او هم بسبب اتحاد زمان و مکان و اثر ایشان را هر چه صاحب داند از حجاب باطل بر آرد و بنور حیل  
مورد کند و موافق استند و فهم ایشان از کمال محجوبی نرسد (آن آتید قومک) یعنی باین شهبون که برسان قوم خود را  
که شفقت و خیر خواهی تر آور حق خود بسبب مشارکت قومیت میداند و از توانیدن توصیفی بر میگردد  
(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ هَذَا آبِ الْيَمِّ) یعنی پیش از آن که بیاید بایشان عذاب در دهمه که نمره محجوبیت از پروردگار  
خود است (قَالَ يَا قَوْمِ) یعنی بجز فرودن مانع امتثال امرانمود و گفت قوم خود را که ای قوم من متفکری نسبت  
آن است که از هر چه می ترسم شما هم نرسید و نصیحت و خبر خواهی مرا قبول کنید زیرا که راحت گوئی من معلوم  
دادید (إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ) یعنی تحقیق من برای شما نذیر صادق گویم اگر در حجاب عبودان باطله خود خواهید ماند  
عذاب الیم بران مترتب خواهد شد پس خود را از دین حجاب بر آورد و نسوی نسوی حقیقی که پروردگار شما  
است متوجه شوید و بر آمدن ازین حجاب چندان شاق و دگر آن نیست بلکه طریقی دارد سهل (إِنْ أَحْبَبْتُ اللَّهُ)  
یعنی آنکه عبادت کنید خدا را از هر که عبادت شما از حجاب خلاص خواهد کرد و توجیه شایسته او صاف خواهد شد  
انوار جمال بر شما تابش خواهد کرد پس عبادت خدا را از این مرض شما کافی است اما هر چه شرط است  
پس بر هر چه بر خود لازم گیرید (وَالْقُوَّةُ) یعنی و بر هر چه از دین عبادت بر او سوار و اعتماد آن که غیر  
مظهر کمال صفات او است زیرا که هیچ مخلوق گو مظهر کامل باشد و در کمال او ناقص است پس  
درین مورد است اعتماد نقصان در کمال او تعالی شمار لازم خواهد آمد و این اعتماد موجب غضب او خواهد شد زیاده  
تر از آن غضب و ترک عبادت مطلقا یا بر نافرمانی احکام او توقع دارید و اگر شمار را طریق عبادت و طریق تقوی  
معلوم کردن بمقتل خود ممکن نیست پس بیان این مورد طریق را از من بشنوی (وَالْطِّعُونَ) یعنی و اطاعت من کنید  
و در آنچه بشما از احکام او تعالی بر ما نسیم نادر عبادت هم حفظ کنید و از عصیان هم محفوظ مانید و اگر عبادت او تعالی را  
با تقوی و اطاعت من بجان و دل قبول کنید فی الفور آثار محجوبیت سابقه شما گم شدن میگیرد زیرا که او تعالی  
(يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ) یعنی بپارزد و برای شما بعضی گناهان شما که سبب محجوبیت شماست و بسبب رفع آن

گنایان رفع حجاب

زمان سابق کرده اید  
خواهید کرد و آن گنایان

است این آیت و

مواخذ آن گنایان که بعد از احوال

نعمانی و مواخذ دیگر را سرک است

و آن گنایان برک حیات است که در زمان سابق کرده اید و ترک تقوی است که در

مواضی است که در زمان سابق کرده اید و آن گنایان که بعد از اسلام کسب

خلق داشتند و لوقل از اسلام واقع شده اند پس لفظ من برای معین

راست می شود و چنانچه محو یا نگویند گفته اند باز اسلام آوردن شما را تاخیر

نکرد و یا قتل بحق خلق داشته اند و تاخیر خواهد کرد و بر آنکه شما را

بد داشت (و یؤخّرکم الی اهل المسیطر یعنی و تاخیر خواهد کرد

مواضع و سبب اهل ناطق که معین فرموده است و در وقت پیدایش هر کس از شما و مدد اساس یا سالها و ماه

و ... و ما عتبانم داده و درین مهلت دادن شمارا کن توجه و راضی کردن صاحبان حقوق میسر خواهد شد پس

است و آوردن مرا بر موجب امن و اطمینان شما است از مقدمات غصب آئین و آنکه گنیم که آنچه خواهد کرد و شمارا

تا معین است که آن اهل معین را تاخیر می شود و بر آنکه آن اهل معین است

اگر اهل الله یعنی نخبی اهل که در علم آئین معین است برای موت هر کس (اذا حاء لا یؤخره) یعنی هرگاه بیاید

هرگز تاخیر نمی شود و لا در علم آئین معین و لازم آید و اگر بگوید که اس موت هر کس را که در علم آئین معین است

و چنان تاخیر میزند و در علم معین ما را اگر در معین بر آنکه سبب کفر و معصیت پیش از

و سبب کفر نخواهد شد چنانچه باسلام و طاعت بعد از آمدن آلاء و نعمت نخواهد شد و تاخیر که اهل که در علم آئین معین

است برای موت شما هر چند تاخیر می پذیرد و اما تقدیم می پذیرد برین طریق که آن اهل معین معین می باشد کفر و معصیت

شما و اهل دیگر معین می باشد باسلام و طاعت شما کفر و معصیت می کند پس اهل الله مقدم می شود و بر آنکه اهل الله نام اهل

است که ثواب و جود آن معلوم الوقوع است و در علم آئین و اهل دیگر نام اهل است که شرط آن معلوم الوقوع نیست

و در علم آئین پس حار است که شرائط یک طرف از طریق تعیین واقع شود و آن طرف اهل الله گردد و مقدم

بر طرف دیگر شود و حاضر است که شرائط طرف دیگر واقع شود و آن طرف اهل الله گردد و مقدم برین طرف گردد

و این بار نیست که ما و جود شرائط یک طرف آن طرف واقع شود و طرف دیگر واقع شود و تاخیر اهل الله معین گردد

پس اهل موت شما در حق هر کس خدا معین است زیرا که اهل الله معین است و معین است پس احوال دیگر

ندارد و اگر معین است پس در علم آئین قوی یکی از دو احتمال او معلوم و معین است و در هر دو صورت

معین لازم آمد و آن اهل معین هرگز تاخیر نمی پذیرد و بر آنکه خلاف علم آئین واقع می شود و در صورت تاخیر خلاف علم

لازم می آید که حق تعالی قوع آن طرف را در حق داشته بود که در آن وقت و ایق نشد و تقدیم می پذیرد و باین طریق که شرائط

و قوع آن طرف متعین شود و شرائط قوع طرف دیگر هنوز مستحق نباشد پس معلوم شد که اهل الله مقدم می شود و موخر

نمی شود و چون آدمیان را اطلاع از طرف وقوع احوال نیست می باید که در تحصیل شرائط طرف مرغوب سعی

نمایند و در تحصیل شرائط طرف مرغوب اجتناب کنند لهذا کفر و معصیت را حرام ساخته اند و ایمان و طاعت را واجب

گر دانید و در حق قوم حضرت نوح قضای معلق باین طریق نماند و بود که اگر بر حق است  
 نقوی بیش گیرند هر یک را داخل طبعی او رسانیده جدا جدا دفعه رسانند و اگر  
 و طای بد فرماید هر سه را در یک وقت بحسب طای ایشان لطوئان ما  
 وقت آخر بود که شرائط آن واقع شد و بر آن آفتاب دیگر که فرادید  
 داشت پس بر حق آنها و ده تا خبر ابل بشر دایم و عبادت  
 شرائط مشروط هم فوت شده باشد بالجمله کما در طای اسباب در همه مبنی بر همین احتمال عدم تعیین است  
 و لکن اعلم آفتاب طای التجسس کسی داده ادا لای محس الاور انش لا شانس تا از تمام اسباب ماسسات  
 به هم نشود و باقی ماند در بناسو الی که محس ظاهر میان وارد می کند و محسش آنکه این سه نه تنه می یابد و نه تأخیر و ابل  
 معلق چنانچه تقدیم پذیرد و نیز می پذیرد زیرا که در حدیث صحیح وارد است که چون اول حضرت آدم را ایشان نمودند  
 حضرت آدم را پس بدیدند و از کعبه عمر ایشان رسیدند جنی فدای خردم عمر ایشان سست سال  
 است حضرت آدم پنهان مایل در نمود حضرت را و غشیدند حضرت را و در میان عمر باقی ماند پس ابل الله  
 چنانچه تعیین شده بود و نیز می پذیرد و در این سوال میگویند که در این آیت عدم تأخیر ابل الله را ننموده اند  
 با انا و بعد از این که تقدیم مایل می پذیرد تا جاییکه است لکن این مدعیان نفرمودند و بر نفسی تا بر اکسایه و لیکن  
 می بینیم که در این صورت همه آن که در تمام سابقین در این شایسته صافی غرض مسوق لاکلام فتا و ذم که غرض  
 از آنکه این تمام آن است که در این امر را بگفته و آنکه در این شماره را با هم که محکمت نخواهیم نمود  
 حضرت رسیدن داخل در هر کس را و در این خواهد داد و در صورت این و عبادت و تادی ابل الله عام لطوئون  
 نخواهیم که در هر کس را با ابل الله در حق و فرادید بشر و نیم در هر که ابل الله حسین نزد خداوند تعالی قابل تأخیر  
 نیست و چون تعیین ابل و در عالم آگهی نایع وقوع نماند آن سست پس در سلسله شرائط آن ابل مرغوب سستی  
 باقی نماند پس جواب تعیین از این شایسته آن است که ابل الله در دفعه حضرت آدم حضرت داود اعم به آن حد مال بدو  
 شدت مال زیرا که ابل الله نام همان طرف تعیین است که شرائط وقوع آن و در طای را طرفیت ابل الله  
 نامیدن با حد نام مجاز است که اند الطرفین او ابل الله است پس تا خبر ابل الله که ممکن نیست آری تقدیم  
 آن ممکن است بر همان طریق که مذکور شد یعنی یکی از طرفین تعیین را سلسله که ده ماست به چیزیکه واقع شده و طرف  
 دیگر را سلسله که ده ماست بعد از آن چنانچه آن چنانچه واقع شود خداوند آن واقع خواهد شد پس صرف دیگر مستثنی خواهد  
 گشت و آن ابلی الله است که در عالم آگهی معلوم الوقوع بود و گفته آن فرق آن است که تا خبر واقع از خبر واقع  
 معقول نیست و تقدیم واقع بر غیر واقع معقول و واقع است و ابل الله در هر طرفین تعیین واقع خواهد بود و طرف  
 تأخیر غیر واقع و اگر کسی را در این نجاشیه بخاطر مدعی که تا خبر ابل الله و در این شایسته و در این است چنانچه  
 در باب بر و الله می فرموده اند که لا یزید فی العمر الا الجود و در سلسله اقامه و حسن مایل با ایشان فرموده اند که





میفرماید که در دفع بلاست و عقوبات است و در دفع موت نیز اگر اهل الله قلم  
نمی شود اما درین معنی هم همان سوال و اردیشود که در آحاد است و تاثیر  
نابت فرموده اند پس بدون تقسیم این بدو قسم که یک قسم و  
گذاره نیست و هر قدر برای اهل که برای موت هر کس در علم الهی مقدر  
یعنی کاشکی شما میدانید که هر کس را از جشیدن موت بر اهل  
ایم گوئیم که عرض شما بر دنیا و دل سنگی شما بر آن بلین مرتبه رسیده است که گویا منکر آمدن موت - وقت مقرر  
خود اید و برای دفع موت و تطویل اجل در جمیع اسباب و تلاش و سعی می باشد این عالم اگر شما را حاصل  
می بود این حالت شما را می بود و در اینجا قصه محذوف است که حضرت نوح علیه السلام خود این تجلیات و انداز را  
رسانید و قوم ایشان ایشان را بدو غفلت کردند و سخن ایشان را بدو نماند تا آنکه قرین نگذشت داشت  
بسر آمد و هر مرد و هر جوان قریب بموت میرسد پس آن و خود آن خود را از حضرت نوح شان سید او که خبر دار  
باشید بگفته این بر من چون در بخت نشوید و طریقه اسلاف خود را نگذارید که از عمر و وقت ما را این در غفلت نمی ماند و هیچ  
کدام از ما در توقع نیاید و این مردم ایشان را بختبر و انست میگویند که اطفال خود را مال خود را در مال ایشان دید و اید  
ناتوانند و استهزا مانند بر ایشان سنگ باران کنند و هرگاه حضرت نوح در دعوت و انداز اصرار میکردند ایشان را  
میراندند بر آنکه خون از بدن ایشان و جگر ایشان روان میشد و ایشان با این همه جفا و رنج در جواب الهی دعا  
میکردند که بار خدا یا قوم مرا بیاور که ایشان مرا این نمیدانند و بر عمر خود بی ادبی میکنند و می کنند تا همان اندواین قصه را از آن  
جهت محذوف داشته اند که در عرض احوال که از زبان حضرت نوح علیه السلام در میان مقول خواهد شد این قصه تمام  
مخرج خواهد شد اگر در اینجا این قصه را تمامها را کور میبردند و باز در کتابست نوح علیه السلام نوح علیه السلام نکر ادبی فایده  
نازم می آمد و بر تاملات باشد تا آنکه بنمبران و در امتثال فرمان الهی هرگز تصور نمیکنند پس و دعوت و انداز  
افعی البعد میکرد و داشته حاجت بیان آن نیست محض فرمودن نایتان را کفایت میکند و در آنست آنکه  
ایشان همه فرمودهای ما را بطل آوردند و بالجملة حضرت نوح علیه السلام را طای مرتب دعوت و انداز ایمان و اطاعت  
قوم خود را بوسه شدند و شریب عرض حال تا محمول بر تصور حضرت نوح علیه السلام را طای مرتب دعوت و انداز نشود  
(قَالَ رَبِّ) یعنی گفت حضرت نوح ای پروردگار من (اِنِّی) یعنی تحقیق من در استئصال فرمان تو و انداز قوم خود  
حق المقتدر در تصور نکردم و موافق و سع بشری در دعوت ایشان سعی کردم زیرا که (دَعَوْتُ قَوْمِی) یعنی قوم خودم  
من قوم خود را بسوی عبادت و تقوی و اطاعت خود بطریق هرگوشی و تشیه ناسب ظهور و خفای خود در زمان  
حالی که عبادت غیر تو و ترک عبادت تو کردند و بدش یک بگر فشیحت نشوند و لهذا از اوقات دعوت مقدم  
داشتم (لَیْلًا) یعنی شب را زیرا که سخن بنهان در شب باید گفت حال آنکه شب وقت دعوت و انداز نیست  
و اگر نادر دعوت شب نظر نکردم بلکه (وَنَهَارًا) یعنی و روز را نیز مشغول دعوت ساختم زیرا که اوقات خلوت در روز

در دفع بلاست و عقوبات است و در دفع موت نیز اگر اهل الله قلم نمی شود اما درین معنی هم همان سوال و اردیشود که در آحاد است و تاثیر

هم بسیار می باشد و لم  
بکثر زیاده تر از چهارده

ایستان را بسوی  
دورتر رفته بعدیکه از شیدین  
را از تو هر قدر من ایستان را بسوی تو خواندم ایستان گوییم  
ان صورت من پیرا شدند (وَاَيُّكُمْ كَاذِبٌ تَهْمُ) یعنی و به تحقیق

من هرگاه که انسان را می خوانم به حد و تقوی و اطاعت خود را می نفع خود که بر ایشان ریاست  
را من کنم باز ایشان مردوری بخوابم بلکه برای شیخ ناص ایشان که (اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ) یعنی نمایم از ایشان را گناهان  
که است ایشان و باین سبب مورد رحمت تو شود و از آثار مهر و جمال تو را می یابد (جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ)  
یعنی بگریز آید از انگشتان خود را در گوشهای خود تا آواز رحمت من بگوش ایشان نرسد (وَأَسْتَغْفِرُوا لِيَاسِهِمْ)

این و می بچندند بر خود و جامه های خود را تا صورت مرا می بینند و آواز من هرگز مثل گوش ایشان نرسد تا ما دور رفت.  
حرکت انگشتان از محاذ و سر راخ گوش و جری از کلمات من سمع شود و کاش باوجود این قدرت از من آن گناهان  
را می گفتم که فی الحقیقه آثار غضب و قهر تو از ایشان کم می شد لیکن ایشان در آن گناهان افزودند (و اَصْوَرًا)  
یعنی واضح تر کردند بر آن گناهان (و اَسْتَبْرَرُوا لِمَنْ يَنْهَى عَنْهَا) یعنی و بیکر کردند از اطاعت من بیکر کردند بسیار و دانستند  
که من که ایشان را باطاعت خود میخوانم ریاضتی و جایی طلب می نمایم باین حیل و می خواهم که ایشان را تابع خود  
گو. اتم نه از ایشان استی برآید و چون تمیذ کند که این سخن را که اطاعت نصیه و سرگوشی ما میگوید فریضتن مایه اجداد  
منشود و از دو صفت پوچ را به بشر میرساند از مایه سیرت کند و فرین جهنت یشش و آتش کارانمی گوید تا  
ما همه است اجتناب از عبادت یکدیگر بر درج بلورن سخن او مطلع نشویم و او را الزام نداییم پس این مرد فریبنده  
است غیر تو انبیت و چون از وضع فرار ایشان در یافتیم که در آنچه گوئی و سرگوشی به گمانی ایشان زیاده میزد و تشریف  
دیگر در دشواری اعتبار کردم (اِنَّهُمْ اَنْتَ دَعَوْتَهُمْ حَبَارًا) یعنی باز تخفیف من خواندم ایشان را بسوی عبادت و تقوی  
آتش کار او بر نازد و هر مجموع و بر مجلس و همه ایشان را الزام دادیم و بر ایشان ثابت کردم که عبادت فرار است موجب

محتاج در دنیا و عذاب است و عذاب خدا موجب وصول بانوار جمال و لطیف است تا به گمان ایشان دفع شود اما چون در عالم که در دعوت آشکارا ایشان را گمان دیگر پیدا شد که سخن پنهانی او را قبول ما است تیم حال در مقام انتقام آن شد هرگز بتس ناراضی و ملزم نمیکند و تخم بجزل و نصیحت ما قسم می نباید چنانچه در امثال مشهور است که النصیحه بین الملأ سر یخ و این دعوت آشکارا را بجز خواهد بود نصیحت من حسن نکردم بلکه طریق سوم از دعوت اختیار کردم اَلَمْ اِیْنِ اَنۡتُمْ کُنتُمْ اَسْرَ اَیۡتُکُمْ اَسْرَ اَیۡتُکُمْ یعنی باز تخلف آشکارا کردم دعوت را بدلائل عظامیه و بر این قطعیه برای ایشان در پنهان و شفیقه هم که بود دعوت را بدلائل کشفیه و بر این هم و جدا شد نوعی از پنهان کردن که در مزج دلائل عظامیه و دلائل کشفیه بود هم بیان کرد در قسم و عسرت بر کشف اکفا ما کردیم تا در تصدیق آن توقف نکند و لهذا اسررت را بمصدر نوعی مذیل فرمودند و اعلمت لهم الحلالا و انوار و تدبیر که در اینجا اعلان من جمیع الوجوه بود و درین جا اسرار بود و در وجه پس

(کنز)

جمع کردیم



و انما

بیش ایشان آید **است قحط کرد و فرموده که** استغفار کن دیگر ای آدم و شکایت فقر و افلاس کرد و فرموده که  
 اگر استغفار کن **شکایت نازائی کرد** و گفت دعا کن تا مرگ فرزند ی یوز و آید فرمودند استغفار کن  
 چهارم آمد و شکایت **راحت و باطانت خود کرد** فرمودند استغفار کن حاضران بحال بر سر پند  
 که می داشت ایشان محتا **استغفار را بهر ایشان فرموده** گفتند من از طرف خود نگفتم ام خدای تعالی  
 حاج این همه چهار آفت استغفار **است باز این آیت تلاوت کرد** و حضرت امام اعظم رح بر همین  
 آیت استمال کرده اند که قدرت است **استغفار است** تا فرموده دیگر امور در آن ضرر نیست اگر شد خیرها

الاعمال مفود نه و عاواستغفار هم حاصل می شود ( مَا لَكُمْ ) یعنی چیست شمار که از عبادت خدا اعراض می کنید  
 و رتبی نمود می و در زید را طاعت رسول او بگرمی مانند گر ( لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ) یعنی امید دارید ای خدا  
 عظمی را که سبب آن عظمت عا و مطیع خود را از نقصان سر کمال ترقی شد و از غایت طاعت و احتجاب با نوا  
 قدس نبی بر ساد زبر که هر که از عظم و اطاعت کسی که اعراض می کند همین خیال میکند که او را بر من عظمی  
 نیست تا سبب عظمت او و در من ترقی شود پس نظیر و در تنظیم او را بر است و اطاعت و عیبانی او بکسان  
 و این خیال در حق بر و و کار باطل است در نهایت عمل زیرا که اگر عظمت او را که در عالم ظهور فرموده است  
 نمی تواند دید پس در ذات خود ببیند و بیدایش می نماید که ( وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ) یعنی و تحقیق پیدا  
 کرد است شمار ایجاد رنگ و هر رنگ بنور خود را از رنگ سابق است و موجب ترقی شما از ذات اول  
 گذشته اول عناصر بود بعد از آن مکات نهاده کرد شمار از خطه ساخت با خون است نه گوشت پاره است از استخوان  
 و گوشت نام این نیست صورتی ز رخ روح واقع شد باز چون فصح روح کرد بدین شکم بود که اسطفاطی حرکت و انتقال و  
 استخوان جوان و قوی تر از این است و بعد آن پدید آمدن شش شد و لثه شیر مادر یافت و در کنار مادر قرار گرفت و فصح آمد  
 جای حرکت استمال و اس بشمار از باز طفل نور قدر شد و لثه صبر و دور و گشت و نه شانه را بخشید و چشمانید  
 ایکس در ماه نو و کوبه خود نه باز نوجوان شد و سبب از دهان و دماغ و در یاد مجامع و دین و ششینه استخاص بی شمار  
 و غنای تار بشمار از آنی فرموده باز جوان کامل شد و صفتهای دور و دور از و کسب اموال شروع کرد و باز میانه  
 سال شد و در عقل و تجربه و تدبیر کمال حاصل کرد تمام و جا حاصل نمودید باز شمار از این ساخت تا سینه آخرت را  
 آماده سوید و سبب ضعیف قوت شهویه و غضبیه موانع مایوک و اخذ از شمار و در شود و ترقی آن همان بدست  
 آید و این نیست و او را از اندای زندگی دنیا تا نه های آن دفع شد و اگر در اعضا و بدن خود آنچه در آن مودع  
 و سوار است نظر کنید پس ارکان محسوسه عالم شهادت شمار نیست رنگ دارد به صحت که برای زینت  
 و محاطات است و گوشت که برای قوت و گرمی است و اعصاب که برای حس و حرکت اند و عروق آورده  
 که برای رسانیدن غذا مقرر اند و عروق مزاجین که برای نشو و نما و اوج مقرر اند و عظام که بمنزله ستون اند و ارواح  
 که حامل قوی و مرکب حیات اند و هر رنگ اثرش و انفس از رنگ سفالی خود راحت و امکان ستوده و عالم



نبرك شده بوسه نگاه . . . (بِئْتَدِىَ) (اخراجاً) یعنی و خواهد بر آورد و شمار از ان زمین بر آوردنی دیگر  
 هوای آن بر آوردنی کند  
 و در وجود شما ترقی ب  
 مستحق دیدار پرور و محار  
 چرا بمهر رنایک فرمود و یعیل کم را نماید  
 چرا ارشاد کرد که در هر اکافا . . . یک قسم . . . س و اخرج و و قسم اخرج اندانی و اخرج بعد از اید اع  
 برای احرار از اخرج اندانی مصدر روعی . . . کید ضرور شد و در ناکید انبتم اگر انبئاتا ارشاد می فرمودند معلوم باشد که رقی تعالی  
 با واسطه مردم را در زمین رویاند . . . مت زیرا که ناکید فعل بمصدر براتی دفع توهم نجوم و فصد غنیت اسناد  
 و اقطاع می باشد سال آنکه این افواج سازند است زیرا که ایشان از زمین بواسطه ربه اند اصل و لطفه ایشان از ان  
 حاصل گشته و ایشان با قسای عیبت صنع و افسای شہوت پدایشان خود را انداد و اگر محاطه شما گنار و در که این همه ترقبات  
 عالم طوی و عالم سفلی عام و نانی است همه اصناف جنس و احد را و نو را به ترقیات خاص محسب مراتب  
 عبادت و تقوی و اطاعت و عباد می گویم که هر چه از ترقیات خاصه به . . . عالم سفلی که در سبب شماست موجود  
 است (و الله جعل لكم الارض بساطاً) یعنی و خدای تعالی گردانید است برای شما زمین را فرش که بروی گشت  
 و سیر می کنید و بروی می نشینید . . . می خواهد التسلکوا منها ممسلاً و حذوا یعنی تار و آن شوید از ان زمین و در راه های  
 خراج و کثاره پس با و آنکه نام زمین کام یک بساط و اد یعنی راه مشرق و مغرب و بعضی را در سرب و بعضی  
 را در راه کوه و بعضی را در راه شهر و بعضی را در راه صحرا نشان میدهد پس و در هر راه ترقی و رفعت پیدا می کند و بمطالب  
 طالبه میرسد و در سخایه دانست که حضرت فوج از اندانی و اسم لا ترحون لله و قادر انما این آیت چهار بار نام میبود  
 خود را مظهر آورده و ضمیر ببار و در حال آنکه ضمیر هم که باری است می که در باری الله از با کر مود و خود و هم برای اشعار  
 بآنکه همان یک است که از اندانی است و در عرش و اذ انفس نا آفاق ترقی بخش شما بان است  
 به عظمی دارد که هیچ یک از افراد و اصناف عوالم منقسمه مشرحت بر آن مدام و در عبادت و طاعت و ادعراص  
 کردن کمال خسران و زیانکاری است و در مرتب این استقامات است لالات نامه دقیق معنی است و آن  
 آن است که آدم چون خواهد که بر دگی و عصمت دیگر برادر بادا و در خود نظر میکند که از آثار عظمت او بر من  
 چه ظهور فرموده است و حد خلقتهم اطوار اشاره به من نظر است و باز در این از سابق عظمت او را معنی است  
 و آنرا از رک می اند نایل می کند که از آثار عظمت او بر من صاحب عظمت دیگر به ظهور فرموده است اللهم قروا  
 کیف خلق الله سبع سموات طه اقل جعل القمر فیمن نور و انو جعل الشمس سراجاً اشاره بآن نظر است زیرا که  
 عظمت و مدنی و در دینی و در حشد گئی آسمان و مادی و آفتاب معلوم هر که در است باز در اصل و نماند ان خود نظر می کند  
 که از آثار عظمت و بزرگی او در آبا و اجداد و اسلاف من به ظهور کرده است و الله البتہ من الارض نباتا اشاره  
 بآن نظر است  
 ( کج )

بآن نظر است باز در دیگر متعلقات و خواستی و خواهش نور نظری کنید الاصحاح لکم الارض من تظن انکم انظر بآن نظر است  
 و چون حضرت نوح بعد از طی این مراتب و در دعوت و تقسیم کز باد و ازان منتهی گردید و بآن قوم خود مایوس شدند  
 و بجانب آسمان و عالی هتاک ایشان نمودند و فیلی از میان هتاک حالت  
 از صلاح ایشان بود باین طریق عرض نمودند که ( قَالَ نوح رَّبِّ اِنھُمْ عَصَوْنِی )  
 ایشان مانع من کردند پس کسی که توقع اطاعت از ایشان اصناما زیرا که  
 تحمل بود که و باصلاح آورده و رفته رفته اطاعت من نمودند لیکن ایشان بپس  
 ماند و ولدہ الاخصار ( یعنی و مانع شدند کسی که زیاده گوید است او را مال ) اولاد او مگر زیانکاری را زیرا که در حبس  
 مال و تکثیر او و آنگاه رفت و رفت از یاد و در کار خود و فکر ممانعت آخرت خود غافل شد و غیره گرایید خود را در شغل  
 شغلی جمع مال و با کثرتی مریدان پس اول اتباع اهل دول و ارباب کثرت او را نمودن مخالفت طریقه  
 من کردن است دوم کثرت مال و اولاد و اولاد و ثروت و ثواب است و ثواب اتباع و استیجاب امران و کار کردن است  
 زیرا که من ملکه سازم به نعمت من که مال و اولاد نداریم و از کثرت این بهره و بر میگیریم سیوم از اسباب کثرت مال  
 و کثرت اولاد و بهره و بر گیرید و کسی را باقی نماند پس نمودند که مال و اولاد خود آخرت خود را بر ما میدهند  
 بکلیش اتباع آن مالداران و تکثیر اولاد و ان میگردند که بس کثرت مال و کثرت اولاد آخرت را کسب میکنند که  
 در آن صورت اگر چه در اتباع مالداران و اولاد و اولاد و ان حبس مال و تکثیر اولاد ایشان را ببرد و ببرد و از راه حق و در  
 می افتادند اما مرکه آن مال جمع کرده و اولاد پرورده و او سبیل خود و ثواب اخروی می ساختند باز نزدیک بر او حق می شدند  
 و انتهای ایشان خوب باشد اگر چه این خوب نبود و انما العبرة بالآخر و انهم با وصف تابع شدن مخالفان من در ابطال  
 راه من سعی بلیغ می نمودند و بر عصیان و مخالفت محض اکتفا نمی کردند تا موقع اصلاح ایشان باشد زیرا که در تنبیس حسن  
 این راه تنبیح آن مضمونی عام فریب بار یک مرتبه اندازد و سگروا سگروا کجایان تا بعضی و مگر کردند مگر بی نهایت بر رگ که  
 زیاده از آن مگر نمی باشد زیرا که مگر می که کارگران با تنبیه ان و انکار زمین انسانی کنند سه قسم می باشد اول آنکه  
 در رسالت و در استحقاق رسالت آنها شبهات وارد میگردد چنانچه اگر کنند مگر و دیگر اقوام میگردند و این مگر  
 سهل است تا در کش سیاه آسمان است که معجزات قیود نموده اند و رسالت نموده شود و مگر آنکه در  
 در بویست حضرت حق تعالی که پیغمبران خود را با و مصلوب میسازند و فرستاده اند و بیگونا شبیهات پیدا کنند و خود را  
 مستقل بنظر خود و مستغنی از التجا بجانب او تعالی و از اینها وجوب اطاعت احکام او را از خود منقطع کنند چنانچه  
 فرعون میکرد گاهی میگفت که و ما رب العالمین و من انزل الیهم الامانی و انهم ما علمت لکم من آله غیری و این مگر از مکر  
 مخالف هم سهلتر است زیرا که انزل بویست او تعالی و ظهور و شدن از لعل رسالت رسولان است و هر که  
 ادنی بهره از عقل دارد و بویست او تعالی را اندک نمیشود که کرد و سیوم آنکه هم در بویست او تعالی را سه نام دارند و هم  
 رسالت رسول صلعم را سه نام دارند و بگویند که ما و بیکه بر رسولان داده اند و این ترغیب و ترهیب عوام و دنیا بین



اراد و ابدان و الهی فیضان سال : ۱۰۰ است اما بدقیقه شناسان و واقفان حقائق اشیا را احتیاج  
مانند مانت خدایه بید

۲۰۱- متوجه شد

۲۰۲- می شناسد زیرا، داند شناخت و مولای زیر آیه انظر و مولای

مردمان نظر اعمان و قبیله و اس نفع کنیز اشبه انواع - مراست

اس کے ذہنی ترین نمونہ کی نسبت کہ میں نے

رہے وہ در میں سے گھر کو نکالے ہوئے

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

[illegible]

بہت لوج رہتا ہے، ٹکٹ گھرانے میں کہ عداوت در اولوں میں ہو۔ ایسے ملکہ روی کہہ اور وہ کہ ما

سید اربابان مستقرند و در مسیر و جوار کما در کربها و نور فرموده

بہارِ نبویؐ - نورِ اوی - ربیبہ - بی بی خواں دوراودہ - سن ۱۰۰۰ - ج ۱ - گزلیہ آلِ مہر

وہ کہیں کہیں ہوتا ہے۔ اس لیے کہ اس میں ایک ہی چیز ہے۔ اس لیے کہ اس میں ایک ہی چیز ہے۔ اس لیے کہ اس میں ایک ہی چیز ہے۔

۴۰۰ رتبه اعلا و انتدراج می آید و اس کار به پیش ناما و دست و پا و سال و در هر فرد دیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سے (تذکرہ) بہرہ مند، اور یہ عبادت نظام اور اگر اس صاحبزادہ کیست و کردار سے دلچسپی ہو تو

و رَأَيْتُ دُرَّيَاتِهَا جَمْعًا زَيْتُونًا مَعْنَى مَعْدِنًا وَان سَبِيلَ الْاُكْرَسَةِ حَبْدُو سَبِيلُهَا اُرِيدَ مَدَنُهَا وَفِي هَذِهِ

گہا اشتیاقاً شباً و در ہر روز دعا اے پس نہ کی جہد و تہا سے راہم خواہ آمد و یل این تبس آں امت

[illegible]

برآمد. و چون خود را به عدت نیامیت کرد، و در راه پادشاه را

[illegible]

در این کتاب و سایر کتب قدیم که در این باب نوشته شده است، به عنوان یک فصل جداگانه از کلیات فقهی و اصولی، به بررسی و تحلیل این موضوع پرداخته می‌شود.

درین حالت که در مورد بهر قسم است تا قدری آلوده و آلوده و در عالم است. پیش از آنکه در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ (١)

و بعد از آنکه در این مباحث و معانی و به تفکرات و کورین تمام شود (اولاً)

منی و هرگز نه. این مواد صورتهای مرآت صانع را در بطن این مرآت ایشا نشان. اطرفی احد است و انفع شده.

بنابر آنکه میانه نمودن و ماحت و سبب فو و کم آن بجای مرقطه و ماحت این صورهای ایشان از سنگ

برنج و گندم . و سارسم حاکی آن غلی می شود و شبان سارسم و سبجو دبت پیدانی گفته پس گفته اید ما سبجو دبت

وَدَا) یعنی در آنکه مظهر محبت ذاب به آئینه محبت و آن محبت سبب ظهور و عالم احسن چنانچه در احسن ان اعرف



[illegible]

[illegible]





ناسپاس را حال آنکه به بسیاری از کافران نیک نختان را می زایند مثل پدر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیہ السلام که مثل حضرت ابراهیم سید انبیا و از اید و مرتبه طاعت آتشی ایشان را حاصل شد پس این عرض ایشان بظاهر مخالفت واقع بشود و در جواب این شبهه منصرین و اختلاف است علمی ظاهر گویند که حضرت نوح را بطریق و حق از حال قوم خود متبیین شد در آن خبر از کافری پیدا نخواهد شد پس این یکم حاصل بنوم ایشان است نه عام هر کافر را و بعضی از ایشان گویند که حق تعالی قبل از آمدن طوفان بایشان وحی کرده بود که ای دلدار یؤمن من قومک الا من قد امن د ازین قبیله حصر ایشان استنباط فرموده بود و نه که حالا هر که از قوم من پیدا خواهد شد کافر خواهد بود زیرا که اولاد قوم نوح اهل قوم است ازین جهت ایشان با یقین این شرط و جزا را در جناب آتشی عرض نمودند و موفیه گویند که حضرت نوح را درین دعای غایب ننگدلی و استیلائی غضب آتشی نطفه نال طاری شد و موافق ظاهر حال حکم فرموده که نطفه که از نفس خدیه مجبومیه پیدا شود بدین آتس نفس مظلمه آتس تربیت پذیرد و البته مستعد قبول نفس حاشیه خواهد بود مثل بدن و له که در صفت موافق بدن و اله بهمانه مثل مستعد که در نوع کمال موافق شایع خواهد باشد و لهذا گفته اند که الولاد فی الرحمه حائیه مثل الولاد فی الرحمه و الله بهمانه پس این عرض ایشان زلت حال انسان بود چنانچه مثل بطن از حضرت موسی زلت جمعی حضرت موسی بود و در عجم و رتبه این عرض ایشان را بکنیز بر ایشان که کعبان بود متنه ساخته و خبردار گردند چنانچه حضرت موسی در او رتبه مادران و یا نطفه نمازعت و و ثریک در گوشتان منته فرموده و خبردار گردند و تخمین این تمام آن است که حال غایب باطن و الدین مانده شده در نفس از او سریت میکند اما حال بحر حال پس لازم نیست که در او سرایت کند و لهذا گفته اند که اولاد صریح لایله نبی او ابرکت پوشیده باطن به راسته چون این فرق منبوج شد پس مانده دانست که در بعضی اوقات کافران و صافی نظرت میبایند و بحسب سیم طری اصلی پاک و اگر باطن مر ظاهر او حادث تمام و وسیع بدین احوال باشد و ظاهر بدن ایشان نیز در این احوال باطن او از آفت عالم است و رونی اولاد ایشان در انزالت و ابریه ایدامه شود مثل حضرت ابراهیم از آرزو و جزو حیرت روح نبات به ارسال که عرصه دوره را از است و فربان در آن میگذرد و احوال قوم خود را و در بار ایشان را و انحراف فرموده بودند و در معانت استعدا و باطن و قوفی نام داشتند باینکه منبوج فرموده بودند و رتبه آهنگ را استعدا و باطن به سلامت مانده و حالت ظاهری مانده در باطن هر چه مستولی گشته و اصرار ایشان را که محض بقایه آهنگ است و هم قوم نیست این شرط و جزا را باقطع مانده قلیب منبوج و این قلیب مقبول جناب آتشی گشت و بر آن عتانی شد و بدین که ان از حیرت روح پس منافی این قلیب نبست نا آن را بر تئیه و حجاب حمل توان کرد و از آنکه ای سرتو لید و رفیع انوار است و حجاب است ساخته اند و اصل که ابا کافر و ظفر را چه از نیک نختان زیرا که آن متولد بشوند و باب نختان به متولد می شوند پس یکی به اولاد نامی بعضی دیگر معارض شده و علت و وجوب انوار آتس می گردد و عید است که در وقت تولد کعبان به نیست قلیب به نفس زلات و ترک اولی در باطن حضرت نوح

جا گرفته باشد و کنگان حامل آن سرگردیده و معین استند اذ فاسد ما در او را که کافیه منافقه بود نیز را فساد استند او  
اد و دخی تمام است لازم نیست که فساد استند اذ کنگان را بحضرت نوح نسبت کرده شود بالجمله غیر از کافیه فاعرا  
نژائیدن و کافیه فاعرا از ائیدن با هم فرق بسیار دارد و اشات یکی نفی دیگری نهی است و عتاب صورت بد و  
(سورة الجن) الکی است بایست و نیست آیت است و درجه و بطریق و یا سورة نوح و یا توبه  
آنست که در سورة بقره مذکور است که کافران مکه آن حسنه را عدم ما وصف که ل قرب اسب و وقت  
بر احوال آن جناب و اخلاق که بد آن مانی فتاب نشناختند و مجنون گفتند و در سورة مائده مذکور است که آن  
است تیا با وجود ادعای عقل و دانش قرآن نمیدرگاهان قول شاعر محلی قول که این افسوس است که میگویند اصلا  
بحقیقت حال بی نمی بردند که این کلام معجز نظام حیات و از کمال است و متعصبا از آمدن آن در زمین و زمین که ام  
چیز است تا آنکه در سورة معارج صریح گفتند و ایشان را اندک و فرمودند که از راه کمال همین است  
عذاب میکنند و در سورة نوح برای تسلی آن حضرت هم قصه دعوت بالغه حضرت نوح در مدینه و از مال قوم  
خو را با انواع مرغی و ترغیب و تمایز و درین کسر سی و جهاد و اباقصی الغایت و ساعد و در سر آن قوم  
بر کفر خود ترک نکردن تقابله بران خود مفصل بیان فرموده و سالادین سوره ارشاد میشود که قدرتی قدرت انبی سبین  
و بدان که مقلب القلوب و بادی حقیقی او است قوم توبه و این اطلاع بر احوال توبه و وصف قرب اسب و جنسیت  
ولایت دانی عرب است و استعداده و قدرت اعجاز قرآن بادی مایل از غده و گمراه اند و لغت میکند و قوم  
حضرت نوح ما وصف این دعوت بالغه طویل و اتحاد جنسی که آدمی بود و نه جن و عقل بتسبی داشتند و حسن  
و فتح ایمان و کثرت را یک می توانستند نه میسر اصلا بر سر راه نیامد بلکه روز بروز در گمراهی و در تیریدن و از جاده حق  
میگرایند و نه از جن که هم جنس تواند و نه تغییر بشری را نیک می فهمیدند و نه در نسبت توریسید  
تا سبر معانی قرآن بر و ایشان بیان مانی و شرح و بسط مذامیس آنرا برایشان التالیی را که شش را در چنان آیت  
قرآن را از توشینده بر قدر لرزیده بدایت شدند و در رنگ معتقد قرآن مجید گشتند و بحر و سندان آن ایمان  
آوردند و از تنبیه بر رنج و قوم خود یبارگی منحرف گردیدند و حسن ایمان و قبح کفر را از حسن و جهلش قوم  
خو یار که اند و استدلال عجیب بر صحت نبوت توبه آورده و مفاسدی را که در جبلت جیدان است از  
نخوت و تبا و اصرار و اباح بر سخن خود و اعتماد بر گریختن و معنی شدن همه را از خود دور کردند و اقرار نمودند  
بآنکه لن نعوز الله فی الارض و لن نعجزه هربا قرار کردند که ما اصلا علم غیب نداریم لاندری انشرا یدلیمین  
فی الارض ام ارا دهم ربهم رشدا و از خود ستانی و تر بفت و تهمین قوم خود دست بردار شدند و گفته که  
منا الصالحون و منادون ذلک کذا طرائق قد داد و آل اهل ایران و اهل کفر را در یافتن پس چنان بدایت  
الکلی متوجه اصلاح کس میشود همه موانع یک قلم مرتفع میشوند و از موانع قالیته فراهم می آید و چون از این طرف  
توجه بدایت نمی فرماید عقل و دانش جنسیت و قرابت و ستاد و محبت مرشد و استاذ و مول صحبت





تذیل اثبات الشیء نیست بلکه از قبیل اثبات الشیء علی فرض نقیضه است که در باب اثبات مطالب  
و دعای از ان قوی تر هیچ مسلک نمی شود و تقریب این اثبات آن است که مانند مکمل هر مریسم که این  
مورد که در ان از زبان صانع اقرار نموده و تصدیق نماید اکنون بودن مستدل است یا از کلام شریف است یا از  
کلام عین است اگر از کلام عین است پس بدعا ثابت شد که چنان اقرار بمجموع و این کلام این است  
و استعدا اگر از کلام آیهی است پس بدعا ثابت شد که هم خود کلام آیهی شود و هم در ان نقل شود و اما در ان  
صادق گشت و این احتمال که در قرآن کلام در باشد این مورد کلام بشر از اصل مثل است زیرا که در ان  
مورد هم از ان ممکن نیست متعین احد اند که این اند که کورین و هی کل من هذا المقصود و وجود آنکه در ان نیست  
آنست که در ان بیان آسمان میسر شد و از ان طریق زوی و غاموس اخبار حوادث آید و اگر در ان زمین مقرر  
میست و در مجموع و محال است مالمکه در ان مذکور است که این گشت شبیه مهر آمده و در ان بیان الاهی که اندک  
آنها میان میزند غیب الی بیان شود پس ستمش نماید و در ان بیان که همه در ان شهادت بیان بودند  
بر صد و شصت آنها در ان و در ان بی پایه و چون آنحضرت عام معوض شد این کار خانه بر هم شد و چنان را از بر آمدن  
بر آسمان میفرمودند و در ان ابا شعلای آتشین زمین که در ان بیان را بر اند و آمدن مدینه و مرض از ان احتیاط  
و چون که در ان و در ان قرآن مانده و در ان طلب معارضه آن نموده آید و اصل زمین از معارضه ان عارض  
شد و چنین کند که کلام آیهی است مالمکه کسی از چنان بعضی آیات قرآنی را از زبان مالمکه است العزّه که در ان  
دنیا حمل نزد قرآن و در ان کلامی از کلامها را مانند و این که در ان در مقابل این خبر آن آیات را انهم مذکور و در ان کلام  
استباه حاصل گردد که در ان قرآن ممکن شد پس کلام آیهی بودش یقیناً ثابت گشت و در ان خبر عام بود  
نمایان را چه به سوی آسمان معوض ۱۶ بسوی چنان بی معوض بود و در انهایه طلب معارضه قرآن منظور تا عارضه  
اقرار بکلام آیهی بود و در ان صورت بر آمدن ایشان بر آسمان و استمرار بعضی آیات قرآنی از زبان مالمکه ایشان از  
و در ان معارضه امر نمی شد مالمکه در ان آیهی تقاضا فرمود که در ان دل قرآن که بیست و سه حال است این کار راه بالکلیه  
موقوف گردد و در ان چنانچه کائنات عرب از ان ای آن مدت معطل شد ۱۶ و در ان شکایت می نمودند که چنان حالایج امری  
میشد با من آمد و چنان بی در جبر بود که مالمکه انقلاب منظور است که ما را بر آسمان رفتن میدهد چون این قرآن  
حمید را است یا ندیتین کرد که این همه برای حفظ این کلام از صورت معارضه بود و این است که در انیت قرآن بمعوض  
قرآن و اما در ان معارضه است که در عرف رائج است و تحریر آن مرقعات و اشتمالی باین وضع میتوان کرد که در ان  
چنان از استمرار کلام آسمانی اگر سایر حفظ کلام مالمکه می ۱۶ می یابیم که در ان قرآن هم باشد پس  
بیست الی این محافظت قرآن از امکان صورت معارضه امده بل در ان فیمنون هذا السلام محفوظان عن المعارضه  
و کذلک محفوظ عن المعارضه معجز فیمنون معجز از المعجز لا یکنون الانعلا آیهی یحق علی ید الضاد فیمنون کلاماً آیهی  
القی علی الصانع و هو المدعی و در انجا به و است که پیدا کردن جامه در ان بر در عالم نظر بحکمت فرود شد زیرا که اگر بنا بر

[illegible]





سه مردوار بودند عید یا لیل و صبح و غروب آن هر سه کس با آنحضرت هم ساوگ بدگر دند. از شهر خود بر آوردند  
 باز آن حضرت هم بهین داجه سمت صوق عکانه شریف بر دند و آن صوق با آن آفرینی بود. از پیله و هر که مردم  
 از مردیار و اطراف برای تجارت و بیع و ثمر از بیستم شوال ماه هم ای نغده در آن جتمع میایدند. را نشن راه  
 در مقام نغده منزل فرمودند. هم صبح به نماز صبح ببادان خود مشغول شدند و بجهت نغده آمدند. درین بین  
 نه کس از حیایان شهر نصیبین و از فرق تنو الشبسان که عمدترین قبائل آن است و در آن مقام گد رگزدند و کیشان  
 باین تفریب بود که چون حیایان را از خر آسمان منع شد و درین شب بر آنها شروع گشت با هم و درین شب شروع  
 نمودند که چه باعث است که ما را از خر آسمان منع کرد. اندر آسمان بر آمدن می دهند ما هم چنین فرار یافت که  
 در مشرق و مغرب زمین بنامیده به سید که چه چیز در زمین پدید آمده است که باعث این منع گردیده تا گد همکس شوند و رگ  
 آن چرنیل آریسم این شامعه بر برای دانش این امر. سمت تمامه افتاد بودند. قرآن را از زبان آن حضرت هم شنیدند  
 و یقین کردند که این کلام مدبر من الله باعث این منع و چوکیداری است. کسی این کلام از آسمان و درین  
 یار دوی محلی نرماند. در آنکه تمام مراتب آن حضرت هم را شنیدند بنوم خود رجوع کرده از سر امر آید مشاهده  
 و همین جماعه زوجه نام حی مرار و در عمر و ما به نمر و در بود. و قصه این مرد و در کتب سید نه که در باعث است از آن  
 بد لذت ایشان بود. کس از آنان نمیبین و نه اتباع. افواج خود را می دیدن آن حضرت هم و شنیدن قرآن  
 فسد کرده زوجه پیش از رسیدن به دو آن حضرت هم را خبردار کرد که حیایان سار را می دیدن شده و شنیدن  
 قرآن. آینه هر وقت در هر سر دماند سار شود آن حضرت هم فرمودند که بیرون شهر است شب رواج  
 شعب الیون که دره کو بی راج متصل شده و نه منجم است. بیع شود تمام شهر را از بدن آنها سول و خوف لایق  
 نشود بعد از ز عشاء. اسب سوار در انمراه گرفته روانه شد بدجول و مدد که بموم حیایان بسیار است. دست  
 اشتباک دیدار آن حضرت هم از دحام می باشد حد اسب سوار. رایون آن دره استاده فرمودند. اگر ایشان  
 دانه خطی کشید و فرمودند که اریس و امه برون. و ما است این تا کشی عبد اسب سوار. در میدید  
 که بعضی از آنها مثل کرگسان قوی بیستیل. معنی از آنها مثل زط بعضی فرزجحت که مثل اصره می باشد مرد پا  
 برهنه سر عورت را پیاده سید به شد. و رنگ بدن آنها سبب و سویی سر. و بعضی آنها جال  
 و بعضی با شکال دیگر بر آن حضرت هم بموم مبارک. و تا صبح آن حضرت هم مشغول صایه و بختین  
 آنها ماندند و چون آن حضرت را هم عرس کردند که ما را اطربین برکت شده است فرمودند آن حضرت هم  
 فرمودند که من شمارا تو شمه میدهم که تا بعد س و انما بعد بطن که در شمایید و رجا استخوان خالی  
 یا بشک شترو و زگو سفند مار و لث که و کاو میشش افند و ما شدت را صق نعل و طای من. ران لانی و در رتن خواهد  
 بخشید زیاده از آنچه سابق از ماکولات و مسترو مات و اسید. و بعضی روایات انگشت را نمر آنها عبادت فرمودند  
 حیایان عرس کردند که بار سول الله آدمیان این چرخ را آگند می کند فرموده که آد میان را معی خواهم بر. که این چرخ









طریق دود میخوردند و در صورتی که شیهه که تمام تنهاش در گلو و گودنه و بان و ... رفته بود و در ...  
و غیر اینها میگذرا بیدند و سوم ... معرفت ... آید و ایشان را ... و ...  
پری خوانی میگوید که ... و ... و ... و ... و ... و ...  
در ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
میگوید که ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
کردم ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
زد و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
فی ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
چنان دانستند که ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
تبعاً ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
که ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
بنا ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
نکته ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
پا ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
نکته ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
پا ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
این نوع است و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
یا در ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
همراه ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
کدام ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
اصول ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
معالیه ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
ماده ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
چنان ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
این ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...  
بر ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

فواظهري نماند و شرک در حق بیگانه اند و این مرض عصب جمیع طوائف بنی آدم را لاحق است چنانکه در این امت  
 هر شیوع تمام پیدا کرده و کثیر الرواج گشته و العیاذ بالله من ذلك و نیز جنیان در بیان سبب دوام این معالیه  
 انس و جن که آدمیان از عود و استعانت و رجوع به جنیان باز نمی آمدند حال آنکه میدانستند که ملامت بندگان خدا نیمی  
 مارا و رجوع و التماس باید که به ایشان خود و جنیان از اغوا و گمراه کردن و دعوی الوهیت و نخوت و تکبر  
 دست بردار نمی شدند و نمی فهمیدند که بندگان پاک خدا و اگر با هم معاشرت نمایند نخواهد بود مگر با عانت خاوند و مدد او  
 و عانت او پس در جای رشتن گرفتن و نخوت و تکبر که این است و خود را مستقل گمان بردن و نزدیک خاوند  
 انگاشتن که کردند (وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا) یعنی آنکه گمان کردند آدمیان (كَمَا ظَنَنْتُمْ) یعنی چنانچه شما گمان کردید ای  
 حیان (إِن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا) یعنی که بخواند زنده کند خدای تعالی هیچ یک را از جن و انس برای اجرای  
 اعمال و باز پرس حرکات و سکناات پس آدمیان خواستند که برگزیده حاجت روائی خود باید کرد و در زندگی دنیا  
 دین بلبات و کسب لذت و تمتعات باید نمود گوشت و کباب را از جنیان خواستند که جاه و منصب  
 مشکل کشائی و نام و نشان پیدا نماید و گوشت و گوشتی نزلت و رکاب خاوند را درم آید زیرا که از جانب خاوند باز  
 پرسشی و خوئی و ترسی نیست و به جنیان و راضیات آنکه این قرآن کلام منزل از آسمان است کلام سفلی  
 نیست که آدمی با حق آن را تامل کرده باشد ذکر کرده (وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ) یعنی و ما این در مقبل آسمان رسیدیم  
 که گویا در صحت رسالتیم تا آسمان چون مار از بر آمدن بر آسمان منع شد و خواستیم که از راه دیگر سوای راههای  
 منع دین مالا ای آسمان رویم و حنیف حال معلوم کنیم که باعث این نشد و چست (فَوَحَّيْنَا هَآءِ الْمَلَأَتِ) یعنی پس  
 ما و آن آسمان را که بر کرده شد است و در هر راه در آمد او معین گردانیده اند (حَرَّسْنَا شِدَادًا) یعنی نگاهبانان  
 و چون که امر آن سخت از جنس فرشتگان و درشت قوی که اصلاً ما را مقادمت آنها ممکن نیست و معیند ایا فقیه و در هر  
 راه آسمان (وَشَجَّاءً) یعنی و ششمنای دونه آتش را که آن چو کید اران بر ما میرسد و ما را بآن شعلهها منع موزانند  
 صحران را بری بر سبب که آنها شهاب در جای بابت فعل از نزول قرآن هم بود زهری گفت که آری بود لیکن  
 باین کثرت و شدت نبود که وقت بعثت و نزول قرآن شد و برای فوائد و اغراض دیگر بود و در آن وقت برای راندن  
 شیاطین و جن گردید و نیز جنیان برای تخریب این استدلال و ابطال این احتمال که شاید زیادتی مراست  
 آسمان برای محافظت بر دیگر مانند برای محافظت جسس شخصی و کلام یا اگر برای محافظت جنس سخن  
 و کلام باشد شد آن سخن و کلام ملائکه باشد که با خود در تدبیر معات قرار دهند یا برای محافظت کلام آبی ذکر  
 کردند (وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ) یعنی آنکه ما می نشستیم از قدیم در آسمان در جای معین که متصل مجامع  
 لایق و محال است ایشان به و برای شنیدن کلام آنها پس چری دیگر را از آسمان وزید و نمی آوردیم تا محافظت  
 آن بر از مظلوم و غیر از کلام و کلام ملائکه و آگاهی از محافظت نمی کردیم باین شدت و سختی چنانچه حال هم کلام ملائکه با  
 اندر بر آسمان می آوریم اما ما را از شنیدن کلام بر آسمان منع میکنند (فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ) یعنی هر که گوشه می زند





[illegible]

اطلاع بر اخبار عالم و بعد از و از م نشه جنبه است و هم چنین قدرت بر اعمال شاق و تاثیرات خارج از مقدور  
 بسرد بر هم کردن بدن انسانی و روح انسانی اثر رانی به بی و القای و ماوس از لوازم خلقت حیوان است اگر این  
 مرد و تربیت عالم و عمل را از آنها سلب میکرد و از صلاح جن از نشه جنبه لازم می آمد و عزل از خدمت سفارت  
 و و کالت این صلح را نقض می نمود اما که فرض از عزل همین است که دیگر طوائف نمی آید به ایشان رجوع نیارند  
 و از ایشان استقامت و استعظام بدند گو آنها قدر اباطام و اعانت داشته باشند و معجزات الطال این کارگاه  
 و عزل ایشان از خدمت خبی کارگر شد که لکوک از آدمیان از نزد عل و تلبیس ایشان وانی یافتند گو بعضی از ایشان  
 به سوزن هم در آن و در طم گر دنا را اند زیر اگر بد است هر روز از افرادی آدمی نه منظور است و نه مقتضای حکمت و نیز  
 جبار و در هر وقت اقتیاد خود این کلام آتی را به بحر ششید و با وجود عزل قوم خود را از خدمت عده سبب این  
 که می آید از این کلام نکر دن و ماوی را در نه لکت و سبب درون چنانچه مقتضای طبیعت هر ملاقای غیر معهود است  
 از جن و آتی اگر که ده از او استا طمف ایعی و آنکه ما که کما کریم که اگر عربین کما ایمان نیاریم دین به طاعت پر و بحر  
 خود ایم و عزل خود از این خدمت نشه بسم الله پر و دیگر ما بر ما عشم گیر و در مو خذ که کند و در او صد و صد  
 گمان غالب ایمان این استعرا لایقی لایقی هر که را از این قیاس که در در ربیب به سفاد و نندن شدن و در  
 مکنات نامیده و سبب این اسوده عاری کوی کوی و سبب شگ و پنج حرام خوان و موکلان را باین طریق بحر می کنیم و  
 یزانی تعجز هر یعنی هر که نا بر نخواهیم کرد او را سبب گر و در جی و او چنانچه در وقت می شهب فرشتا  
 را بسبب عت هر یک عا عری کنیم و جیان لفظظن را در بنام و جو دانکه هم نین لازم است اران جهت آوردند  
 که در سبب کلام اند و قبول از کلام آتی از عزل و ندمت نامت نشه سبب هم کنایست می کند حاجت  
 به یقین بازم نیست چنانچه در معاملات مخلوقات فیما بینهم سر همین رائج است که چون ظن غالب مجروح و  
 از مقام دست کسی بهم میرساند تن طاعت میدهند و منظر حصول تنیس جازم نمی ماند و اگر در سطل شود وقت  
 ما برود و اگر که گذر و در حای آنکه در نه نمایقین جازم هم هست و لهذا ایمان و کرد و ده اید (وَأَنَّا لَمَّا سَعِدْنَا أَلْهَدْنَا أَمَانِيَهُ)   
 یعنی آنکه هرگاه شبیهیم ماسخن بدایت را درین قرآن ما مامولت ایمان آوردیم بآن زیرا که بعد از شنیدن اگر احوال  
 و تاثیر بیکر دیم خوف غصب آتی و اشیر و از عهد و غضب او بر آمدن می توانیم و اگر قوم ما را بگویند که هر چند  
 شهب و هر عت ایمان از خوف محشم حد که مظلوم و متوقع بود وانی با فید لیکن نقد و نیت شمار انفسان نه و نیاز و فتوح که از  
 آدمیان بدست می آید و در رشوت و کالت خود بشه میدادند حاصل شد و نیز کالت و بجزرستی عیذر بشه لایحق گشت  
 که این قسم نیت عهد و از شه موقوف کرد و دشو و ر بحال کناندن آن دست و پانز وید و سکوت کرده  
 نشه کونیم ما از این جزانی ترسم زیرا که ایمان از این همه چیزها ما را مامون ساخت (فَمَنْ يَتُوبْ مِنْ بَرِّهِ فَلَا يَحَافُ   
 قَبْعًا وَلَا رَهْقًا) یعنی پس هر که ایمان آورد و دیگر در ده و او الله نمی ترسد از نقصان مال و نه از کالت و بجزرستی  
 و نقصان آور و زیرا که حق تعالی هر کت این ایمان و در دل آن نقصان بوجود و دیگر توفیر اموال و تضعیف نواب  
 می فرماید

می فرماید و در بذل آن ذلت و سحر می بود و دیگر عزت و جاه ابدی قی بخشد و در حق و راستی عیب لحوق  
ذلت را گویند که تمام آدمی را می پوشد بمنزله جامه بنامی در آست دیگر فرموده اند و ترهفتم دلت زهر جیان و در مقام  
تعب از ایمان نیار و در تمام فرزند خود درین قرآن باد خود این باعث قویه و این خوف از موافق داند و توانا که بیج  
و به از دست او رانی و خلاصی ممکن نیست. کر کرده اند (وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ) یعنی <sup>۱</sup> رزمه و بعضی منقاد شوند مکن به  
حکم الهی اند و عزت خود و افسوس خدمت عده راضی شده تن با طاعت خاوند خود داد ... سپاس او که داشته اند و برین  
کلام ایمان آورند و از معامله که با او بیان داشتند دست بردار شدند بلکه یاد از ای خود آدمیان را بر سرل خود  
افزین خدمت از راه کمال انصاف نبراده و در محض و پیغمبر زلمن هم ظاهر شدند و انبیاء او را لازم شمرند و بیشتر  
افراد بیان که در جزیره عرب سکونت داشتند بهمین ویر و اختیار نمودند و قصص بی شمار لطیف توانا از آنها  
درین باب منقول است از آنکه از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی و صحیح بخاری و غیره روایت  
آمده که روزی من نزد خان خود حاضر بودم ما نده شخص گویا برای ناریان آورده و در آنج کرد از شکم  
بک ... آوری نیست که مانند آن گاهی شنیده بودم سموم با هر خاص و عام شد که میگفت یا ... امر نصیح  
رجل بصیح یقول لا اله الا الله یعنی ای مرد تن ای پیش آمده است که در این مطلب این است مردن یاد از یاد  
مگوید که لا اله الا الله حضرت امیر المومنین می باید که مردم بشنید این آواز گریخته و نر نمودند و من با نا باست  
ماندم تا دقت این آواز معلوم کنم بار دیگر همین آواز شنیدم و در هر سوم نر شنیدم و در هر چفت ماندم تا آنکه  
مردمان خبر رسانند که این جایی نمیری پیدا شده است مردم را که لا اله الا الله تلقین می کند و همین قسم  
واقع از پیری دیگر بخاطر روایت کرده است که من یکبار ماده گوی را در آنه می مردم نگاه آوازی شنیدم  
که یا الذریع قول بصیح ان لا اله الا الله بن بشیر که رسیدم شنیدم که در این جایی نمیری مبعوث  
شده است که این کلمه میخواهد و بی هقی از موادین رب روایت می کند که مراد از جا بیست آشنائی او از جیان  
که اخبار آید بمن می رسانند و من مردم می گفتم و باین خرب بزرگ و توح بسیار بمن می رسید و اخبار او همه مطابق  
می بر آمد و ناگاه شبی در خواب بودم که آن صی آمد گفت بر خیز و فهم و عقل کن اگر ترا شعوری هست پیغمبری  
از لوی بن غالب پیدا شده است با این چند بیت خواند

- |                             |   |
|-----------------------------|---|
| * عجبیت لیجن زار جاسه ... * | یعنی تعجب میکنم من از حال بنیان سطراب آنها        |
| * و شد هن العیس با حلاسه *  | یعنی ... بس ایشان زمین را بر شتران تا سفر کند     |
| * تحوی الی مکه بغی الهدی *  | یعنی من روزه بسوی مکه و طاعت میکنند هدایت را      |
| * مامو منوها مثل ار جاسه *  | یعنی بسند مومنین جیان مانده ناپاک آنها            |
| * فادهض الی صفوت من هاشم *  | یعنی و بهم : خیر سوی شخصی برگزیده از بنی هاشم     |
| * واسم بعینیک الی راسه *    | یعنی و بلند کن هر دو چشم خود را بسوی مراد آن قبله |

\* بیت \*



من بشیدن این ایستاده شدیم و در شب دو نوبت پیش از آنکه شب دوم بر زمینین قسم آمده مراد از ذاب بعد از کرد و زمینین قسم ایستاد خواند در وقت باز شب سوم بر زمینین قسم آمد و چون سه شب متوال از این اتفاق افتاد و دل زمین حبس اسلام پیدا شد، نسوی مکہ روانه شد تا آنکه بخود آید، حضرت عم رسیم و بحر و بن فرمودند که حبابان! من قارب بمواشتم که چیرہ را این جا آورد و استغفرم که رسول الله من شری در مدح شما گفته ام او ای من سیر را این بیند شبید فرمودند بخوابید و در شب بعد از آن حضرت عم داور و خواہ کہ آخرش این بیت است

\* بیت \*

\* و کن لی شفیعا ہوم لاد و سفاعہ \* \* ہواک بمعنی عن ہواد بن قارب \*

و نیز نبی و دایست کرد و است کہ مازن طائی در ملک جموں بخدمت بنان مقرب بود از حمید بنان بنی ہوا کہ اورا تا جرمی گفتند مازن مگر یک کہ من برای آن بیت روزی بہر ادا می نمودم تا گاہ آوارن از شکم ست سموع ند کہ می گفت \* بیت \*

یا مارت قبل \* الی قبل \* یعنی ای مازن بیاسوی من

\* تسبیح مالا یجمل \* ہدائے رسل \* خابشوی آنچه اورا نتوان در حجل گداشت

\* ہجاء سخی . نزل ، فاسن بہ کی تعدل \* یعنی پس ایمان آریا و نا انارہ گبری

\* عن حر نار تشعل \* و مردھا با المجدل \* یعنی از کہ ہر آشی کہ شعلہ میرد کہ افروختن آتش سنگناہا است . بجای ہیمہ ہاں می گوید کہ من از بن آواز ہاست نخر شب شام و بار و بگریک : یجاد نمودم آواز دیگر و اصغر تر شیدم تا میہ گشت

\* بیت \* \* یا مارت اسمع تسر \* یعنی ای مارت سوز خوش شوی

\* جرتہ ردی شر \* یعنی خیر ظاہر شد و بہمان شدی

\* نعمت نجی من مضر \*

\* بد بنی اللہ ! خبر \*

\* فلاح نیتا من حجر \* یعنی پس بگذر از ہر را کہ ماز بسنگ ترا شیدہ اند \*

\* نسلم من حر مقرر \* تا سلامت مان از سورش دو کوخ

مازن گوید کہ از نوبت در تلاش جرایب سنجہ عم کہ از نثر معوث شدہ است ساعی ہوا ، م تا آنکہ قافلہ از حجاز وارد شد از ایشان پرسیدم کہ در اینجا خبر چیست گفتہ کہ در ناک نہامہ شمشیر پیدا شدہ است کہ اورا احمد عم گوید و خود را داعی الی اللہ می ناید است تم کہ قبیر ان آواز زمین است سواری و اسباب سبب آمادہ کردہ نسوی مکہ روانہ شدیم بحر و دہن آنحضرت عم دل من بابل باسلام شد و اسلام آورد و فرمودند دیگر مطالبی کہ داری بگو عرض کردم کہ یا رسول اللہ ما علم ہم مطلب دارم اول آنکہ من مدہ ما شایم شوق مرود و مرا میر و نراب نوشی و زنگہ بازی بسیار دارم دوم آنکہ اولاد ار م شتاق دارم سوم آنکہ در ملک ما مخط سخط واقع شدہ از شما دعایتخواہم درین ہر مطلب فرمودند کہ بار خدا یا در بابل مرود و مرا برادرانوفین قرأت قرآن بدہ و دزد بدل زنان حرام ران حلال بدہ و اورا جواد نرم نصیب کس و اولاد نیز نہایت فرا

مازن گوید که خدای تعالی همه این چیزها را از من دور کرد و ملک ما آباد و عمر من بر شد و چهار روز پیش من در حله نکاح من در آمدند و حبان بن مازن فرزند قابل مرا عطا شد و امام احمد از جابر بن عبد الله ابو نعیم از ضمیره رضی الله عنه روایت کرده اند و سہقی از حضرت امام زین العابدین رضی الله عنہما قصه را آورده که اول خبر آن حضرت رسیدم که در کربله رسید باین تشریف بود که زنی از اهل مدینه باشد و من از جنان عشق داشت آن جناب و آن زن می آمد و غالباً بصورت باور می برد و دیوای آمد و من نشستم و چون خلوت بین نمودم در شکل آن می میکردم و آن زن صحبت پیدا داشت ناگاه آمدن او چند روز موقوف شد و بعد مدت بشکل جانوری و دیوار آمد و نشست آن زن گفت بیچاره شده بود که تا این مدت نیامدی علت حالا از تو رخصت است تو بیخ آمدن ما در زیر اگر در کعبه پیغمبری پیدا شده است که ما زمار احوال موده و حضرت امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه مانند این قصه که در شام دیده بودند و روایت کرده اند پیانجه ابو نعیم از ایشان نقل کرده است که ما باری در حد و شام بودیم و در آن حد و زنی کاهنه بود که در بین من شرفی داشت امام برای ملاقات او رفتیم و از قاتل سفر خود پرسیدیم او گفت که حالا مرا هیچ سلام نمی شود زیرا آن آری منی که ماسن را طاعت از دسترسید و جواب سوال میدادم روزی برآمد و در روزی که من ایستاده ایستادم حضرت است کنتم چرا گفت که روح احمد هم حواء امر لایطاق بعد از آن رفت و باز نیامد و امیر شامس دیگر محمد بن از ناب بن الحارث بن اسد را میست کرد و آمد که مرا بر از جنان آتشانی بود که اخبار عیب من را سنا و روزی آمد از جمری رسیدم ابو نعیم بن جسریت را و گفت باذنب اب اسع العجب المعجاب بعثت مبعود هم بالکتاب اید عو سة فلا یعاب گفته که چه می گویی سوالی دیگر و توانی دیگر گفت خواهی فهمیدی و بر خاسته رفت چند روز نگذشت بود که نزد پیغمبری آن حضرت عم یا رسد و عمرو بن شیبیه از جموع بن عثمان غفاری میفرماید این قصه روایت کرده است که در قیامه بنی تعداد بنر مکاشنی را بیمار خنی او جواب داد و دایع گفت و بنر ابو نعیم روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در مجلس خود نشسته بودند که شخصی آمد از او پرسیدند که از قیامه تو چنان سلام می شود که من خود را با بیان صحبت و استقامت گفت که آری می شود که باری بگو که ترا خالاهم صحبت جنان است میوه بد گفت لی قتل از رواج دین اسلام روزی حایان هم صحبت من میشد من آمدند و گفته یا سالم یا سالم الحق المبین والخییر اندائم غیور حلم القام الله اکبر شخصی را محض حاضر بود او گفت ما اینرمانه این است افساد که روزی در میدان صاف از صخره میگذشتیم و هیچ کس از چپ و راست بنظر نمی آمد ناگاه شتر سوار می پیش رفتی من پیدا شد و با او از من گفت یا احمد یا احمد الله اعلمی و امجد اذناک ما وعدک من الخیر یا احمد و باز از نظر غائب شد مردی دیگر را انصار بنر در مجلس حاضر بود گفت که مرا بر مانند این قصه رویداده که بشام رفته بودم روزی در زمین خالی از آب و کاه می گذشتم که ناگاه از عقب خود آوازی شنیدم که می گفت

\* بیت \*

\* قل لا ح یجم فاضاء مشرقه \* \* یخرج من ظله عرف مولفه \*

و راجع به دل و فلیح من صدقه \* \* الله اعلى امره و حقيقه \*

و پیرفته کنی در اخبار و بعد از آنکه از این حاسس و دیگر محمدیان از عبد الرحمن بن عوف و دیگر صحابیان این روایت کردند که روزی بر لوه ابو قیس جنی آواز سخت کرد و چند بیت را بخودین اسام و آنکه مسلمانان گشت باید کرد از شهر باید بر آورد و بت پرستی را نباید گذاشت بر حواله دادن بسیار خوش شده بود. زبان گفت که باید از حیب نه حکم قتل و شهردار کردن شما آمد مسلمانان نیکو پس و بخوانند پس آنست هم آمدند آن سرت هم فرمودند که شمر خاطر فراموشی را جمع دارند که این آواز گفته و شیطانی بود. سمر نام صریب او را خای نامی سزا خواهد رسانید چون روز سوم شد آنحضرت هم مسلمانان را بشارت دادند که روزی یونانی فیه یکل که سمیع نام داشت پیش من آمد و مسلمانان را در اعیان اسم نام نهادم و از من برای کشن سمر درخواست کرد و بر و انگلی اوم امروزم سمر گفته خواهد شد مسلمانان خوشتر شد و نظر نامه بدو نت نام از بهر مقام آواز سنت شبیه که می گفت و سخن فضا مسعرا \* المظفر و انکبرا \* و صغر الحق من المنکرا \* بسبه نبیما المظفرا \* اردنده سحر و فاء بقره \* انذار دهن اراده انکبرا \* و بن سمر که ب شرف المظفری از بهر من تعبیر روایت کرده که او پیش آنحضرت هم آمده عرض کرد که رسول الله او وستی بود از جنیان که خیار دلب من می رساند شنیدن با خطر اب تمام آمده مرا از خواب بیدار کرد و گشت هم قدم لاح صراجه الدین لصادق مهذب امین دارجل علی ازل امور تمشیر علی الصحبه را بخوردن من بشنیدن آن اسباج هول خود را راستم و گفتم که بیت داشت بگو گشت و ساطح الا این زمانه عرض آمد بعث محمدی بطول العرس شد فی التجاره ان العظام و هادرائی طیده الا مبهمة من بسون مدیه سور و در سمر و راه و نفی آدارد که با اینا در اب سیر حی مطبوعه الرسول لغد و فقت لما رشده و ان انانی زیدی بن حاتم عذره و ابنت که از او گشت و او گری بود دید که سب او را حاسس من دغنه یکعنه روزی من بیرون خانه خود رفتم و سمر که در غایت نور بود و اسب باخته می آید گفتم چه حالت است گفت من خسته ام از خود را از بهر من بگیرد و از او گری مناف کنید کلام چه شد اگر از من جنای بیدار گشت نه یکنه و سمر و پیشش آمده من همراهش در آن شهادت و چراغی رفته بودم ناگه چهره را دیدم که از دهان او آید و او را در سمر پیچید و طوس و نرس او نایسجه داشت مابین حد که مراد متعلی قه کوه رسید و در هر دو پای او در آن کوه و آواز او را گشت باحاسس من دغنه یا حاسس لا یعرف من لک التوساد من هدا سنا النور و کف اند من ما حنح الیه الحق و لا نزال الس من ان ماسس باید که ترا و سبها من سبب انک و شنب نور است در دست شعل آوری پس از آن که اسوی جنی و در دل دغنه مکی من بماند و طائب شد من بسب سس سنه ان را ان حرا و حرا که بجز اسکه دیگر مردم و زمره جنی در از کشیدم تا اسراحت کنم زمین که چشم من آلوده بخواب شد و برون کاه شنبی من ایهای خود گشت که دبداد مندم دیدم که همان پیراست و میگویی یا حاسس

\* يا حابس اسمع ما اقول ترشد \* يعني شو آنچه ميگويم ناراها يابي \* ليس ضلول حافون \* يعني نيت گمراه  
 جرت زده باشد راه ياب \* لا سر کن بهج الطريق الافعل \* يعني گذار ما دوک راه راست را \* قد نسجنا لمن ندین احمد \*  
 يعني تخشيق منون شده است هر دين من احمد و ابو قسيم و ابن حسا که از شخصي \* \* \* \* \*  
 که عرب را فاعده آن بود که حلال و حرام نمي شناخته \* \* \* \* \*  
 انفسا آن نيز بشو و رشان ماسر ميشدند و انچه از سنگم بيان بطريقه هايي تا ص \* \* \* \* \*  
 ما هم باست سابقه شب هنگام بعد از گذر ابدل مذکور و قرمان \* \* \* \* \*  
 از شکم است آوار آمد که يا ايها الناس ذو الاجسام و مستند بالحکم الی الاضمار \* \* \* \* \*  
 حکومت را بيش بآن مي زد ما انعم و طائف الاجلام يعني چيست شمار ما بآن سبكي عطف و انعم حيد الانام \* \*  
 اعدا ذی حکم من الحکام يعني ايک پنجمي که سردار تمام محاورات است \* \* \* \* \*  
 و الاسلام \* \* \* \* \*  
 بشيدن اين آو زنده گر خنجر و منفق شده بود و اين سه نقل هر مجلس شده تا آنکه ماحر و سيد که آن حرس عم و در مکه  
 پيدا شده باز زنده \* \* \* \* \*  
 که \* \* \* \* \*  
 است و \* \* \* \* \*  
 و برسي نال شيب يعني رخت \* \* \* \* \*  
 انفس امکة احمد موحده الی انفس يعني به سبب آمدن پيغمبري و در مکه که نام او احمد است و مکان  
 است او \* \* \* \* \*  
 و \* \* \* \* \*  
 من \* \* \* \* \*  
 تا \* \* \* \* \*  
 مگويد \* \* \* \* \*  
 مذکور که بي ستم جدا کسي را پناه دهم \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*

نشسته بودیم ناگاه **سیدم** و آوازی می شنیدیم که میگوید که ذهب اشتراق الروحی و رمی بالشوب لنبی بسمه الله  
احمد و مهاجر **سیدم** یثرب یا مرد الصلوات و الصیام و الجورلار حام بشیدن این آواز بر خاستیم و  
قبضش این خبر نمودیم **سیدم** است است او که پیغمبری پیدا شده است که نام او احمد است و ابو نعیم  
و این عزیز و ظریف و خردمند **سیدم** پس ما سه نفر متعهد دو طرف میگردیدیم از حیا من من و از آن که مردی آوازی می شنود  
و او مردی از ان عرب روایت کرده اند که تقریب اسلام من در ابتدا چنین واقع شد که بدین من و در وقت و وقت خود  
مرا و صحبت یافته کرده بود و بعد از آن که غدار نام داشت و گفته بود که اگر تو مراست بکن پیش آمد سوی این است  
روح منی آورده که در مشک کشتنی نظیر است من بر طین و صیت به راه می رفتم و بعد از آن است اول منی بودم  
و در روزی بود که مال ریاست با دست او میرسم روزی در صحرا است که در روزی بودم و وقت و وقت  
بیم بود و در سایه درختی برای راحت منسجم و ندم چشم من به آید و سایه درستان جا که آنجا که می بینم که شتر  
مرغی سبزه رنگ مثل بزم خلون از هوا فرو می آید بر آن شتر مرغ مردی سفید و شاد و خوش صورتی سوار است  
و در خطب کرده گفت که ای عباس بن مرداس ایچ می آید که آسمان را بچو که اران مخالفت می نماید و جنگ  
و دنبال بر روی زمین شایسته است و اسبان بازمین و گدوم آمده شده و کسی که این را دید یک روز زمین آورده  
است در روزی شب و شب سبزه بود آمده و را مانده شتری است که در نام من بشیدن این کلام  
بسیار و حب و در و در نجسو شده و خانه رسیدم اول پیش آن است خود را در نام داشت و در چو  
ماعتی منسوب آن است است کش آوازی پیدا شد که این ابیات میخواند

\* ابیات \*

\* قل لعلنا نل من سلیم کلیم \*

\* هلك الانیص و هک انی المسمی \*

\* اردی غمار و کان یعمل مدی \*

\* قبل کتاب الی الی محمد \*

\* ان الذی وراث النبوت الذی \*

\* بعد ان مریم من قریش معتدی \*

من این قصه را از مردم پنهان داشتم و با کسی نگویم روزی در آنوقت که کافران از غره امر آب برگشته من در آنوقت بطرف  
عقیق که نامی است متصل ذات عرق برای خرید شتران رفته بودم ناگاه آوازی سخت از آسمان شنیدم چون نظر بالا کردم  
دیدم که همان پیر سفید پوش بر شتر مرغ سفید سوار است و میگوید نوری که روز و شب به شتر سوار نیامده است  
اینک همراه صاحب با تو سوار ملک بجهت میرسد از ان باز اعتقاد دین اسلام در دل من را نسخ شد و این سعد ابو نعیم  
از مسجد بن کمره مدنی روایت کرده اند که بدین عمرو روزی پیش من بطریق نذر که سفیدی را فوج کرده بود از  
شکر آن است آوازی شنید که العجب کل العجب عرج نبی من بنی عبد المطلب یحرم الزنا و یحرم الذبیح الماصنام  
و حرمت النساء و در میضا بشعب بدین بشیدن این آواز برای تحقیق این خبر بیکس او را نشان  
نداده آنکه با حضرت ابو بکر صدیق ملاقات کرد و از ایشان پرسید ایشان فرمودند که آری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
در میان ما موصول خدا است و باید که بر ذی اسلام آری و ادین حسن قصه های پیش ما را بتو اتر تا بتو شده بلکه









قيام نمودند (وَمِنَّا الْقَائِمُونَ) یعنی و از جمله ما کبریا ان اند که بزل خود ازین خدمت راضی نشدند و اتباع و دنبات  
 این کلام و این سخن باینکه در آیه چهارم فرزند آدم و چهار جن که بنی پرده را در مخالفت می نمودند و آدم و میان را  
 اغوا نمودند و گفتند که ما از جد ما جدا شدیم و عزول نیستیم اخبار غیب و حاجت روائی و مشکل کشائی از مادر خواسته  
 باشند چنانچه در این باب ... ما نمود و جش و زنگ و دیگر طوائف بست برستان که با وجود مع از  
 بر آمدن آسمان درین شب و درین ... از آدم و ما اهل کردن ایشان بسوی خود داد و اعانت اهل  
 گمرا که دعوت شرک و تشاع از امام دست بردار می شود دوم منافقان جن که خود را در زمره اهل اسلام داخل  
 کردند و جعل دنا بیس نروش کردند و خود را نزد آدم میان هم یکی از بزرگان پاک ستمی کرده ویران می گویند مثل شیخ  
 حد و زین خان و سرور دانی و غیره و در پرده ای ولایت و غیب دانی و مشکل کشائی و دعوی الوهیت و حدائی میکنند  
 و از لوازم شرک و بت پرستی چینی را فرو می گذارند که از معتقدان خود می خواهند سوم در خفاستان حرام که مانند  
 نواع الطریق آدمیان را انواع ادیت می رساند و از ایشان مذر و و دایا و ش پیرانی آب و تره ب و امثال ذلک  
 بر این خود می گیرند چهارم فرقه ای که طریقی در روان بعضی ارواح آدمیان را که با حیایان در اخلاق با مثل  
 نخوت و تکبر و کینه داری و تطمح سخا سالت مناسبتی بهم می رسانند کشیده می برند و بر نگ خود رنگین  
 میکنند و آن ارواح را طرانی در آمدن در سامان دادن و بر هم کردن مزاجها و تغییر کردن صورتها تعلیم می نمایند تا با من  
 و سببه ازین در سبب یاد میان رسانند و در آدمیان را غاصه نماید این چهار فرقه از قاسطان اند که انواع دین و قرآن  
 به نموده گویند ظاهر کلمه خوانده ما شدند (فَمَنْ أَسْلَمَ) یعنی پس هر که متقادکم آید شد و کجروی نکرد و (فَأُولَئِكَ يَنْتَظِرُونَ) و ازین پس  
 یعنی پس آن گروه و این است و اندر این بابی را هر که بسبب اقیاد عاود خود بخود خود و جاهت  
 و قبول پیدا کرد و رسول کجروی و آدم فریبی پیش چندی از مخلوقات جاه و عزت ثانی ایشان را حاصل  
 میشد و در حضور نازند و ذلیل و بینه و در میان و مخفی می گشت و از جرد ایمن و نفیم مردمی مخروم میبندد (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ)  
 یعنی و اما کجروان که از حکم آتین نشدند و با جرد ازل از خدمت سفارت آدمیان را فریب دادند خود را پیش  
 ایشان شریک کردند و در دین نمودند و اگر اند (فَكَانُوا يَجْحَدُونَ) یعنی پس شدند رای و زخ بهمد و آتش انگیز  
 که هم خود را آتش می دانستند بسبب مزهبت ناریت و در شتمال آن آتش افزوده و دیگران را میسوزاند  
 و آیه بعضی از این طرانی شده اند که میگویند که چون خلقت جن را آتش است پس او را از در آمدن در آتش  
 چه عذاب و گفتند که او بود بر کشتی از جنس خود کافتی و ایندائی نمیرسد پس جو آتش آن است که آتش  
 ماده جن است و صورت ترکیب و مزاج او جز دیگر است چون آتش صرف منافی صورت ترکیب و مزاج او  
 خواهد بود بیشتر موجب کفایت و عذاب او خواهد گشت چنانچه مشهور است که عذابی در جواب لمحمدی که این  
 مشبه به مکر سنگی کثای بر داشت بر ساق آن لمحمد ز لمحمد فرید و فلان آغاز نهاد ظریف گفت که ترا ازین  
 سنگ که از جنس زمین است مرا کفایت و رنج شد آخر تو هم از زمین و حاکی بلکه با وجود اتحاد کینیت مزاج و

کیفیت عذاب رنج و کلفت افزون میشود و نسبت با غلظت کفایت مزاج و کیفیت غذا. آنچه بحرب و منحن  
 است که مفرادی مزاج را از قرب آتش و آفتاب آفتد و کلفت و رنج می باشد که بلغمی مزاج. اینست بر عرش بر آن  
 نمی شود و بلغمی مزاج را از قرب و راه و هوای سرد آفتد و جمود و اختلال طاری میشود که صغیر مزاج را می شود و آتش  
 و آفتابی قنالی ناصبتی داده است که سبب تفراق اجزاء و ادنای رطوبات. اینست بر مزاج آب و آتش  
 هر مزاج می باید و الهمی که مزاج و مرکب را محسوس میشود و از ابطال مزاج. سبب است نه از حالت مزاج  
 یا غلبت آن موجب بی الهمی شود و چون از ادنای مزاج تا یکجا سبب و منحن عیان را انقل فرموده قانع شده نه حالا  
 مراد است جمع عطف فرموده سه مطلب دیگر را تبیین می فرماید که پنجم هم تبیین و آدسان رساند که آن سه مطلب  
 هم در مطالبی است که تعانی بخاطر عادات ایشان دارد و بیست و سه آدسیان نیز سبب همان عادات در ورطه  
 هفتاد ماطه و ترک می افتد پس او نماید که گویا پنجمه که وحی کرده است بصوی من این همه سخنمان جانان  
 لا رآن لواء مقاموا علی الطریقه ابعی و آنکه اگر بالفرض جانان استقامت و رزنا برین طریقه که با کمال آن را  
 احوال مزاج را از تان و ندن که ناصبت عیان است باز آید (لا ستمناهم ماء و غدا فانه ابعی) البته نه شایم ایشان را آب  
 بسیار زردان و بطور ایشان در معمار هم منفعت است اما که این صوره در وحی نازل شده است که بسبب  
 شامت کهر اهل که فخط هفت حال سرد شده بود و آدسیان و نوران و عیان آمده و پایانی آب گر قدر بودند و  
 قطع نظر از راهان فخط آب باران سرمایہ حبس است و مانع دنیوی است چنانچه در است پس ذکر این نعمت  
 گو با اشاره به جمیع مهمهای دنیا است چنانچه در است دیگر فرموده اند ولله اهل القرى امنوا و اتقوا الفتحناهلیم  
 در مکات من السماء و الارض. اینها در رساندن این نعمت عیان مانع مخصوص عربی دیگر هم هست بار یک و دقیق  
 و آن آن است که لستعینهم فیہ یعنی بایاز ما بمعسل و دانائی جنیان را در بین آب نوشاندن که آیا از راه طست  
 و زیر کی نه سبب خود و آتش در تنجیم خود آب قیاس میکنند بانی و می فهمند که آب در هر دو کیفیت رطوبت  
 و بر دشت ضد ما است که از آتش مخلوقیم و حرارت دیس خاصه اوست و معذرت بسبب نوشاندن آب مارا  
 راحت و تنگین می شود پس اگر در آن آتش بار از رنج و عذاب نشود لازم آید که مزاج ما موافق ندین باشد  
 و موافقت مزاج واحد با فدیین محال است پس لابد آتش موجب رنج و عذاب ما خواهد بود و نیز فهمند که استقامت  
 بر طریق حق خدا صراط و کجروی است و تنجیم صد تعذیب آب صد آتش و چون استقامت موجب تنجیم  
 بآب شد لازم آمد که صراط و کجروی موجب تعذیب آتش شود و الا مقامه است و به هم گرد و نیز فهمند که آب  
 مانع آتش را می میراند و راه و هوای آتش را باعث حیات و راحت می شود پس چه عجب است که آتش  
 باعث رنج و مشقت ما اگر و لیکن این همه نعمت دنیوی بی دبال اغروی به ای سقیمان راه مرضی است  
 (و من یعرض عن ذکر ربیه) یعنی و هر که اعراض کند از یاد پروردگار خود و بر طریقه که اختیار کرده بود ثابت ماند و نمون و بیدل  
 را بخود راه دهد (یسلک عداً باصعباً) یعنی البته در آرد او را بر در و کار او در حبابی که فوق الطاقه او است خواه آتش باشد

که تمام جنس ادا... در حق چون از حد نمین بالار و دخیلی موجب کثرت میگردد و خواهی بجز دیگر و از حد...  
درین اندیشه روی نیست که کسی است و در و زخ از سنگ المس صاف کافر انکساف بالا بر آمدنش خواهند...  
و در ششمان اول از پیشتر... در زیر خواهند کشید و از پس بگرزهای آتشین خواهند زد و نادرست چهل  
مان بالای آن خواهند... را به بیان آن که خواهند اخذ و باز تکلیف بالا بر آمدن خواهند... و ناید الا بدین  
دورین آیت کریمه روح است... اند چنانچه سید الطایفه جنید بغدادی بر طبق آن می فرماید که کن طالبه  
الاستقامه ولا تکن صاحب الکرامة فان الرب یطیب ملک الاستقامه و النفس تطاب منک الکرامة و در حدیث صحیح  
دارد است که ستمچی و ولین تحسوا یعنی استقامت و رزید بر طاعت و احاطه جمیع طاعات تو آید و فی الواقع موجب  
شور و دل و روح با نوار طاعات استقامت است و رنگ عبادت را در جوهر نفس استقامت را اسخ  
می کند و مطابق از عبادات طاعات رنگین کردن نفس است رنگ آن نه محض مشقت و رنج (و ان  
تلمس احدا لله) یعنی و آنکه سجده بنا کرده می شود برای عبادت خدا (و لا تلتفتوا مع آله احدا الا بسنمخو آید و ان سجده  
همراه خدا کسی را زیر اگر نگردد ادا در ان سجده ناید دیگر بر انجوانیه آن سجده را مشترک در میان خدا و میان آن کس  
چنانچه صاحب... سجده را برای خدا محض ساخته اید و قه و چنان احت که چون مکنی را برای آنها من کند  
بجای که او را نمیکند که در... ادا و پس چنانچه اشتراک بعد از اختصاص موجب مستودی چنان  
تحت می آید که... عبادت... انصار را خواندن موجب ناشود و او قالی بهمید و در شفا  
بده... سجده در مختلف نام... و آن سه قسم است اول مدن  
سجود که... تمام زمین است... که جعلت لی الارض مسجدا  
یعنی برای من زمین را یکم سجده داده اند و دوم... سجود... که آن سجود  
می تواند شد و آن است عصا... هر دو از پیشانی تا پایی و هر دو کف دست و...  
این سه قسم مخلوق و مملوک که خدا است بر دمنبر کعبه سه سر غیر خدا است...  
زیر آن شریک کردن است که در نزد چنان موجب کمال شرم و خیرت است و بهمان ماست با بسیار بر خاش  
می نمایند و این را مانند و هم بر آدمنان معیوب و مطعون علی السیور آن مکانات را که از ملک... زی  
خوب آورده و برای عبادت خاصه رخصت کرده و زیاده فر خصوصیت هم می رسد پس لازم است که  
و در آن مکانات غیر از ذکر دعا و دیگر وافع نشود و ولهد در حدیث شریف وارد است که در  
مسجد... شده و معاملات دنیوی نباید که در آواز بلند موه و سخن و یا بنه گشت و بجای بود  
و ماشی باید ساخت و اطفال مرد و مجنون را در آنجا نباید بر و که اذراهی متلی حرمت آنرا رعایت  
کنند و نه نجاست مطلق سازند و بر در حدیث شریف است که آن حضرت هم از جرئیل هم پرسیدند که بهترین  
مکانات عالم که ام مکان است و بدترین آن کدام حضرت جرئیل را سلام بود عروج فرمود و باز نزول کرد و جواب  
آوردند (لر)

۱. دند که دوست ترین مکانات عالم مسجد است و بدترین مکانات عالم بازار است. حبش آن است که بدترین چیز در عالم ذکر خدا و طاعت او است و بجز او اخل شدن در مسجد مذکور و طاعت بی آن آید و بدترین چیز در عالم خدمت از ما خدا و طاعت او است و بازار اخل این غفلت است اما درین عیب موال از بدترین مکانات مباح و از بدترین مکانات ناپاک و ابع شده بود ازین جهت این جواب . . . این مکانات تنگم شرع مکان است که برای کفر و معصیت بنا کرده شود مثل خانه و میخانه و غیره . . . این مکانات تنگم شرع واجب الہدم و التخریب اند گویا مکانات نیستند بخلاف بازار . . . هم روح سمور و آباد میتوان کرد و نیز باید دانست که ذکر و عبادت سنازم طالب حضور آن جزا است که او را در کور میگذارد و بیرون نمیداند پس ذکر و عبادت غیر در مقابل یک خصوصیت بحضرت حق تعالی داشته باشد از آن فای است که مکانی را برای نذر و قدم بادشاهی میسازند و همراه او کسی را از رعایای او پیر دعوت کنند که کمال فی اوست (رَأَاهُ لَمَّا فَاخَمَ عَبْدُ اللَّهِ) یعنی و آنکه هرگاه بر می نبرد و ده ازاران خدمت کرده است او را خواندن حاد و ضرر است تا عرض مطلب خود نماید . لہذا برای این امر جزا (پند خود) می نماند از او سبب ذکر و خواندن او حضرت حق بر قلب او تکی فرماید و پس از آنکه در این مکان است محال دل نور آنگی گردد و تعالی در این میان میان (نَمَّا ذَا بَيْنَکُمْ وَنَحْنُ عَلَیْکُمْ لَبِذَاء) یعنی و سبب است که آید چنان چنان مر آن سبب مجموع آورده شود و نور شود و نور از آن سبب طلب نرزد میگذرد و دیگری طلب روی و دیگری طلب عبادت دنیا و دیگری کسب کون و مکی به التباس بسبب این مجموع آورده اند و اوقات او را منحصر و مشغول می کنند و در وقت ذکر و کفر گرفتار می شود و می فهمند که چون نور آید شعله آوری این سبب کمال ذکر و عبادت . . . فرمود گویا این . . . نزدیک در خانه خدائی شد و او را و حاجت و قدری نزد حق تعالی پیدا شد که هر چه این بگوید حق تعالی بعمل آورد و در میان را خاطر داری میربان بهمین مرتبه می باشد لہذا اہل دنیا متجسس می باشند که باو شاه و امیر و حاکم و فوجداران را خانه ای که می آید از وی دل مشکلات و حاجت روانی میجویند و بچنان خیال فاسد که در حق بندگان خدا باشد و در دین مبرم است و در دین پرستی و گور پرستی می افتند و درین حاد و عیان و آرمینان هر دو نزدیک اند و ترا منصب رسالت تعلیم است اگر ازین امر و حق خود خوف کنی پس باین مرد و فرزند و اشکات (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّی) یعنی بگو سوای این نیست که من میخواهم بر در دگر خود را تا ظلمت که دل من نور علی خود شربت سازد (وَلَا أَشْرِکُ بِہٖ أَحَدًا) یعنی و هرگز نزدیک نمیکنم با او هیچ کس را و چون من با او هیچ کس را نزدیک نکردم و بخواندن پروردگار خود مشغول شد پس از دیگران کی رو خواهم داشت که مرا عواند یا با او نزدیک مقرب کند . اگر این مرد و فرزند از تو منع نفسی و یا ضرری داشته تر از بخواند و نزدیک مقرب کند پس صاف (قُلْ أَتَنی لَا اِیْمَانُ لَکُمْ عِزًّا وَلَا شِدَا) یعنی کیو تخفین من هرگز نالک نیستم بر ای شری ضرری رساند بمر مطلب رس را چنانچه پیش از من ذکر و عبادت می نمود و از او احاطه می نمود و از او اطیع منعتا و خوف منعتا می فریفتند و خود را نزد آنها مالک دفع و ضرر نمود و میکردند که نالایق و غیر را گاد خود





و علامات آن بزرگوار در آن در نیاید نماید است و استدلال در یافتن شود و این خیت مختلف می باشد  
 بیش کور را در عالم الوان غیب است و عالم ادوات و نعمات و الحان شهادت و بیش حنجره لذت  
 جوع عیب است و غیره ... تا عالم گر سنگی و تشنگی عیب است و دوزخ و بهشت شهادت و اینها  
 این قسم را غیب است ... است بهمه نجات نایب است عیب مطلق است مثل وقت  
 آمدن قیامت و احوال کونیه

حال سبیل التخیل و ان قسم را عیب خاص از معانی می باشد (فَلَا يَنْبَغُ تَحْلِي عَيْنِهِ أَحَدًا) یعنی پس مطلع  
 نمکمه را غیب خاص خود است کس را و توحی که رفع ما پس و اشتباه و خطا یکی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال  
 خطا و اشتباه اصلاً نه و همین اطلاع را و آن که آن است که او را اندمار شخصی را غیب توان گذشت بخلاف اطلاع  
 متعمقین و الجبار و کاملان و بعد بین و قال بیان که علم ایشان بعضی حوادث کونیه از راه استدلال با سبب  
 و علامات ظنیه یا اخبار مخیه و ادق و انکه حبان و سبب این غیبی و و همی میباشد نیستی و او لیا را هر چند عالم  
 الهامی بقیتی به بعضی دقایق ذات و صفات یا قانع کونیه حاصل میشود اما تلبیس و اشتباه و جمیع الوجوه از آن مرفوع  
 نمیکند و تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا بر آن مستحق گردانند بلکه اظهار عیب بر ایشان و انعکاس صورت  
 عیبیه در آینه روحه ان ایشان است و لهذا تکلیف عام بآن تشفی نمی شود و خود هم در تحصیل یقین بآن و اعیان  
 بر آن محتاج شد که کتاب و سنت که انعام دخی اند میشود پس اظهار بر غیب هیچ کس را نمیدهند  
 (الْأَمْرُ رَفْعُهُ) یعنی مگر کسی را که بسند یکنه و آن کس رسول میباشد خواه از حسن مالک  
 باشد مثل حضرت نعل عم و خواه از حسن شرمش حضرت محمد و موسی و عیسی علیهم الصلوات  
 و التسلیات که او اظهار بر بعضی از جوب خاصه و این ذماید آن غیوب را بمکلفین برساند و تلبیس و اشتباه را  
 از وی بکنای دفع می نماید تا احتمال خطا و ناراستی اصحاب را من آن نگردد و دو عالم مکلفین که بدین معجزه نصیب بق رسول  
 بشری نموده باشد درونی به بار در آن اعتماد نمود و در حلقه بفتنه و راه حق گم نشوند و لهذا او را انزال وحی احتیاط  
 بایع کار می بود (فَنَانَهُ يَحْلُكُ) یعنی پس تحقیق بر در دیگر من روانه میکند و معین میخواند (مِنْ يَقِينٍ يَدَّيْهِ) یعنی از  
 پیش آن رسول خواه رسول یکی باشد خواه رسول بشری و بیش دست او قوت فکریه و قوت  
 و همیه و قوت خبابه او است و طایفه عادات و اذواق حاضره الوقت او (وَمِنْ خَلْقِهِ) یعنی و از پس بنست  
 آن رسول خواه ملکی باشد خواه بشری و پس یشت او علوم مخدومه در دافئه او است و طایع و عادات  
 و اخلاق نه و که او (وَعَدًا) یعنی چوکیداران را از جنس ملائکه نادر وقت آوردن وحی و گرفتن آن قوت فکریه و همیه  
 و خیالیه او را سفت کردن میدهد و مقدسای طاعت و عادت و تلقین او را بهد کتبه تا با تکام و وحی پیامبر و این  
 محافظت و حاکماری از پیش دست او است و نام مهم نموده او را عادات و اخلاق مقرر که او را از آسینان  
 بوحی ممانعت نمایند و این محافظت و چوکیداری از پس بشت او است پس رسول را در وقت تلقین  
 وحی



وحي تا ما يظن أن مصل القوي في نماز مذكرة بفتح قوت ادب وحي در آن دخل تواند کرد برخلاف ا لاد و عرفا که این احیاء و چو کیداری در حالت اطلاع ایشان بر عیب نمی شود قوای ایشان از فکر و وهم و خیال و بظهور و ذکر و طابع رعادات و اخلاق موجوده و منه که ایشان همه در کار خود مستغول می باشند و هر چند رسوم و عادات را اکثر این امور اندیش چو کیداری مستغنی است اما ما را احیاء از بعض امور مثل تحمیل

بالتامل و مقلد و مقتضای حکمت نیست اندر این چو کیداری نه را  
نه عباس رض روایت نموده اند که حضرت جبرئیل عم آتیه را آورد و الا که در رسای دیار هم برای محافظت و تن من بود چون سوره اعام را آورد و امر این مفسر برادر فرستاد برای محافظت این سوره بود و تنبیس این سوره بر این احیاء از آن جهت بود که این سوره تا سی و یک دفعه نازل شد و هر قدر و شش مینویسد بسیار باشد می دانند و در این سوره بعضی از اقسام و حی شیطانی نیز بطریق رد و الالال مذکور است و بعضی نکات که بطریق من نازل از زبان سرت خدای عم حکایت فرموده اند و حضرت جبرئیل را عم آن و ماسس شیطانی و آن نکات کفر بتبع الال سرت در آن از مظهر بار و رنده و نصافی و قدر و حی لازم آمده و درین حاشی که است قوی حاصلش آنکه چون رسول ماسد را بر بعضی عیوب خاصه اطلاع دادند و مفهوم رسول قاعای آن بی که که آن عیوب خاصه را دیگران بر ماسد بیس هیچ رسول در استیفاء لغو و مخالف و ابع افتاد و بر این همه احتیاط و واسطه اولی و در دتی که رسول ملکی نیز است بکافی است و اگر در واسطه دوم که رسول بشری است بر این احیاء مری باشد پس مسابده در واسطه دیگر مثل عیبه و عیبه و مضمرا نیه مری باشد تا خطا در نقل الفاظ و فهم و ادان و دتی و ابع شود جواب این اشغال آن است که اظهار بر عیب خاص و در حق رسول ملکی و رسول بشری است اما ما را نکات بکافی پس بسبب تسدینی منخرده علم ایشان به حق است لالی میشود نه از فیصل اطلاع بر عیب پس تخصیص رسول در استیفاء و ابع است و در واسطه اولی و در واسطه دوم که رسول بشری است که باین آن به و نواز از رسول و ابع شود و چون رسول بعد و او را رسابده دیگر از استیفاء و تنبیس مامون گشت و عصمت بی است من حجت المجموع از نشان فهم مراد در کار است به عصمت هر فرد و رسول دوم که بشری است هنوز در واسطه مراتب عیب و افع است زیرا که بعد از وصول به بر من از عیب بتیفات مانجاید و عیبه بر عیب را وصول و حی با محسوس و مشاهد گشت در مراتب استیفاء به آن که در چه قسم جائز باشد که احتمال اختلاط علوم منخروده و منتهیات فکر و خیال و افع و عادات او بر فر است آری بعد از آنکه او بعد و تواتر و ساند طشت از بام افتاد و احتیاط شخصی عه گشت چنانچه بی فرامه (تعلم) بعضی آنکه او به و در دگر من و لام و در نیامعنی حتی است زیرا که در میان غریس و عیبت ماسست قویه است لغش بکافی بر آری و بیای استیفاء که در جان است و ازین است که لفظ حق را که موضوع بر این نسبت است و مقام تعین و بیان غریس اکثر استیفاء میکنند و لام را که موضوع برای غریس است در مقدم بیان است و کولش را انما از استیفاء کرده اند فی منزل





لیکن در بعضی کلام ظنی نیست زیرا که اول اطلاع بر لوح به معنی مطالعه آن لوح و نقوش آن است و صحیح مروی نیست که پیغمبری را بود داشته بلکه در اخبار عجیب و غریب این از حضرت امیرافیل هم مدعی و تاسع غنیمت و حضرت امیرافیل رسول نیستند دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجود است نفس را اله است لافیل الی ظهور آن موجودات در نارج حاصل شود. گویند که نقوش لوح باشد یا بی مطالعه اطلاع بر کتاب مناسب اطلاع بر مضامین مرقوم در آن کتاب میشود. دیدن نقوش و این معنی را ۱۰۱۱ .

سوم آنکه اطلاع بر لوح محدود ظاهر شده دیدن نقوش نیز . . . . . جوهر مسئول است پس اختصاص و حصر عریض نخواهد شد و معنی احاطه غیب بر لوح محفوظ مناسب است . سابق آیت احاطه مناسب نمی افتد فالوجه ما تقدم من فی التفسیر \* (سورة المزمل) الکی است بیست و دوم لطایف مودعه با سورة البجن آن است . در آن مودعه مذکور است که فرو از جای قرآن مجید را از آنحضرت هم شنیدیم هر آیت یاب شد و ضروریات عقد ذات و صفات آتیه و اسامی کفین بدو قسم که صانع طالع آید و تفاوت مال هر یک از آنها از عبارت قرآن نیز بدون آنکه با اموات و آنحضرت هم شنیدیم و موال و نقیضش کند معلوم نمودند و باور که وند پس . درین مودعه آنحضرت را هم امر شده که دست نبی و رسالت که آدمیان حاضرنا شنید می باید که بتلاوت قرآن مشغول باشد و از عباد و عروت آن را بجهت آذ از بلند روشن بخواند تا عالم غیب ازین کلام ارشاد نظام بهره بردارند چنانچه در آیه بیان از آن مستفاد میشود پس شمار امصوب رسالت ثقلین حاصل گردد و تقسیم اوقات تلاوت این کلام باین و نفع مقرر سازید که طاقت آدمیان را که ظهور و نمود دارند در وقت ظهور و نمود که روز است این کلام بگوش رسانند و طاقت تنبیه که اختصار پرده نشینی دارند در وقت اختصار پرده نامیکی که شمس است این کلام بخوانند زیرا که حضور حیان و انتشار آنها بیست و شش می باشد و حضور آدمیان و انتشار آنها بیست و شش . روز و روز دیگر در آن مودعه مذکور فرموده اند که کافران در وقت باز و تلاوت قرآن مجید آن حضرت را هم بسبب اقامه هجوم و شور و شغب تشویش کلی میدادند که لما قام عهد الله يدعوه كادوا يكونون عليه ليلدا و قد عبادت و تلاوت كيا من طلاوت مناجات و تمقنی و عبادت قرب است بسبب از و طام آنها متحقق می شد لا جرم درین سورة از دقتی نشان دادند که کافران و فاسقان بلکه اکثر آدمیان در آن وقت در خواب غفلت مرده و اراقتاده می ماندند و اصلا تشویش ایشان در آن وقت رد نمیداد و معنی در مضامین مقرر در این مودعه و الفاظ مستفاد بر مناسبت حاصل است در اینجا شگافتن آسمان روز قیامت مذکور است و در اینجا مبط و چو کیداری آسمان در دنیا و اینجا امر به خدا فرموده اند و ذکر اسم ربك و در اینجا بگویش کسب که از ذکر خدا و گردان شود از سواد نموده و من يعرض عن ذكر ربه يسلكه الله ابنا معدا و در اینجا تصور علم و قدرت نبی آدم باین عبارت ارشاد شده که علم ان لن قصوة و در اینجا کمال علم و قدرت آتیه باین عبارت ارشاد شده که واحاط بما لدیهم و احصى كل شئ عدا الى غير ذلك من المناجات التي تنضح بعد التامل و این سورة در ابسورة المزمل از انجیست ماسیده اند که درین







بر افعال عبد شوند چنانچه در حدیث تشریف دارد است که لا یزال عبدی یشقرب الی کماله حتی احبته فاذا  
 احبته لم یکن سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لیس یطش به و یلمله الشر شی بهما لیکن این  
 طریق تشریف خاص بذات او تعالی است اگر کسی خواهد که باین طریق یکی از صفات قرب پیدا کند ممکن و مطرد  
 ثابت و سببش آن است که درین نوع قرب متقرب الیه را در  
 لسانیه ذکرین باوصف مخالف بکند و از منکر و ابرار که در  
 نزدیک شدن و دوری که او در آمدن و آن را بر کر  
 و مدنی و نزدل و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است هیچ مخلوق را حاصل نیست آمدن  
 بعضی کفره در حق بعضی از عبودان خود و بعضی بر برستان از زمره مسلمین در حق پیران خود اول را ثابت  
 میکند و در وقت اعتناج بهمین اعتقاد بآنها استقامت می نمایند اما طره نمی باشند و در حقیقت در استقامت و این شده  
 اند که بیان آن اشباه درین مقام احبیبی است بهمین دوام کار خانه سلوک تمام می شود و الا ممکن نبود که بنده بارب  
 نزدیک شود و بسوی همین دوام اشاره می فرماید حدیث صحیحی که محمد بن آخر آورده در کتاب السلوک و التشریف الی الله  
 دارد می گوید و هو قوله علیه السلام حاکمیا عن الله تعالی انما عند ظن عبدي بي و انما معه اذا دکر بی و یزید حدیث  
 تشریف صحیح دیگر که آن نیز سمر و فخر کتب سلوک محمد بن است و هو قوله من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذرا و احاد من  
 تقرب الی ذرا ما تقربت منه باعوا و من اتقانی بحشی اقیته هر چه در پس خاصه ذات حضرت حق است عزه الهی که بسوی  
 یاد کند خود نزدل می فرماید و نزدیک می شود و در که او را بر نمی کند در لطف باطنه او مستولی می گردد و باین  
 مدلی واقعی حقیقی نگردد روح آدمی گیرد و نسبتی که روح را باین است این مدلی و ابدا روح آدمی میرسد  
 و دیگر مخلوقات هر چند روحانیات باشند اول عالم محیطه اند که بر ذکر هر ذکرا نظر شوند و او استیلائی و انمی  
 بر روح ذاکر نمی تواند کرد که یسفلهم شان هن شان و او تعالی لایسفلهم شان عرش شان و اما نجات کلام او تعالی  
 پس از ان جهت موجب قرب او تعالی می شود که الفاظ آن کلام دلالت می کند بر معانی آن و آن معانی مدنی در  
 عالم او تعالی خلقت کلام نفس پوشیده صفی از عنفات ذاتیه او کشته بودند پس آن الفاظ صفتی را از  
 صفات ذاتیه او تعالی نزدیک مد رک تعالی می سازند و بنوعی از امتزاج و اتحاد آن صفت ذاتیه صفت  
 نمایی می گردد و زیرا که آن معانی مرتبه در مد رک او قیام می نمایند چنانچه آن الفاظیه الفاظیه بهمین نوع می شوند  
 و این نوع قرب خاص بذات حضرت حق تعالی نیست بلکه نسبت بهر صاحب کلام خود این کلام او بار بار در الذوات  
 نام معانی کلام او در ذهن علی سبیل الدوام موجب این نوع قرب میشود و بعضی از آثار نفس منتهه و در خور بند  
 تر شرح بکنند چنانچه در خواندن مشغولی و دیگر لغو ظلمات و منظومات اولیا بلکه استعمار دوام و فساق نه آثار و  
 کیفیات نفوس آنها تر شرح بکنند ان عیبر افخیر و ان شر افخر فرق این است که در خواندن کلام دیگران بهمان کیفیات  
 نفسانی که در کلام ظهور کرده و بودند منتقل میشوند و پس در خواندن کلام الهی که آن کیفیات و نو و قرب







[illegible]





بسیج بکلمه ازین اسما و اقری در جبهه و از حاجی پید انمی شد می فرمودند که راه ابراهیم را که در کنار بخارست  
 و در رماقت و معرفت مشغول باش که استعداد ملوک راه قرب و جذبنداری و خواه که در در و گار محض  
 تنها باشد یاد و ضمن تهلیل کفشی و اثبات است یاد و ضمن تسبیح و حمد و تکبیر و ... و دیگر از این بیونیه باشد و خواه  
 کیفیت ذکر یک ضربی باشد خواه دو ضربی فصاحت او خواه با جمل نفس  
 و خواه با بر زخ و خواه سه رکعی و خواه هفت رکعی و خواه با اثر ائمه  
 و محاسبه و مواظبت و تعظیم و حرمت است و خواه به و  
 الماهرون من اهل الطریق و ائمن احد الشیخین ازین خصوصیات مذکوره منو غرض بصوابه شیخ می باشد است که  
 بحسب حال هر چه را اصلاح و اید متنبین فرماید و از خصوصیتی مخصوصیتی نقل و تحویل کند چنانچه در آیت دیگر فرموده اند  
 فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون انهم الهمهات آن است که هیچ کس و هیچ نفس حاضر باشد و هیچ مشعل  
 و عمل ازین یا و از نماید و در آیت دیگر فرموده اند لا تنصیهم فحارقه ولا یسمع عن ذکر الله و اگر خوف آن باشد  
 که بسبب شعل و عمل از ذکر حق باز نماند پس آن شعل و عمل را از خود دور کن (و تبتلی فی سبیل الله) یعنی و منقطع  
 و از هر گنج که از انبیا و حق و از راه بسوی خود را بگردان و یاد کردن او (تبتلی فی سبیل الله) بطریق قطع کردن ساق آن عمل  
 و آن شعل از طرفت بر با اختیار از آن که در شعل ساق آن عمل و آن شعل از طرف خود منقطع شدن بسا اوقات ظلم و نامشروع  
 میشود مثلاً گوئی قطع علاقه تو که می از بدست آفتاب خود باز ماند و منقطع شود و در این قطع علاقه از نسبت زور و بطریق  
 او و کسب نان و نفع او و منقطع شود و در این قطع علاقه از نسبت زور و بطریق او و کسب نان و نفع او و منقطع شود  
 و بر آنکه مشغور بماند از نوع اندیش که در قطع کردن آن طایفه حاصل نمیشود و تا کید قطع تمام نماید و تا کید این قطع و تبتلی  
 اول و در عین آنکه این که خطرات ماسوی از در خارج منظور نکند و غرض که از آن است که عمل آید و در محورت خطرات  
 خطرات ذکر که نمی ماند و موجب توجه خاص باشد که در این بود و در قرب را شکر و در دهم در تقاضای او ذکر است که بسبب  
 توجه مفرط بامری اثر نوسه با مطلق محو می گردد و در مثل خطرات و گرایش با پیش و سر و سامان عبادات فراغ خاطر شرط  
 است و علاقه داشتن با خلق شایع است قوی چهارم موجب خلاصی از گدازن سیر و می ماند مثل بیاد و بیست  
 و عدت و خوشامد و دیدن منکرات و بدعات و متان شدن استعدای ... و کجاست قوی محبت ماسوی از نفع عبادت که محبت  
 او تعالی را در دل می افزاید پس که تکبیر را در قبل از استعمال و دای است که مرصه است و در بخاریه و است که  
 مائیش و انقطاع از حلقه دنیوی و در این ای که و ملوک که شرط است و در راه که قوت جمیع در میان استغراق و انقطاع  
 بیم میرسد شرط نیست بلکه اختیاطیه اولی باشد می گردد و در این که در عت قائم و قائم و سبب و ارشاد و نصیحت  
 و رعایت حقوق و موجب جدی ان و عباداتی که موقوف بر اختیاط است مثل جهالت و بی خبری و جهل و اعاجبت  
 اهل حاجات و بر اقرار و تواضع و تکبیر و تعظیم بر حفظان خلق و خدمت مائیش و امیاف و سبب کسب مال برای  
 صدقات و انفاقات خیر و تقیر مساعد و ربا طاعت میموند و بعضی از فقها و اذ کرا هم ز بک را بر ادای تکبیر نخریم



و بوبت او تعالی را نشان کن که هم اینهار ادر و نیازند و میدار و و هم مابین جبر و خلافتند ازین خود را رنهام اوست عمر خود  
همین قسم بی اختیارند و اربابین جبر و خلافتند ازین خود را رنهام اوست عمر خود  
علائق و اثبات علالتی شانی از مشیون و بوبت او است چون او را به نیلیل قطع علالتی  
است که (ع) اخذ اند و بر ما این است که کار نه کل را \* و بعضی از مرگ گفت.

جرا با وجود و بوبت اسباب و وسائط بنسب و نسبت علالتی و ...  
خاصیت که هم ادر افتور است و را شبیه هم بطون ا ...

و او بودی متدور نمی شد زیرا که لاله الا هو ای می بود و تحقیقی بر روی دیگری نیست پس اگر ... را اینها هر بی شد موجود  
تجلی توانسته شد و اگر بکاف ظاهر ... می توانستند ... را اینها هر بی شد موجود  
آفتاب نمی باشد و اما آفتاب هم نمی باشد آفتاب ... را اینها هر بی شد موجود  
و اه لظون ... اسباب ... را اینها هر بی شد موجود  
اسباب و وسائط را ... را اینها هر بی شد موجود  
و بفای گشت ... را اینها هر بی شد موجود  
وی ... را اینها هر بی شد موجود  
مقام برای اشارت است بآنکه بعد از قطع علالتی ... را اینها هر بی شد موجود  
مکش زیرا که بعد از آن که ام ... را اینها هر بی شد موجود  
اهل این شان سه مرتبه است اول آنکه ... را اینها هر بی شد موجود  
که هم شغفت و جبر خواهی ... را اینها هر بی شد موجود  
اودا اما و داف حاتم ضروری ... را اینها هر بی شد موجود  
که بیه راه دور خواست و این مرتبه ... را اینها هر بی شد موجود  
و بار بار در ذهن مود می آید که این کار را من ... را اینها هر بی شد موجود  
خود متوجه شوم بخلاف هر که ادر ... را اینها هر بی شد موجود  
مکش زیرا که بعد از آن که ام ... را اینها هر بی شد موجود  
اصلا در میان نباشد بلکه مانند ... را اینها هر بی شد موجود  
هم نمی تواند کرد بخلاف مرتبه دوم که در آن باب ... را اینها هر بی شد موجود  
محضرت خلیل صلوات الله علیه و سلامه داده بودند ... را اینها هر بی شد موجود  
آمدند و گفته که از هر دو دگر خود را می کشید تا شمار ازین ... را اینها هر بی شد موجود  
اول مراتب توکل را هر ایلین قسم ... را اینها هر بی شد موجود

این و مرک کن صحیحان ایشان را اما آنکه ایشان خوش ناکه در وی شبهه چر نباشد اول آنکه بظاہر آنکه کنی و یا طین  
شست ایشان بدان دانست نداشتی و از حال ایشان متفحص باشی که چه میکنند و چه میگویند و برای رنگ  
میکنند دوم آنکه شکار ایشان پیش کسی سرنگنی و حیوت ایشان را در مقام انتقام کسی  
طاف بر سبائی و یا ایشان را  
خلفی و بد زبانی نکنی سوم آنکه در نصیحت و خیر خواهی ایشان با وجود  
ت و ارشاد ایشان بهر نوع که ممکن شود در ریخ نفر مائی  
خوار نیست و بدانی تقصیر

اما گفته اند که بجز تبیل با جهنم نیست و این معنی  
است و هر که سیرت مظهر آن حضرت هم را در کتب حدیث و سیرت مطالعه نماید با یقین بداند که آنچه آن حضرت  
عم بامتنکران این راه همان آورد و انداز حسن خلق و خیر خواهی هرگز نمقدور بشر نیست و بعد ابرکت این عمل اکثر  
آنها اصلاح پذیر شده و یقین کردند که این شخص را اصلاً الله ساینی و در میان نیست چه میکند برای خدا میکند و بفرموده خدا میکند  
چار و بیایند به غم کردند و تن با طاعت دادند و رفته خدمت پوشیدند و اگر ترا بظاہر دهند که قطع طاعت و صبر بر ایدای زبانی  
متنکران و معاندان که مرا نفرموده اند بر سر و چشم اما جماعه را از متنکران این راه که بر زبان حال و قال مردم را ازین  
راه باز میدارند و با سایشش و راحت دنیا و لذات نفسانیه تر غیب میکنند اگر بدعای انتقام نکشم  
این راه را راجع نفوذ و تیرگی بر امون میباید که بر نفس بسپارد شاق است و به تمویل شیطان آنها شاق تر  
می نماید مگر در پس فائده نیست من متحقق نشود و سعی من بایگان شود از انجماع خود حکم انتقام کشی مرا باید داد  
که مدعای ایشان را لاملال کنم زیرا که آنها محمل این راه اند و فقط موزی من می فرماید که درین کار هم دخل  
مکن بلکه این را بمن بسپار (وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ اُولِيَ الْمِغْرَةِ) یعنی و بگذارد مرا و متنکران این راه را که صاحبان  
عیش و تنعم و آسایش بدن اند و محبت عیش و آسایش ایشان را از مجاهده و قیام شب و بیداری آن  
دوام دگر باز میدارند و مردم را بحال و قتال خود عیش و راحت تر غیب میکنند و حق ایشان عرض مکن  
و دعای بد سنا بر آنکه من مالک و جهانم و چنانچه درین جهان بر غنی از آدمیان میباشند تا بکار مجاهده و ریاضت و کشیدن  
درنج و مشقت مشغول شوند و چشم باز پرورده خود را در راه خدا بر باد دهند و بهمنان و بدان جهان نیز جماعه برای مجاهده  
درنج کشی و بلا نوشی در کار اند اگر اینها نباشند مجاهده و درنج آنجهان را که کشند و اگر درین جهان همه آدمیان  
مشغول درنج کشی و مشقت گردند و دران جهان همه آدمیان به راحت و آسایش باشند هر دو جهان بی قرینه  
شوند و درنج بی راحت یا راحت بی درنج باشد و خلوه هر عالم از احد المتقین نقصان آن عالم است از من که جامع  
المتقین است و کامل طای الاطلاق ام این نقصان و درخواست مکن و نیز درخواست مکن که ایشان را از و و شتاب  
بجاده آن جهان مشغول کنم و از آسایش این جهان محروم دارم بلکه فرصت کن (وَمَهْلِكُمْ قَلِيلًا)  
یعنی و مهلت ده ایشان را در عیش و آسایش این جهان اندکی تا اسفند و مجاهده آنجهان با آسایش اینجهان  
پیدا کنند زیرا که قبل از تمام اسفند من که حکیم ام کسی را بکار مشغول نمی کنم و الا در حکمت من نقصان آید

(أَن لَّدَيَّ مَتَا أَنكَالًا) یعنی تحقیق نزد ما مهیا است زنجیرهای گران که در پای ایشان خواهد بست. راحت در عوض آنکه بسبب راحت طایی از استادن در نماز شب دل می درازد و بهمان دنیوی باشد. قتل میگزیدند (يَوْمَ تَحْشَى) و یعنی آنشی است سوزان در عوض سوزش عشق و شوق که میگذرد و زیارتان سوزش میوخته و در روز خود را بفر و خن آن آتش میگذراند (و طَعَامًا فَسَاءًا) ...

آن مشقت درج که اهل محابده و ذکر در دنیا در بندگی ... شیدند و بار بار در ...  
و در فوق و تحت ذکر و قرائت و بلغم در گلویشان ...  
آن طعامهای لذیذ مرغ و ترشیهای خوش و شیرین که خورده و آشامیده است خمار آن شده بر بستر خواب میفتد. (وَعَدَا أَبَا آتَمَاءَ) یعنی قسمی دیگر است از عذاب که نهایت درد دهنده است مثل ضرب و شلاق موکلان. و زنجیر که در عوض شرف است از اهل محابده و اگر که در وقت آمدن در حمامات و نحو تنی و جمعه و دخول در حمامهای ذکر و نماز ...  
خود را پیش از رسیدن به آن در آن راه انداخته و مثل پیش از آن بار بار که در مهابی و و نخی که در عوض طعن و تشنیع و طعنه و تهنیت پس که مایل به آنند و مانند این میمانند آن راه خواهد شد پس اگر ایشان را در دنیا مهلت ندهیم تا این اوضاع آسایش را استیفا نمایند ...  
کنند و این همه اسباب مشقت درج تا نشان که حیا که ...  
ندانی مایل نمایی \* بیت \* ...  
و مشغولی و بتنی و یاد مولی و ارشاد طالبان و مسرتنشان مایشی \*  
\* بیت \*

\* سخن از مطرب: می گوید و از ده کمتر جو \* که کس نکشد و در یکشاید حکمت این بسیار \*  
آری ترا این قدر باید دانست که نوبت محابده ایشان وقتی خواهد رسید که از اهل محابده و ذکر در دنیا بیجا کن  
باقی نخواهد ماند و راه ولایت کلی می شود و خواهد شد و خدمات غیبیه مثل غنیمت و نظیت و امانت و امانت  
مطلوب خواهند شد و قطب مدار روی زمین نخواهد ماند و ابدال و ادوات و مقبوض خواهد گشت زیرا که با وجود تقای  
این گروه دیار که جامع در میان مجاهد و دوام ذکر و در میان تنعم و عیش است و هر دو باز او در آن  
گرم است خراب کردن و حسی ندارد چون یک بازار ویران شده و خرابی و نیاز احد المتقابلین لازم آمد لاجرم  
باید استنشاد دیگر توجه ضرور خواهد افتاد و علامت می شدن راه ولایت از دنیا و انقطاع مجاهد و دوام ذکر آن  
است که تخم ولایت که ایمان است در همان ماند تا برسد نشانی آن ممکن شود و این علامت مستحق نخواهد شد  
مگر (يَزْمُ قَرْحُفُ الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) یعنی مگر روزی که بر ز زمین و کوهها بسبب موت قطب مدار و ادوات و  
ابدال که بر رکعت آنها قیام و استقرار عالم بود (و كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّجِيلاً) یعنی و باشند کوهها مانند یک توده  
و یک ریخته و افشاده که اصلاً ناسک و اجزای آنها باقی نمانده و در آنجا اهل عربیت حواله دارند مشهور



که ببال منع است. در تفسیر ما پیدا می شود لیکن از تفسیر معلوم شد که مراد آن است که همه کوهها مانند یک توده در یک جا می افتند. و نیز از میان آنها شمع و آید گشت اگر کوهها بجایجا متصل الا جزا شده می مانند و نه ای مختلفه از یک جا. جمع صبیح میشود و این صورت آوردن جمع ثلث مانع است چنانچه در بعضی نسخ آن گفت که صارت الانهار = لهما انهار عریضة بلکه هر عریضا میباشد گفت در چون از منایم الط آن که منجر به غل و غل و تسلیم و تشویش امور حکمت است. و در ۷۰ قافیه در سران این و معانی میسر باید که شما ازین امر دری که پیغمبر خود را مکرر از او را از طایفه بر شما و اندام کشتی منع نموده ایم مبدء اید که این پیغمبر محض قاصد ی بود که آمد و پیغام رسانید و برگشت در عتبان او ضرری نخواهد شد بلکه این پیغمبر محض قاصد هدایت مرض او و گواهی او در حق شما قبول است مبدء اگر این پیغمبر شکایت شما عرض داده و دریای غضب و اندام بخوش آید و در پیامبر باقیات و بیانات و تحفظ و باو فقر و رج گر فناء شود چنانچه پیش ازین هم منکر آن پیغمبران را این نوع عقوبت شده است. **إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَى أَنْفُسِكُمْ** یعنی تخنیش ما فرستاده ایم مومن شما پیغمبری را که گواه باشد بر شما و زودا عرض کند: ای فانی مکر این راه شده و قالی این راه را قبول کرد و نامرین آن ما هر یک از منکرین و موافقین معامله کنیم **(كُنَّا رُسُلًا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا)** یعنی چنانچه فرستاده بودیم بسوی فرعون نیز همین قسم پیغمبری که شهادت او بر او مقبول بود آن رسول حضرت موسی است علی نبی و علی الصلوة و السلام. تحسین حضرت موسی هم بآنچه درین مقام ذکر فرموده اند و ای آنست که رفتن ایشان بسوی فرعون و در گمان اکثر اهل تزاریم و اجبار محض بطریق پیغام رساندن و ایچگی گری بود زیرا که ایشان پیغمبر نبی و رسول بودند و فرعون از فرقه و در نظر او از فرستادن ایشان بسوی فرعون همین بود که سر ایشان را از میدان خالی کند و او را شاد و هدایت فرعون و قبایل در اصل صوت ایشان داخل شود بلکه تویر قلوب و اصلاح دهر منی و انیل مقصود و پس بخلاف ادبیانی که هر دم که هم بسوی قومی که بهجت شده سفاهت و رسالت در مبدء آن غامضهای آتی بسوی آن قوم از بهجت آنها مقصود میشد و هم قیام و ارشاد تویر قلوب و بخدا و سائید این طایفه پس نفس رسالت داشتند و حضرت موسی هم نسبت به فرعون محض قاصد و ایچگی بودند لکن در دایره ایشان در مبدء هلاک کردن فرعون و قبایل و تمجیل عقوبت آنها را با مقبول افتاد چنانچه می فرمود **(بَعْضُ فِرْعَوْنَ الرَّسُولِ)** یعنی پس نا فرمانی که فرعون آن رسول بود را **(فَأَخَذْنَا مِنْهُ كُفْرًا)** یعنی پس که دینم او را در دنیا که فانی که هدایت و بال داشت زیرا که او را در دنیا مع تمام قوت دشمن عربی ما دینیم و بادشاهت و ملک و عمارات و باغات و جواهر و آلات تنس و آسایش او را در یک لحظه بشمار آورد و او را فرمودم با وجود آن عظمت و شوکت که فرعون داشت نا فرمانی رسول وقت خود باین وبال گرفتار گشت شما که حشر حشر آن نداید به قسم پیغمبر خود را میرنجانید و فرمان او را قبول نمیکنید و اگر بنا بر کمال حلم و بردباری این پیغمبر که نسبت به راج حضرت موسی حکم آب با آتش دارد و از غلاب اینجمن

و زکامی بدو موقوفه نماید (تکلیف تقصیر) یعنی پس بدقسم محفوظ خواهد ماند و خود را نگاه خواهد داشت از عذاب (این کفرتم)  
 یعنی اگر کافر مریه بشمار گزیده رسول خود را فرمان برداری نکند (یومئذ) یعنی روزی که بی گناهان سبب ضعف  
 نه ملائکه که با گناهکاران دایم شده حبس و بیخ و زول در پیش خواهند داشت (یعنی المذنبان شیطان)  
 یعنی خواهد گردانید آن روزی کههای خود را بر سفید موشه باین مرتبه بول  
 و سبب سفید شدن موی اطفال خود در آن روز آید  
 و فرغ و گریه و زاری بدوران و مادران و برادران و  
 و حرارت غریزی ضعیف العمل خواهد شد و اما بحاجت پیدا خواهند کرد و بلغم مکرر مستولی شده از راه مسام  
 که منابت شعور اند خواهد بود و این نوع الم که با اطفال در آن روز خواهد رسید از مابین اوقات و عفت  
 منبت چنانچه منزه از راه ماطن می از بین قبیل دایم انکار آن کرده اند و میام را بر تمثیل و گماید مثل موه و مکه این  
 الم اطفالی تبیت را نکام شایسته است که ضروری الوقوع است چنانچه او جاع و اظم اطفال در دنیا مادر  
 بعضی تا سیرد کور است که این الم هم خاص با اطفال کافران خواهد بود و شامل اطفال مومنان ظاهر در جمش  
 آن است که بر جرح و فرغ و گریه و زاری کثران را بیشتر خواهد بود بعد که در اطفال آنها نیز تاثیر خواهد کرد و خللات مومنان  
 که این جز را بر ایتسا سبب خواهد نمود و در تراش خواهند شد و معذ افرین بگر هم هست که اطفال مومنان  
 و اسب ایمان اقرار بنمود که شریک شفاعت و عفو است خلاص کردن آنها از عذاب ممکن خواهد بود پس مقامات  
 این الم نخواهند کرد همین که مادران و برادران و اقارب خود را بی قرار در عذاب خواهند دید: بشفاعت و عرض عفو خواهند  
 پرداخت و مطلب یاب خواهند شد چنانچه در حدیث زید و ابی است که هیچ مرد یا ایمان را سه نرزد تا بالغ از بس جهنم  
 بمرگز ردال که حول نار بر وی حرام میشود زیرا که آن روزندان روز قیامت او را در دوزخ خواهند گذاشت و  
 حق تعالی رحمت خود را حجت مدعی آنها خواهد فرمود و خللات اطفال کفار که بدوران و مادران خود را منذب خواهند دید  
 و سبب نندادن ایمان که شرط شفاعت و نجات است عرض و ستودن نتواند کرد پس ناچار در غم و سوزش  
 گرفتار خواهند ماند تا آنکه ایشان را در بهشت داخل کند و حدیثکاران اهل بهشت سازند و اقارب خود را فرا بوسه  
 نمایند بعضی از مفسرین گفته اند که سفیدی مودران روز غلامت ر نازادگی خواهد بود و پنداییکه بزنا زاده بودند و این  
 روز بول گرفتار خواهند شد و دیگر اطفال از بول محفوظ خواهند ماند اما این تخصیص را سندی صحیح می باید و معذ  
 ایما بگناه توجیه طالب است زیرا که زنا زاده را گناهی نیست و هر حال بول آن روز بادی ملاذ گناه مستولی  
 خواهد شد تا آنکه سکنات گناهکاران را نیز بهم رسد و سبب خواهد شد که در آن گناهها واقع می شد چه  
 بر بزم و در بزم خواهد شد بلکه (ن السحار) یعنی آسمان نیز با وجود آنکه در آن گناهی دایم نشده بود و سببانش همه معصوم  
 و پاک باین ملازم که رزق گناهکاران از انجا نازل می شد و با سعه کواکب و عزت آسمان بنا بر آن نیز مستفیع می شد  
 اطفال پذیر خواهد شد و بنوعی بر هم و در هم خواهد آمد اگر دید که آسمان آسمان بخواهد و مادر را به سبب نانیشت یاد کرد



و قد حقه

نیکه است و تخلف در و ده او محال است پس آمدن آن روز بحدی که آن وقوع است  
 است و دل او تعالی و نظر صدق مواعد او تعالی واجب الوقوع است و این شخصی که تمام و شامل  
 ر غلب و ده و چون از ابتدای این مورد تا اینجا هر ریاضات صلوک  
 راه با صفات اربیان مدلل ارشاد فرمودند و نظایر خطاب به پیغمبر و م خاص مود  
 تحقیق این مورد و مضامین این مورد یاد دایمین عام است راه قریب  
 الی ربه) یعنی پس هر که خواهد بگیرد و سری قریب برود

در رعایت خود اگر خواهد راه میانه و دوام ذکر و نیل بیش گیرد و اگر خواهد راه اعتلا و دعوت و نصیحت  
 و ارشاد و صبر بیش گیرد و این بیان را یاد دایمین از آن جهت فرموده حال آنکه یاد دایمین چیزی را میباش که از سابق معلوم  
 شده باشد و بالفعل از خاطر رفته که روح قبل از قیام بدن در عالم قدس و طهارت جاد است و او را نوعی از  
 قرب نشاء با حضرت حق تعالی حاصل بود و از الوات بهمیمیه و حوائج و علایق دیویه و نجاسات عدایه پاک و صاف  
 بود این وقت که متعلق بدن است و در بدین چیزها گرفتار آنهمه را فراموش کرده و در بندیر مناسبتی گذشته  
 آن قرب و آن صفات از خاطر ابرفته است بپیان راه صلوک او را همان حالت اصلیه او یاد میدهد و نه از اعمال پیش  
 مستان میمانند چنانچه حارثی فرموده است \*

\* میل هر عنصر بود موی مقرر اصلیش \* \* عذبه اعمل است سرش و ش مستانه ام \*

در نجایه دانست که در اصل این مورد بر همین آیت تمام شده بود چنانچه میسرین از حضرت ام المومنین  
 عایشه صدیقه رضی الله عنها و دیگر صحابه کرام رضی روایت کرده اند چون درین مورد اول همه ریاضات  
 و ظاهرات شب بیداری و تجمه گذاری را ساخته اند آن حضرت هم و دیگر فیضان ایشان در صلوک راه عذ  
 بد تمام و راهی این عبادت بر خود لازم گرفته اند تا آنکه بعضی از ایشان مطلق خواب شب ترک کردند که مبادا  
 بسبب خواب درین مدت ریاضت که نیم شب یا قدری زائد یا قدری که کم برای مایه تر فرموده اند تقصیری واقع شود  
 و این قدر مدت را بسبب بیش و پس ر خاستن از خواب تمام نایم و این جماعه را مشقت عظیم لاحق  
 شد تا آنکه اقدام ایشان درم کرد و درنگنازد شد و آنحضرت عم و بتیبه صحابه بر در تحدید تعیین آن مدت مشقت  
 عظیم می کشیدند که مبادا ازین مدت کم شود و از ماه از عهده این ریاضت پاک نشود و این مشقتها تا یکسال  
 که مدت دو و از ده ماه کامل بود بر ایشان ماند بعد از یکسال حق تعالی این آیت را برین مورد فرمود و نازل فرمود  
 و بسبب نزول این آیت تعیین آن مدت معایت شد و اصل تجمه و شب بیداری بن تعیین مدت و بی تعیین مدت و بی تعیین  
 و بی تعیین مدت و بی تعیین مدت و بی تعیین مدت و بی تعیین مدت و بی تعیین مدت و بی تعیین مدت و بی تعیین مدت  
 صحابه را بحسب قوت و استعداد و قلت اطوار کثرت آن مختات ماند چنانچه عهد الحسن عمر و فرمودند که در  
 تجمه یک غم قرآن در تمام ماه میگردیده باشد تا هر شب بقدر یک سیپاره واقع شود و در بعضی روایات خبر از آن





مال در افاق مختلف و در موسم تبادله بنهای گوناگون پیدا می کند در حق سگان بعضی اقالیم و در بعضی اقالیم  
برای سگات و در افاق مختلف و در موسم تبادله بنهای گوناگون پیدا می کند در حق سگان بعضی اقالیم و در بعضی اقالیم  
و این اختلافات کما شمس مناسبت و تکلیف عام نیست و معنی امضای که در تکلیف صرفت اجرای شده است  
مگر شمس درین جایز است و در علوم لایق و اشتغال با سگات از مقاصد و خوف اعتقاد  
نجوم و تأثیرات آنهاست  
همان مثل است که فرعون در رصف بخت آنکه اگر این تکلیف متضمن این مناسبت بود و در حد  
تکلیف و لایق است پس چرا در اول مورد آنرا ذکر فرمودند و از این جهت امر او توسعه نکرد و در یک سال  
چهار نیمه و یاران او در مشقت انداخته و جویش آن است که در علم الهی اصلاح بحال این امر همین توسعه  
بود اما در صاحب امر و این است که چون امری شاق را از کس گنایند منوط و می ار و اول بشاق تر از آن  
می شود و در حق او در مقاصد رنج و مشقت می گذارد و بعد از آن توسعه و تخفیف بیکه ماه و هفت  
تخفیف و نهی او وقتی بداند که مشقت آن امر از حوصله او سبک گردد و بداند که از من امری که مطلوب بود و در ایام  
نشده و از آن زمان و حیالات خود و لطف و کرم اص صاحب امر و نهی نصب العین و بهشت و اگر از آن زمان  
کما مطلوب نه باید این سهوات و بسر هر که حاصل نشود و شب بیداری و نهج گداری و این توسعه هم گران که در  
بر شب نیست اگر اول و بعد از این امر بگوید که میفرموده خبیث شاق و گران میمورد و اگر بکس جمعه کس او را میگوید و در  
مرص و خود بایی که قرار همیشه علاج این نامه آفت منحصراً همین طریق بود که اول بشاق را با نهی  
در مدت تخفیف و در مدت یکسال که انقلاب شب از کونهای در رازی و از درازی بکو تانی تمام شد  
و اسباب و هر وقت و در هر فصل در تعیین مدت مأموره رنج و مشقت گشاید و عجز و ضعف خود را از اقامت مأموره  
و ریاضت مستحق آن شده که بر ایشان توسعه نمود آید و همین است هر آنچه در حدیث صراج خوانند  
ثابت شده است که اول به نجاه نماز از حرمه بر و نه بعد از آن عرض و معروض میبهر دم آمده است تخفیف  
و اده تا به پنج رسانیده و اگر شخصی در معاملات دینی از بیع و شری و حیثیت یعنی تحصیل خراج و صلح از بیون  
و حقوق و غیره تکامل کند یا بفین میداند که اول و بعد مافی الضمیر خود را در استیفات گذشتن مودب انگار و ابا  
و تن زنی جانب مقابل باشد و عالمان خراج اول و بعد از آن حان چیزی میخواهند و آخر چیزی میخواهند و سوداگران  
در اوس و اده قیمتی می گویند و آخر قیمتی دیگر را می فروشند و میان در اول و دومی زیاده طلبی میکنند و آخر بر  
قدری قلیل صلح میکنند و چون جملت انسانی همین معامله را تکرار میکند که خلد بالموت حتی بر خصم بالحمی معامله الهی  
در تکلفات بندگان همین رکب ظهور میبندد که هر کیس جیسی سی تایی و اینها امینر مایند که حق تعالی امر بخیر و  
ناو از شمار او است بر شمار هم فرمود (فَتَقَابَ هَلِیْکُمْ) یعنی پس سهل است و آسانی که در شما و مقادیر مینه را در  
شب بیداری و قرآن خوانی و نهج گداری مطلقاً از شما صاف فرمود و لفظ توبه در لغت معنی رجوع است از حالت



طاری بخانه. مصلی چون دو حق بنده محقق میشود و رجوع از مسجدت لایحه از آن فهمیده شود و چون دو حق  
تالی سمع عمل میشود و رجوع از حالت تکلیف شاق بسجودت و آسانی از آن سهیده میشود و نیز در ستمقام  
سهیدت و آسانی بر شما مقصود استیم (فَأَقْرَعُوا مَا تَصْرَمِينَ الْقُرْآنَ) یعنی پس بخوانید آنچه که آسمان  
شود بر شما و نماز تجمعه و شب بیداری از قرآن که اقدس و معتبر در دوزخ  
وارد است که رکعتان فی نجوف الليل خیر من الدنيا ما  
است اگر در نهم باقی است و الاورد و از ده رکعت سوم همه قرآن بر آید و از ده رکعت  
شریعت وارد است که هر که قرآن را در کمتر از سه شب ختم کند بینهم و لا یعقل است زیرا که مقصدی که از نماز و  
قرآن است تذکر و تعمق در معنی آن است و در کم از سه شب این معنی اکثر اشکاف را حاصل نمیداند و سهید  
است و معنی اثر تیل و نجوید ما تکلیف فوت میشود پس قرآن نمی ماند و اگر شمارای مسلمانان که عرصه ریاضت  
و مشقت دارند بخاطر برسد که چنین مدت شب بیداری و برای شایعه یا صیبه شب سهید موجب کفایت و لا ینال  
مناحه بیکه که مذکور شد و با امانت آن مدت بقدر اوقات قرآن موجب بار مسامح جلال مابود و این سهید در آن  
متحقق نمی شد پس بر افعیل مدت در ایک فلم یوفت ساخته بایستی که بر اعراب قرآن و اجزای آن است  
و امین ساخته تعیین می فرمودند مثلاً چنین ارشاد میشد که پنج سیار و یا چهار سیار یا هزار آیت یا نصف آیت یا چهار  
چهار رکوع و در رکعت می خواند و ما شد چه استس میگویم که حق تعالی در ازل الازال (عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ  
مَرْضًی) یعنی دانسته است که البته خواهند شد از شما بیمار و بیماری نهایت اختلاف فشی و آمده و در بعضی بیماریها  
طاقت خواندن یک آیت هم نمی باشد چه بای یک سیار و ده یک موره (وَأَسْرُونَ بِضَرْفٍ قَوْلًا) یعنی  
و دیگران خواهند بود که سر می زند در زمین و سفرهای دور میگردد و آن ساری از آن فیل نیست که ممنوع و  
حرام گردانیده شود زیرا که در آن سفر (يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) یعنی طلب می کنند نفس حد اید و ظاهر که روزی و  
معاش و نوکری و تجارت است یا در باطن که طلب علم و ادای حج و عمره و زیارت صفا و اولاد و تحمیل نور دل  
از صحبت ایشان است و ظاهر است که در سفر طاقت قیام به ساعت در آن وقت و نماز و یکسوره  
نمی ماند چه جای هزار آیت و صد آیت (وَأَسْرُونَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) و اگر آن خواهند بود که بزرگ و  
کارزار خواهند کرد در راه خدا با دشمنان دین اگر ایشان را بوردن معین از آن نکست و بیم در کارزار و  
جهان نسوز واقع شود و این هر سه عذر که مذکور شد قابل اعتبار است زیرا که کوفی من بانیار خود نیست  
با اید و آتی است و طلب معاش و طلب دنم هر دو در تکمیل زندگی مدن و روح آدمی ضروری است و جهاد  
و قتال به ادای دین و تکمیل بنی نوع و اصلاح نظام و اعمال آنها ضروری است و لهذا به همین ترتیب  
این هر سه عذر را مذکور فرموده اند زیرا که عذای که بی اختیار خود باشد مقدم است و علی الخصوص که  
با بدن تعلیق دارد و بدن آله عبادت است و عذر بیکه تکمیل معاشی و معاد خود را تعلیق دارد و مقدم است



به حدیکه تکمیل آن نام نوزدهمین داشته باشد و چون بعضی شمارا این اعتذار واجباً اعتباری است آمدنی  
 اینست تکلیف ۲۰ یعنی دردی معین از قرآن مناسب نیست (فَاقْرَءْ وَآمَّا تَسْتَرْسِیْطًا) یعنی پرسش بخود

اینجه سهیل شود و هر سهیلی بقیه فارسی است چنانچه در تحفیف اول بی تعیین مدت زمان قرائت فرموده بودیم

سبب اسما طعینش  
 بعد گنداری خوف آن است که مبادا در ریاضیت و مجاهدات مقصود واقع  
 شود زیرا که نفس آرد

در الهامی آنرا مجاهدت کبیر  
 بگذرا که در سنج وقت بتعیین رکعات بر شهادت است

و اقامت نماز خبیان بجایده میخواند زیرا که معنی اقامت راست کردن است و نماز و تقوی راست میشود که هیچ خل  
 در عمل دل و زبان و اعضا واقع شود خواه آن عملی فرض باشد و خواه سبب (وَأَقْرَأِ الزَّكَاةَ)

یعنی بدهید زکوة را که آن نیز عرزی معین از مال است بعد از گذشتن یک سال و ادای زکوة نیز مجاهدت عظیم را  
 میخواهد زیرا که قطع محبت دل از نفس بسیار شاق است و از مجاهدت دیگر که بسیار گران و شاق است نیز

شاقان میدهم (وَأَقْرَأِ صَوَّالَهُ تَرَضُّعًا حَسَنًا) یعنی و قرص بدهید از اقرض بیک حاصل آنکه بمحتاجان از نه گمان او  
 قرص صدقه بدهید و مو بگیرید و در وقت تفاهت سنجی و در شش نگینید و اگر چیزی از حق شما کم و یا بجای عالی

تانی قبول کنید و زیاده بر قرض را در دست میدهید و همین قرص است که در حق او آنقدرت عم فرموده اند که من شب  
 معراج بر دروازه بهشت نرسیده دیدم که بر که در راه خدا یک درم نیرات بدید و او را ثواب درم میدویسند

و هر که برای خدا یک درم قرض بدهد برای او ثواب بمقدورم میدویسند من از جریئل هم پرسیدم که در زیادتی  
 ثواب قرض دادن چیست جریئل هم گفت که هر که در راه خدا بدهد بکسی بمنجیح میرسد و گاهی غیر محتاج و آدمی قرض

نمیخواهد الا در وقت احتیاج افرین جهت ثواب قرض دادن بر ثواب صدقه دادن ارجون شده و باید دانست  
 که باین نوع قرض دادن خیال بر نفس گران و شاق است و مجاهدت عظیم میخواهد زیرا که نفس آدمی مجبول است

بر آنکه مال خود را بی توقع منفعتی خرج نمیکند خواه آن منفعت دنیوی باشد یا اعمری و در دادن قرض که انی هیچ  
 منفعت در دهم اینکس نمی آید زیرا که بعد از هم نیست ثواب صدقه باید و سعادت هم نیست بادل مال چری

دیگر بر ابراد یا افزون راجع و حاصل کند بلکه مال خود را بلا وجه در قید انداختن است و ازین است که ثواب این را  
 مضاعف بر ثواب صدقه داشته اند و توجیه مضاعفت آن است که چون در یک صدقه یک درم بر ابر و درم باشد

و در پنجایک درم بجهت آنکه قرض است یا یکس عائد خواهد شد که مطالبه اش باقی است پس گویند او یک درم  
 در قرض درم صدقه داد و نه را چون مضاعف کنند بیز و میزد و او را اعلم با سرار افعال (وَمَا تَقْدِرُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ)

یعنی و آنچه بیشش می فرستید برای نفع ذات خود و تا ذخیره طاقت شود (مِنْ خَيْرٍ) یعنی از جنس یکی خواهان نفع  
 باشد یا روزه نفل یا صدقه نفل یا شب بیداری یا دیگر عبادات بدنی و مالی و عرضی (تَجِدُوا هَيْدًا اللَّهُ) یعنی البته

خواهید یافت اثر او را نزد خدا (هُوَ خَيْرٌ) یعنی که آن اثر بهتر باشد از نیکی شما و در پیانید اگر طاعت قرب ب شما  
 خواهد

خواهد بخشید (وَإِنَّا لَنُحْيِيهِنَّ بِرَحْمَتِنَا) یعنی و بزرگ تر از روی ثواب در آخرت هم در کمیت هم در کیفیت و هر دو بقا و عدم فانیست شمار او و نواقل و تطوعات میدانی است فراح برای مجاهد و مشیت و گرامان همه خود بندگانش خود دارد پس از طالع آن بزنشان میدهم (وَأَسْتَغْفِرُ لِلَّذِينَ تَابُوا وَظَلَمُوا بِأَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) هر آنکه خدا آمرزنده و مهربان است تغییرات شما!

آن طاعت را کامل کرده بشما خواهد داد و ظلمت معاصی را از شما میبرد و بخواهد و بخواهد (وَأَسْتَغْفِرُ لِلَّذِينَ تَابُوا وَظَلَمُوا بِأَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) است که ما وصف آن را حفظ صحت و از ال مرض بخت و باضت و در زش سبانه (سوره المدثر) می است و اول این سوره و اول صحت و زول قرآن نازل شده گوید که بعد از مطلع سوره افرام طبع پس سوره نازل شده است و بعضی نون و القامه را مقدم برین سوره در زول داشته اند و سبب نزل این سوره آن بود که آنحضرت عم را بعد از نزول سوره افراشون بر وی قرآن در دل ناگرفت و مدتی بر آمد که آن در دل نشد و آن بدت را مدت فتره الوحی گویند آنحضرت عم را و بندگان سبب افتادن وحی قن و کسب سبب بود که چند مرتبه باین قسم از خانه بر آمد که خود را از مالای کوهی انداخته است و در آن کوه عمار که خانه و در آن کوه آفتاب بود میرفت و طوط میگزید و روری از آن کوه بر گشت و در آن کوه می خورد و در آن کوه آفتاب میزد و مالای آسمان ایشان را سموع شد چون نظر تا رسید که ندیدند و در آن کوه عمار آمد و در میان آسمان و زمین بر که کسی ز زمین و درختان است و هیچکس حسد نمی کرد که تمام کرد و آسمان را فرو گرفته و شش ها پر داد که بر او آید و وقت آن که اساق آمد بدین این حالت آنحضرت را عدم عیش شد و در زمین افتاده و بعد از اذیت خود را بکسب و در باید مدتی بود که حضرت صید طلبها السلام بود و در سوره که اسالاهش بوشد که زده ارم باین آیه ها ایها المدثر و در همین اثنا حضرت حزیل عم از آسمان بر وی فرموده مقبل ایشان استاده پس آیات آورده و در این ایها المدثر و والرجل فاهجر از آن باز و وحی گرم شده و در وی آمدن گرفت و این سوره در آن شش است و در آن بطاین سوره با سوره منزل بر ظاهر است فرق این است که در اول آن سوره آن حضرت را عدم سوازم عاوی که راه خدا و مجاهد نفس و تحمیل تقرب الی الله فرموده و در اول این سوره با ارم ارشاد و است طاق الله و مرتبه کمال بر مرتبه تکمیل مقدم است تا بر آن آن سوره را در بینان صحاح و غرض مقدم بین سوره نوشت آمد و نسخ تمام و القامه استغله و مضامین متفرقه برود و در آن نیز کمال نزدیکی و مناسبت دارد در اول آن بتتمیر اعم خطاب منزل داده اند و در اول این خطاب مدثر و هر دو خطاب در معنی یکدیگر است و در آن فرموده ان قم الزلال و در این باتم و در آن لیکن و در آن سوره بر خاستن برای تحمیل کمال نفس خود است و در این سوره بر آن تکمیل خلق الله در آنجا فرموده اند و اصبر علی ما یقولون و اصبر هم و در آنجا در این سوره و اول ملک فاصبر و در آن سوره و ذر نی و المکذبین اولی النعمه و مهلهم قلیلا و درین سوره ذر نی و من خلقت و حیله و جعله لکم الامم

و در آن سوره در احوال روز قیامت چنین ارشاد شده که **یوم نقرحف الارض و الجبال** و یوما یجعل الولدان شیعا  
 و درین سوره در احوال همان روز چنین فرموده اند **فذلک یوم عسیر** علی الکافرین غیر یحیر و در آن سوره  
 در حق آیت قرآن ارشاد شده اند **فذلک کرمه و درین سوره نیز در حق قرآن فرموده اند کلا انه تذکره فمن شاء ذکره**  
 و در آن سوره بر انحصار **والزکوة و اقضوا لله قرضا حسنا و اقمه** که مومنان را باین اعمال و صحبت  
 فرموده اند و درین سوره از ربنا **ما حیث نموه** که روز قیامت در مقام حسرت بر ترک این اعمال خواهند گفت  
**لیم نلک من الله صلام و لیم نلک نطعم المحسکین و آن سوره در بین مضمون نام نموده اند که و استغفرو الله ان الله غفور رحیم**  
 و این سوره در این مضمون نام نموده که **هو اهل التقوی و اهل الاستغفرة** و این سوره را به سوره مدثر از آن  
 جهت نامیده اند که در او نشأ حضرت و اعم به در خطاب فرموده اند و در نزد لغت عرب کسی را گویند که  
 مدثر اخوی بالای جامهای دیگر پوشیده شود و مدثره نماید پس دلالت میکند بر آنکه نزد وحی آتین باین  
 برتبه عظمت دارد که قوی ترین مخلوقات که هرگز از پیروی من نرسید و شجاعت و فراخی جود او صراط المستقیم  
 آفاق گشته بود باین مظهر آن تر من خود که لرزه بر انداختنش افتاد و خود را اسطوخوانست کرد پس کسانی که  
 برای این نزدل وحی بر خود گنبد و گویند که اگر حق قنای را هدایت مامطور است چرا باینک از ما جدا می نماید که  
 چنین گنبد و جهان بکشد از کیفیت هول و عظمت وحی و اذیت بستند و ضعف قلبی و بی تحملی خود را دیده و دانسته  
 می بود پسند چنانچه در آخر این سوره اشاره باین پنج گوئی ایشان خواهد آمد که بل برید کل امر و منهم ان یؤثر صعدا من شوق  
 و برتبه اشارت باشد تا آنکه هر که بزمهای مقدس پوشد مثل خرد شجاعت و طباسان قصا و افتا و خلعت احتساب و دیگر  
 صفات شریفه او را از قیام باوارم آن منصب چاره نیست و ناوای حق آن منصب به نماند و دروغ زن و  
 و غایب و خان است اعاذنا الله من ذلک زیرا که آن حضرت هم چون بدیدن فرشته وحی مرعوب شده و در خانه  
 آمدند و بالا پوش برود کشیدند و سابق نیز مال نسیم واقع شده بود پس گویا پوشیدن بالا پوش در نظر اهل خانه  
 آن حضرت عدم علامت نزدل وحی شده هرگاه آن حضرت عدم بالا پوش طلب فرمایند توان فهمید که برایشان وحی  
 آمد لهذا ایشان را فرموده که چون باین علامت مشهور شدی که بار بار تراد وحی می آید و بالا پوش می پوشی پس  
 حق این خدمت عاآرد بر نیز و کار کن و نیز تا مجبوست بغمیم هم در حضور پروردگار خود زبان زد ذلایق گرد و هر که  
 این سوره را بخواند یا بشنود به کمال در بر محبوبیت آنجناب بی برد و زیر آنکه وضع لباس و ادای محب و اسباب  
 کمال بسندیدن با و بار یاد میکنند و آن محبوب را بهمان وضع و ادای مخاطب بمسازند چنانچه عاشق مدشوق خود را میگوید  
 که ای صاحب و سنا سرخ و ای صاحب زلف دراز

\* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \*

(بَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) یعنی ای مرد بالا پوش پوشیده از ترس آمدن فرشته وحی ترا جای خوف نیست بلکه حق تو آن است که دیگر از  
 برسانی و در خوف خدا اندازی (فَمَنْ لَّا قَانِدٍ لَّا) یعنی هرگز و برسان مردم را از عذاب خدا و هر چند منصب نبوت هر دو چیز

و اتفاقاً می‌کنند هم نه خواهند و هم بشارت دادن لیکن چون هیچ یک از افراد آسمان و ارض تقصیری نمی باشد  
و مانند عام است بخلاف بشارت که خاص باهل صلاح و تقوی است و کاری که فایده این عام باشد اهم  
و ارجح می باشد از کاری که فایده آن خاص باشد و نیز چون آنحضرت عم ترسیده بودند ایشان را ترسانیدن بکار نمودن مناسب  
افتاد و نیز بدان وقت که این سوره نازل شد همه عالم بملاواز کفر و فجور بود و قابل است  
بود سختی ترسانیدن و دنیا برین امور و برین مقام بر اندازا کثافت می نمود و چون مردم از عذاب خدا دل  
بیان عظمت آن عذاب و آنکه تحمل آن و مدارک آن ممکن نیست نمیشود و عظمت عذاب و اطلاق از آن  
بدون بیان عظمت کسیکه عذاب خواهد کرد و آنکه بر او قدرت او قدرت میسر نمیشود و در ابر علم او  
علم میسر نمیشود اما طمأنینه است او گریختن و پوشیده شدن و از دانستن او غائب ماندن اصلاً مقدر  
نیست تمام میگردد پس ترا چیزی دیگر هم باید کرد (و در تفسیر) و بر او کار خود را پس بر رگی و عظمت و یوکن و خاطر  
نشان ایشان ساز که میسر نمیشود با او در طمأنینه عالم و عدم قدرت بر امری نمیتواند کرد و هیچ چیز از خود  
و بزرگ از علم او غائب نیست و هیچ چیز از سهل و دشوار بر قدرت او گران نیست و کسی گفته اند که ما از تکبیر  
تکبیر نماز است که از آندانی تحریم تا آخر نماز و هر اثنال اسلام اگر اندک بکبر گفته میشود و بعضی گفته اند که تکبیر در طرف  
اهل اسلام در آن زمان علامت خوشی و شادی بود پس گویا چنین فرموده که شاد باش و خوشوقت شود خوف  
و انجود را داده که این منصب عظیم بنوع عطا کردیم و ترا خلعت سیعیری پوشانیدیم و مؤید این تفسیر است آنچه در بعضی  
روایات وارد شده که آنحضرت عم بعد از شیدن این آیه از زمان حریفان هم تاواند بلند فرمودند و اندک بعد  
بشینان این تکبیر حضرت خدیو خاتون علیها السلام بزرگبیر گفتند و اهل خانه نیز بمناعت ایشان تکبیر گفتند خوش شدند  
که این لرزه و ترس بسبب نزول وحی و امر خوف نمود و از آن باز تکبیر و عرف اهل اسلام علامت خوشی و شادی  
گفت و لهذا در عیدین و ایام حج و تشریق و احب که دایده داد که بعد از نماز فرض تکبیر را از آنها بد و سر  
و در ایجاب تکبیر هم در اول نماز بکنند و هم در نماز عیدین و ایام تشریق و منی بخلاف تسبیح و حمید که هیچگاه واجب  
نیست آنست که این ذکر خاص اهل اسلام و توحید است زیرا که استغفار آنکه با یکس مانده اند هیچ صفت  
کمال بر او نیست مخصوص بهمین گروه است بخلاف مضمون تسبیح و حمید که جمیع طوائف بنی آدم آنرا میکنند اند  
و هر که کتب حدیث و سیر صحابه رضوان الله علیهم بقین کند تا آنکه هیچ محاسن ایشان از تکبیر خالی نمی ماند بر هر نعمت تکبیر  
میگفتند و در هر خوشی این نعمه را بلند میکردند و در وقت جنگ و قتال بهمین علامت عظمت خداوند خود و حقارت طرف  
مقابل خود یاد میکردند و در وقت خوف آفات مثل آتش گرفتن و نمودن غول و جن برکت بهمین ذکر است و اینست  
مستند و در اذان و اقامت بهمین کلمه را اهل سر سید و بیرونی ترکش مآخته اند پس علم بمضمون این امر الهی  
بطریق حضرت پیغمبر هم درین امت مروج افتد و در دایره گرفتند بود که می باید می شادند و دست تسلط و تکبیر بیان و اثر آن  
رواج این امر جمیع رسوم اسلام کم شدن گرفت تا آنکه حالانمی داشت فی اذان بجایست و در حدیث نیز یافت و در اقامت

که در وقت امام مهدی ع جماعه از مسلمانان قلعه ع ظنیه را بزور همین کلمه فتح خواهند کرد و دیوار سنگین آن قلعه بعد از آنکه از تکبیر ایشان خواهد افتاد و در احوال فتوح عمری نیز مذکور میکنند که دیوار قلعه اصطخر بشیندن ع ای تکبیر ع می افتد و اگر اهل اسلام از بافتاد و آن قدر این کلمه تأثیر کرد که هرگاه آن دیوار را بلند می کردند آواز تکبیر از غیب ع می شنیدند ع و دیوار باز می افتاد با لجه مشهور این کلمه را نصب العین مانتن هم از وجوه شرک نجات می بخشد که هیچ برود و ضرر بر ابرض نمی آید و هم در سبک کردن مصائب و آفات و دفع خوف امور مانده از دل کارگر می شود و اما مشهور این کلمه وقتی نصب العین می شود که طهارت ظاهر و باطن شخص را حاصل باشد زیرا که عظمه شش پاک و دود و خیال تاباک بمانی گیر پس برای تحصیل قائم این کلمه طهارت ظاهر و باطن ع سرور افتاد چنانچه می فرماید ع (وَبَنَادَكَ فَطَهَّرَكَ) یعنی جامهای خود را پس بخونی پاک کن زیرا که اول چیزی که از آدمی محسوس میشود خامه است بعد از آن بدن و چون جامه پاک شود بدن که بجای جامه مستور است پاک خواهد بود و بعد طهارت بدن را در جامه کور ضرر ندارد زیرا که تطهیر بدن بالاولی منجوم میشود و چون بداند که علامه اتصال بدن را در تنگم پاک می شود و آن را محسود الذات است چرا که تولید داشت در سجایا و دانست جامه را احتمال عرب و نسیم است خامه ظاهر و باطن طهارت نیز و نسیم است طهارت صوری و طهارت معنوی پس در تطهیر این کلمه تمام احتمال بهم رسد و همه این احتمال را استمارا باید داشت و خوبطریانی عموم السخا از احتمال اول آنکه خامه صاف شود و در نجاسات و پلیدیه پاک و اگر در آنجا که در ایمان را در همینجا به مار خرض و بطل و که آتشی است خیال مشابه است و تحصیل مناسبت با آنکه در ع احاطه مقصود و این معنی بدن پاک داشتن ظاهر خود حاصل نمی تواند شد نهایت فرقی آن است که زمان این پاک داشتن مرض است و در غیر حالت ماز فرس نیست و استیاضه که از آن خامه را پاک باید داشت بول و عاقله و منی و دای و قوی و خون و ریم است اگر بقدر کف دست از این چیز جامه رسد آن بدست قابل نماز می ماند اگر چه از شدتین و اشردن سه بار احتمال و دم آنکه خامه ظاهر را از نجاسات معنوی پاک و در نجاست معنوی به آن است که از کسی منصب نگرفته باشد و بدزدی و خیانت و دیگر وجوه حرام کسب کرده و آنچه احتمال آن حرام است مثل ریشخین یافت برای مرد با احتمال یار مذو در قطع و خوف آن امرات و امور نامشروع و راء تکاب نشوند مثل در اند کردن دامن از شتالنگ احتمال سوم آنکه مراد از جامه صفات و اخلاق باشد زیرا که عرب تکابی جامه میگویند و ذات شخص را مراد میدارند و تکابی آبروی او را در گاهی نام و جاه او را چنانچه میگویند اگر کم می برد به نیز میگویند قلان ظاهر الذبل است یعنی پاک دامن و قلان فی الثوب و نقی البجیب و وجه مناسبت آن است که چون جامه شخص بر بدن او محیط باشد و از دور همان محسوس میگردد و سبب جامه امتیاز شخص از شخص دیگر حاصل میگردد و گویا حکم ذات او و صفات خاصه او و در پس معنی آیت چنین شده که ذات و آبروی خود را زلوت صفات بد و اخلاق مذموم و تهمت های قبیحه محفوظ دارد احتمال چهارم آنکه مراد از جامه بدن باشد که محل استنجاء دیگر اعضای مستور داند و مراد



هر در مشهوره و الار که صحبت ایشان کرده خواهد گریخت و مانند راهب و خلوت نشینان کار ارشاد و مشیخت را سرانجام نخواهد کرد و ایند امین هم یزد و نیست می فرماید که (و لیریک) یعنی و برای رضامندی پروردگار خود نه برای خاطر داری من (و ما عید قاتل) بی بس مبر کن. حنفای ایشان را منجین شود اند صحبت ایشان با و ضعف کشیدن پنج و ملال کند بگیرند مت ارباب. نام فوای که دو علامت قار و در میان عبیری که برای رضامندی خدا باشد و در میان مری برای این خاطر امدی خلق به آن است که اگر تحمل حنفای ضعیف حالان و غریبا و گاه ابان هم مانده تحمل حنفای اهل نروت. اغنیاز از کس بوقوع می آید توان دانست که این صر محس برای حکم خداست و اگر تحمل حنفای ضعیف حالان. گاه این و غیر است تحمل حنفای اغنیاء و اهل نروت کسی دارد باید فهمید که اس صبر برای خاطر داری حنفای است. اگر کسی به تنبیه راء عار و چون ما عبرت نقد کرده و تحمل حنفای کافران و صمت فحوا بد بس و اخیلی و شواری بیس آید که به کیم انتقام گرفتن و اندوه و حصت گریختن و کافران را بر من چه کرده و دیر مانند هر در محالیت سر ایشان آسان است و بهم را اندای من گوئیم که این صر و شواری و تود آسانی را ایشان بیش از همه روز مدگی و بیامت (ایاذا یعرفی لسا قوری) یعنی پس وقتی که کوفته شود در قمار و صدای رحیل و بگوچ و در دهنده سفر آخرت بیش از این (حدلک یوم منیا) یعنی پس این کوفتن و صدای گودا و ن از دهنه آن روز گویا (یوم عیسیر) بی روزی است تا استقلال که نهایت خواهد و سخت است در حد یک صد ایش بیش اما در سختی و شدت کم نام روز دارد که اثر آن تا دیر ماقی خواهد بود. هیچ واقعه از دافع آن روز سخت تر از آن نخواهد بود و بعضی از مفسرین نامور را بر صورتی که دهانه سارنت به بعد زیر آله و در صورت دیگر آلات دم کشی مثل بنای و غیره سبب نفخ آواز طاوت میسر و در ذات الحاد و مثل حن و طفل و مثل در ذات الاوتار مثل ستار و طسور و قن و دین بسبب نفخ و کوفتن آواز طاوت میشود اول نشر را سنج نشیبه داود بعد از آن صورت را با نفور که بعضی مایه شرفیه است پس معنی بقرنی الناقور آن شد که سنج غی الصور لیکن ابتدای شدت و شواری بر کافران به تمام موت او شروع میشود نه از ابتدای نفخ صور پس حمل این صارت را آمدن موت بطریق تمثیل موت بکون لشکر بانهیه جنگ و قتال انطباق می نماید و صحنه کتاب المسهاج آورده است که نشر سوای شیخ چیز دیگر است زیرا که را اخبار آمده است که در صورت و در نه است صد و اردان بس چون نفخ صور برای بهوش کردن و مرانیدن خواهد شد نفخ و نفخ هر دو خواهند کرد و آواز شدت پیدا کند و موجب هلاک و حرابی عالم گردد و چون برای زنده کردن و بهوش آوردن خواهد شد اگر ظاهر نفخ خواهند نمود و در غرضی که از من نفخ است از حال ارداد سوای امدان است و آن بجز نفخ حاصل می تواند شد لیکن درین کلام همین خدشه است که نفخ چون مقدار نشو اودی است پس چرا موجب شدت بر کافران خواهد شد زیرا که موت را خود راحت خواهند دانست و آرزوی آن خواهند کرد که یا لیتها کانت القاضیه اگر شدنی و سختی و ر حق کافران خواهد بود از ابتدای نفخ تا به خواهد بود که نزد ایشان به محشر خواهند کشید و در پای سبب گرفتار خواهند کرد مگر آنکه گفته شود که مبدء این شدت همان شدت است که













در میان زن و مرد و پدر و پسر و مادر و دختر جدا می افتند همه سر و داران قریش بشینان است. معرفت ازان باید خیلی  
فرحناک و سر و دشنه و گشتند آفرین بر روی کی و عقل نو که تیری خوب انداختیدی باز همان وقت در شهر که  
منادی گزاف اندک که آینه محمد عم را سحر میگفت با شد و اینجکس او را شاعر و مجنون و کاتب و غیر ذلک نگویید  
بسر ازین نصه او معلوم شد که او حقیقت قرآن و نزول آن کلام اعجاز نظام را در یافتند و در وقت این فهمید و در  
الطال حقیقت او سعی یابن میکرد و مردم از و تیری این کار می جستند و او ایشان را تیری کفر میکرد پس با وجود  
این عدا با کلام معتم خود و فرستاد او به قسم توقع نمیدانست و غمشش او را آری چنانچه او در کفر  
خود ترفنی کرده با علای مراتب کفر که کفر عدا است و منصب الیسی است رسیده (سَارَ هَقْدُ صَعُوَّةٍ اَطَا)  
یعنی نزدیک است که او را در دوزخ اعلیٰ ترقی و بالا بر آید و صعود و بهم و صعود تمام گوئی است در دوزخ که  
از آتش هو زان ساخته اند و در حدیث شریف است که مسامت از شاع آن را در جهه سال است کافر  
معاند را فرشتهای موکل بر دوزخ نفیض بالا بر آید و آن کوه خواهد داشت آن کوه در مودش این است که  
بر برجه دست آور این خواهد نهاد دست او که اخت خواهد شد بار در همان لمحه در دست خواهد گشت و در آن پای خود را  
بر آن خواهد نهاد نیز که اخت خواهد شد باز در دست خواهد گشت پس شقت او را در فرشته تا بر نجر تا خواهد کشید  
چون بالایی قلعه آن خواهد رسید او را بهر خواهد نهاد تا با این آن برسد باز نفیض و بالا بر آید و او در  
همین عذاب ابد الابدین خواهد ماند و او را این نوع عذاب پس چیست تخصیص خواهد نمود که او نیز در حرکت کفر به خود  
درجه باره از مطالب بسیار صعود میکرد و باز به از قرب یحی خود را و با این می انداخت و در وسط جهل مرکب  
قدیم خود غوطه می خورد و بر حق استغناء نمی گرفت پس این نوع عذاب عجزای وفاق او است تفصیل این اجل  
آنکه (اَنَّهُ فُكِّرَ) یعنی تحقیق او فکر شروع کرد در این قرآن که با این کلام آتی است یا کلام مشر (وَقَدْ اَلَا) یعنی و در  
فهم نتایج احتمالات و شقوق را تقدیر کرد و بنا گفت که حال قرآن عالی ازین احاطه است که کلام شاعر باشد  
یا کلام شاعر یا کلام کاهن یا کلام مجنون و در همه این احتمالات آنست که این کلام با کلام صاحب فکر و خیال است  
از قسم آدمیان پس شق اول است یا کلام یحقل و غمه الخیال است از آدمیان پس شق و البیع است  
و یا نام جن است کلام آدمی نیست پس اگر برای القاء عالمی است بر زبان آدمی را طالع مر واد است آینه  
و غیره پس شق ثالث است که آنرا که هاست گویند اگر برای ادا است تیری در عالم است پس سخنراست  
(فَقَتِّلْ كَيْفَ قَدَّرَ اَلَا) یعنی پس کشت ما در وجهی ربط تقدیر احتمالات نمود و اگر شق و البیع و الطریق  
احتمال هم در خاطر بنا و در آن شق آنست که کلام آتی باشد نه کلام آدمی و نه کلام پس پس هر یک  
این شق دلالت بر کمال عدا و آدمی کند و بسبب این ترک مستحق لعنت شد (لَنَمَّ قَتِّلْ كَيْفَ قَدَّرَ اَلَا)  
یعنی باز لعنت کرده شود او را که چه تقدیر بعید نمود زیرا که در مقام تحقیق و ابدای احتمال احتمال ظاهر القصاد  
را ذکر کردن مریح از ذات فکر و نظر خارج است و این همه احتمالات ظاهر القصاد اند زیرا که از علامات شعر

و روی التزام قافیه شده باشد و در بگر هیچ وزن ندارد و از مقدمات منجمله مرکب نیست بلکه التزام قافیه هم در این نجفات خواصه فوافیه است. اما چنانچه بعد از تنوع و تفحص معلوم می گردد و بدین یک علامت است. بقدر این علامات دیگر باین اشیاء رفتن که در غفلت یا نهایت عناد است و از علامات سحر و روی تأثیر بایع یافده میشود و دیگر باع اسمای شیطانی را استقامت آنها خود بمراحل دور از مباحث غریب او است و هیچ لفظی در این رساله در پس مابین احتمالی رفتن هم از همان عالم است که هر سفید کرباس و هر گرد طاس تمام این کلام در تکوین شیطانی است. درست سحر استقامت شیطانی است و تخریر از انبایع شیطانی و افعال ایشان و آثار طاعت آنهاست و روی احادیث نیست یافته می شود اما کلامی از معارف هر فیه کونیه سیه خرمه بدیده این تمام از عبارات مجید اکتیه ملویه نشان میدهد و در هر سیم با سه دو نوع معاد و حشر و نشر بیان می کند این را که طاعت مهم مانتین همان خدایت ز رمانت و بوریات است و از علامات بدین نشان قافیه روی بیان امور سحر بعد از غفلت در یافته می شود لیکن در این کلام آن امور در سحر را با دلایل واضح در این قویه انبات هم در مودعا و به تمثیل و توضیح است. معاد و اماره متبع دین بر که این را کلام مجنون اندیشیدن محل را حار و یار و اختیار بداشتن است پس بد که این احتمالات صریح البطلان ماه دیگر مستحق نیست گشت داد. این قدر اکتفا کن که باینه (ثم نظروا) یعنی ما را نظر کرد و در حال بنمونه که ایالوا از این شش فوق روی یافته می شود مثلاً اگر این کلام شعر است پس در روی باید که عروض و قافیه و نظم شعر را و رزید باشد و شش سه گونی نامت در از لوده در را مهران این صنعت سالها آمد و رفت کرده و نامزد موده و اگر سحر است پس این بنمونه را مهران نشست و درخواست کرده و احتمال تسخیر حش و شیطانی را و رزید باشد و اگر طاعت است پس بنمونه می باید که در تنجانه و دیگر محاضرات شیطانی سالها نگه را بدیده باشد و عوام و خواص را بمبینه در سوالات آنها جواب گفته باشد و حرا و محیی راست و گاهی دروغ بر آمده چنانچه حادثه همان است و اگر بدین جنون نیست پس میباید که آثار غلبه خلط سودا و بیفتنی و بی تمیزی و خط و اختلاط کلام داشته باشد (ثم عمنس) یعنی باز روی خود را ترش کرد و بر آنکه این لوازم هیچیک را در ذات بنمونه نیافت نایک احتمال را تعیین کند و او را ترجیح دهد (و بدین) یعنی و چنانچه همین انگه که حالا مرا اختیار شق مفر و ک که این کلام کلام آتینی است بواسطه فاشه رسیده لازم آمد و آن مخالف مذهب من و مذهب قوم من است و چون یاس از این بات لوازم شوق مجتهد فکر داند و اختیار شق مفر که در یک زمان بود کلمه ثم را در میان عجب و بسریا و در دند ناولت بر اجتماع آنها کند (ثم ادقوا) یعنی باز باینست و در شش و بی که حق بود و از حرکت صاعده خود نزول نمود و از همان احتمالات که در این حواله احوال نظر آنها را مائل کرده رفته بود بیک را بار دیگر از راه غفلت و عناد انبیر که در رجوع اجتناب نمود (و استنمرا) یعنی و تکرار از آنکه مرا کسی درین رجوع شقی که خود آن را به نظر که در اتم و در عرف اهل نظر مناظره معاجست نایک است و طبع کند زیرا که هر دای هیچکس ندارم یا مراد آن است که بیکر برد از اختیار شق حق با خود مانتین شش آن بود پس ادب بیکر گوارانکرده که این شق را اختیار یابد



می جو شد در میان دو دوش هر یک از آنها مسافت یک سال راه است، گفت ست هر یک از ایشان گنجایش یک کوب دارد و در هر یکی در وقت دل از ایشان بکلی دور کرده شد و هفتاد هفتاد هزار کس را هر یک از ایشان در کف دست خود نهاد و هر یک که میخواست بر او و وجه نورانی بودن آنها این است که دوزخ محل ظهور غضب الهی است و چنانچه هرگاه رحمت الهی متوجه مبرا انجام امری میشود و حیایات همین مخلوقات خدمت کار خانه آن رحمت می نمایند تا منتضای آن صورت گیرد و اینها گفته اند \*

\* ابر و باد و مه و خورشید و ذک و کار اند \* \* تا توانی بکف آری و بخت غمخواری \*

پس چون غضب و قهر الهی بر ای نسبت می شود می فرماید و حیایات جمیع مخلوقات را از خدمت چار بست پس در مبرا انجام کار خانه غضب که دوزخ است از فرشته تضروری افتاد که بر و حیایات عرش مجید تعالی دارد و نام او مالک است و هرگز که هر خود بخندید و تهره او گویی کسی کشا و ندیده و او بمنزله پادشاه آن مکان است که دیگر همه فرشتگان زیر فرمان او بند و یکم کردند و کار فرمائی خدمت او است و از فرشته دوم نیز که تعالی بر و حیایات مکرسی دارد و تقسیم موم و دوزخ بر طبقات و تعیین قدر عذاب هر کس منصب او است و او بمنزله دیوان و دفتر دار مالک است و از فرشته سوم نیز که تعالی بر و حیایات آسمان بهضم دارد که سکن زحل است و حفظ ابدان و دوزخیان از آتش و آتش و دیگر فزون عذاب بالکلیه معذوم گردد و آن ابدان را مستند خود و دوزخ و دوزخیان و ملو و ملو است ناز در و یابیدن و درست کردند اندامهای سوخته و کوفه کار او است و او بمنزله امیر جمالات مالک است و از فرشته چهارم نیز که تعالی بر و حیایات آسمان ششم دارد که مقام مشرب است و القای خصوصیات در میان دوزخیان با تعالی و متبوعان با هم جدال و نزاع نمایند و یکی را دیگری را انت و نفرین کند چنانچه در قرآن مجید جابجا تخاصم و احتضام آنها مکرر است کار او است و او بمنزله قاضی مالک است و از فرشته پنجم نیز که تعالی بر و حیایات آسمان بهضم دارد که سکن مریخ است و گم فتن و بستن و کشیدن و ضرب و شلاق دوزخیان بر زمین او است و او بمنزله کوتوال و جلاد و میر عذاب مالک است و از فرشته ششم نیز که تعالی بر و حیایات آسمان چهارم دارد که مقام آفتاب است و اظهار بطلان اعتقادات و قبح و اعمال و القای خجالت و مذمت بر دوزخیان با عذاب روحانی که فدا کننده کار او است و او بمنزله امیر تعلیم و اتالیق آن عالم است و از فرشته هفتم نیز که تعالی بر و حیایات آسمان سیوم دارد که تخیل زهره است و صدای نامایم و آوازهای منکر و نوح و شبون و زفر و شهبین بدوزخیان یاد دادن کار او است و او بمنزله خلیاگر آن عالم است و از فرشته هشتم نیز که تعالی بر و حیایات آسمان دوم دارد که مقرر عطار است و روحانیت اخبار یک فرق بقره دیگر و نقل کیفیت عذاب دوزخیان با هم دیگر تابشیدن آن دل اقا رب و دوزخیان آنها بوز و سرسند شدید و استیگر شود کار او است و او بمنزله جاسوس و هر کاره و قاصد آن عالم است و از فرشته نهم نیز که تعالی با آسمان اول دارد که صبرگاه مهابت است و متعفن کردن جراحات و حادث کردن بد بویها و ریم و خون را از ابدان







بُورَةُ الْمُحْذَرِّ (۱) یعنی مگر فرشتگان را در وقت فرشته بر شما معلوم است که یک کس از آنها که بکشد الموت احث  
 نان هزاران را در یک لمح می گیرد و طاقت مقابله او لشکر یا نبوه نمی تواند کرد و نیز از آنست هم این خاصه  
 را فرشته گردانیده اند که بسبب حسیت بر آدمی و جن مهران نشوند و در وقت بکشند چنانچه باو نشان چون از  
 شهر می یافرد، سخام و غضب منظور میدارند عالمی و حاکمی از غیر جنس آن شهر و آن فرد سلط می نمایند  
 تا بحکم حسیت و مناسبت میل نکند و نیز فرشته بالطبع معصوم است گناه ندارد پس برای سر دادن  
 گناه بکاران مستحق است زیرا که از جنس آدمی و جن اگر برای تعذیب و در زخاں گنه کاران مقرر می فرمودند  
 مزای آن گناه بکاران یا نهان میرسد و اگر آنها را نیز در دوزخ معذب میداشتند برای تعذیب آنها چه  
 دیگر در کار میشد و بیلم عرانا آنکه تسلسل لازم می آمد و اگر بیکان را در این کار می گذاشتند تعذیب آنها با وجود  
 گناهی و عفو لازم می آمد زیرا که بینه آدمی و جن متحمل دوام از دینی آتش نیست و نیز سبب دیدن عذاب  
 همچنان حدود زمان و دوستان و دوایمی روحانی بالاتر از عذاب حسنی می کشیده بلکه از ایشان ممکن  
 میشد که فرزند آن را در آن خود را این سختی عذاب کند و تکلیف و لایطاق بر ایشان لازم میگشت بخلاف  
 فرشته که از این مواعع هیچیک ندارند و اگر کسی را بخواهند که در کار بر و از موم و دوزخ فرشته را مقرر  
 کردند و وقت فرشته آن مرید است که یک نفس از این عالمی و دنیا که میتواند که پس حاجت نبوده باشد گوئیم  
 (وَمَا حَقَّقْنَا جَدَّ نَفْسٍ) ای و ما که ابدیم ما را و مکان و دوزخ را که است (الْإِنْسَانُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) (۲)  
 یعنی مگر برای عذاب که در آن آنها که کافر مرده اند انواع عذاب تا در همه انواع عذاب گردانار شوند و اگر یکا  
 ما و کس یا همه کس را بر دوزخ میرد و بر یک نوع یا دو نوع یا سه نوع عذاب میتوانستند کرد و پس چون  
 نوزده کس برین کار معین شده نوزده نوع عذاب را امرایک نواهند و انواع عذاب منحصر در همین نوزده  
 است پس استیفای اقسام عذاب در حق آنها مستحق خواهد شد چنانچه در اسیمما و حشر گفته شد و وقت انکی  
 هر چند بکثرت اعمال از روی کمیت و شدت اعمال از روی کیفیت و قیاس و یک کس از آنها عیب نکند و یک کس  
 را همه انجام میتواند داد لیکن با انواع مختلفه اعمال و قیاسی که از یک کس از آنها نمیتواند شد که دو نوع کار یا سه  
 نوع کار را انجام تواند کرد و مثلاً ملک الموت هم نمیتواند که نفخ روح را چنین نماید و حضرت جبرئیل هم نمیتواند  
 که باران ببارد و حضرت میکائیل هم نمیتواند که و حی نازن کند چنانچه گوش نمی تواند دید و چشم نمی تواند شنید و هر  
 نوع کار خود هزاران عمل شاق را امر انجام دهند مثلاً گوش را ممکن است که هزار آواز را شنود و مانند گی نکند و چشم  
 را ممکن است که هزاران رنگ را ببیند و طبع نشود پس اگر یک فرشته را در عذاب و دوزخیان بیگماشتیم  
 از وی یک نوع عذاب همه دوزخیان را ممکن میشد و دیگر از انواع دیگر عذاب که با او نایق ندارند از دوزخیان  
 و نه او خواهد کرد و این نوع استیفای اقسام عذاب و در حق کافران کردن و برای هر نوعی و هر قسمی فرشته  
 جدا گانه را مقرر و ماضی (لِيَسْتَقِیْنَ الَّذِیْنَ اَوْفُوا الْكِتَابَ) یعنی برای آنی است که یقین مام حاصل کنند کسب فی که



گمراهی بر گمراهی حق تعالی بر ای همت مردمان مبارک که (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ) یعنی: پس قسم در هر وقت که  
گمراه میکند خدای تعالی هر که را می خواهد باین طریق که از مرد باطن آن واقع نظر او را بند می کند. بر ظاهر و شش آن  
واقع فهم او را قاصر می سازد و با چار و شک و تردید را نگار و استهزامی افتد و گمراه میشود (وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ط)  
یعنی: و هدایت میکند هر که را می خواهد باین وضع که نظر او را در باطن و سر آن واقع ناخند می فرماید و بی تحقیقت کار  
می برد و اطمینان و سکون آدمی افزاید (هُوَ مَا يَعْلَمُ خُفْوَاتِكَ الْإِهْوَا) یعنی و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا  
مگر او بعضی لشکری و مثل ملک الموت یک نازاند که گوید که آن تنها کفایت میکند مانند آفتاب و ماهتاب در دنیا و بعضی  
جفت جفت بکار می آیند مثل کرام کاتبین و دو چشم و دو گوش و بعضی سه گان سه گان و بعضی چهار گان چهار گان مثل  
موالید ثلثه و عناصر اربعه و بعضی پنج پنج مثل حواس خمس و خمس شصت و بعضی شش شش مثل شش  
جهت و بعضی هفت هفت مثل هفت آسمان و هفت ستاره و بعضی هشت هشت مثل هشت مزاج و هشت  
بهشت و علی هذا النیاس پس اهل ایمان را نعمت این قدر احتیاج باید کرد که کار خانه و دوزخ بدون پنج آمدن نوزده  
کس تمام نمی شود که حق تعالی این عدد را برای کاربرد از آن قرار داده و تفصیل حکمتهای الهی که در  
هر قول و قرار او امری و مقصود است چون از فهم اکثر عوام بالاتر است شایان بیان نیست و نه فرضی که  
از ذکر دوزخ در قرآن مجید و اخبار پیغمبر این منظور است بر بیان آن حکمتها موقوف (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَهِرَةِ)  
یعنی و نیست آن و دوزخ مگر تذکره ای و عبرتی برای آدمیان که احوال آن را شنیدند از غضب و قهر آتی برسند  
و نا فرمائی او نکنند و اگر کافران بگویند که هر چند حکمت این عدد را فهم ما در آنکس می کند اما خلالت حکمت بودنش  
ظاهر است زیرا که این عدد بنیابت قلیل است و عدد قلیل موجب عبرت و ترس نمی تواند شد گوئیم (کَلَّا) یعنی  
این عدد را قلیل نه پذیرند (وَالْقَمَرِ لَا) یعنی قسم میخورم بماهتاب که در تمام ماه نوزده شب نور او محسوس می نماید  
نه بر آنکه در وقت اجتماع با آفتاب نور او اصلاً محسوس نمی گردد و قلیل از اجتماع نیز چهار روز ضعیف النور  
میشود که چند آن امتیاز از ستاره های دیگر او را حاصل نمیشود و بعد از اجتماع نیز در ایام همالیت سه روز  
و کسری همین قسم میباشد و همین نوزده شب و در تابیر نور او کفایت می کند و عالم بکفایت آن نور  
لبریز میشود و هزاران میوه میبندد و هزاران دانه های زراعت گند و بر موز میگرد و دوز بادی و طومات و دریا  
و نباتات و اجسام حیوانات و اطفال و ادنه و شحوم و لحوم آنها از دهم میرسد پس این عدد و نوزده این تاثیر  
عظیم نمود که عالمی را آبادان ساخت و کار خانه همه را انجام داد (وَالْقَلِيلِ إِذَا دُبِّرَ) یعنی و قسم میخورم بصب  
و قیامه هشت دارد دیگر برب و برب نزدیک رسیدن نور قاهر آفتاب حال آنکه آفتاب هنوز زیر افق میباشد  
و در میان مخروط ظل زمین و قرص آفتاب نوزده درجه فاصله می باشد پس نور آفتاب در ضمن این نوزده درجه آن  
قدر تاثیر قوی نمود که مخروط ظل زمین را که نیمه جهان را بزرگوار است اگر چه منصرف شده بود به یک یک بای خود شکست  
داد و گردانید و عالم از تاریکی بنور ایستاد و اگر چه در آنجا بود و صورت عیانت به المات نمود و در گذشت

(وَالصَّبِيحُ إِذَا أَصْفَرَتْ) من وخصم می خورم. هیچ وقتیکه روشن میشود و جهان را به نور خود نور میسازد و وقت با صره  
 و به از مظل مست قبول کار دیگر داند و این هم بسبب تاثیر نور آفتاب است که به نور نوزده و در زیر الحق واقع  
 است پس این سه کار خانه عمده که تاثیر دارد و در زمان و مکان صورت سرانجام می پذیرد استلال میبایست  
 در آنکه (إِنَّهُ الْإِلَهِيُّ الْكَبِيرُ) یعنی تحقیق آن دوزخ نیز یکی از کار خانهای عمده خدای است که عدالت و انتقام او تالی  
 در آن کارخانه ظهور فرموده است اگر بعد نوزده فرشته سرانجام پذیرد چه بعد باشد که کار خانهای عمده قدرت او تالی  
 همین عد سرانجام یافته اند نهایت کار آن است که دوزخ (نَدَّيْرُ اللَّيْثِيَّةِ) یعنی بوده است ترساننده برای آدمیان  
 که بهر احوال صاف آن می شود موجب ترس ایشان میشود و کار خانهای دیگر مثل تاثیر نور ماهتاب و در فن شب  
 و آمدن صبح موجب ترس ایشان نمی گردد پس سبب ترس از آن کارخانه در حال او تالی نمیکنند و بی محققیت او  
 نمی برند و با نگر بیش می آیند و کار خانهای دیگر توجیع منافع و در نیت در آنها صانعان نظری نمایند و اسباب  
 آرامش فتنه و در کتب حکمت و هیات میجوید ازین جهت و در آن کارخانه استعدای و انگاری بیش  
 نماید و اگر از آن کارخانه ترس می میباشد خاص به بعض افراد بشر می باشد مثل آنکه ترس از نور ماهتاب و در فن  
 شب و آمدن صبح می ترسند بهر ایشان و ترس دوزخ عام است (لَمَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ) یعنی برای هر که  
 خواهد از شما که پیش رود در کارهای خرد و بزرگ (وَيُخَافُ) یعنی ناخواهد که پس ماند در کارهای خرد و بزرگ و آنهم بسبب  
 قدم و کار ترس و دوزخ لاحق دیگر و دهم بسبب نایز از کار ترس آن میباشد و آنکه در هر کار نیز قدم کند و  
 از هر کار ترس ماند دارد و کمیات است و اندک تا معدوم بیشتر افراد انسانی اگر از کار ترس نمایند و کارهای  
 ترس دیگر قدم هم می نمایند اگر در کار نیز قدم می کنند در کار خرد و بزرگ ترس می نمایند پس ترس آن بر همه را  
 لاحق می باشد و ایند اگر گفت و بگر آن دوزخ هم روز قیامت عام خواهد بود زیرا که اکُلُ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ یعنی هر نفس  
 در عوض آنچه کسب کرده است از کردن کار بد یا تقصیر کردن در کار نیک (وَاهْمِنَةُ) یعنی در گردن و موکلان او  
 باشد و چون آلات کسب در هر نفس نوزده چراست و دوست و دبا و نوباره و دل و اعضای تامل و شکم و  
 پشت و حواس خمس و فکر عقل و دهم خیال و شهوت و غضب و لطم نوزده موکل دوزخ او را عذیب و ایلام  
 نمایند و هیچ کس بی تقصیری در اعمال این آلات نماند است یا این آلات را در غیر محل صرف کرده یا در محل  
 صرف نکرده پس خلاصی از گردن و موکلان او هیچ کس را منقو نیست (إِلَّا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) یعنی مگر صاحبان  
 جانب راست که در جانب راست از پشت آدم روز اخذ میبایست بر آید و دوزخ و دوزخ را سستی شعار داشته  
 و در موقف نیز جانب راست عرش استاده شده و در دست راست خود نامهای اعمال یافته و جانب  
 راست موقف که سمت یشت است روانه شده زیرا که ایشان با دای حق واجب گرد و خود را خلاص  
 گردانده و خود را پاک ساخته اند دست نه بانیه استقرار یافته داخل شده (فِي جَنَّتٍ) یعنی در بوستانها  
 بسبب آنکه جانب رو طایفه ایشان غالب آمد و ایشان را از دست موکلان دوزخ کشیده بر آورد  
 و ایشان

و ایشان در آن بوستانها آن قدر مطمئن و فارغ البال باشند که با هم (يَتَسَاءَلُونَ لَا فِي الْمَجْرِمِينَ لَا) یعنی پرسش می کنند از حال گناه کاران که کجاست و چه شد و گویا از سال آنها خبر ندارند که بکدام روز سرگردانند و چون خواهند شنید که گناه کاران را در ستر برده و داخل کرده اند از راه تو بیخ یا از راه تعجب بسوی آن گناه کاران متوجه شده خطاب خواهند کرد و خواهند پرسید که (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ) یعنی چه چیز در آورده شما را در ستر و ما وجود کمال عقل و دانش از شما ممکن شد که جواب سحر را که قوای حیوانیه و غلبیه بود قوت روحانیت خود مقاومت و مدانست می کرد به نام شمار از این دوزخ که تمثال آن قوتها اند و این بنا کشیده نمی بودند و از حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه مروی است که مراد از اصحاب البهمن و ربین آیت اظنالم مومنین اند که بی گناه رفته اند و در گرسنگی و فقر و محنت اند و بعضی از مسکینین و نیازمندان این قول گفته اند که این موال هر دلالت و دلالت آسانی کند که هنوز موجب دخول دوزخ را می شناسند و نیز از حضرت امیررض مرقول است که آن اطفال چون جواب کاران را نخواهند شنید که ازین سبب در دوزخ اند. آمدیم که از منی که از بیم گدایان را طعام می خوریم در محنت بدن می نشینیم و در ستر و ستر و ستر می گذاریم و روزی است که از روی نمودیم چه می گفتند که ما هم این را می گوئیم که پس روزی است که را انکار می کنیم پس می شود که انکار و در نیاست. شب و روزی که گذشت از این جمله اگر مراد از اصحاب البهمن نیازمندان باشد چنانچه در آن مجید است پس این سوال را از راه تعجب یا از راه تو بیخ خواهد بود و جواب این سوال گناه کاران (خَالُوا أَلْسِنَهُ) گویند که از ما قوای حیوانیه و غلبیه را بسوی عالم علوی حذب کردند و کشیدند ممکن اند زیرا که (لَمْ تَكُنْ مِنَ الْغَائِبِينَ) در نمودیم نمازها اگر ازان حال آنکه نماز فرض همگی نوزده رکعت بود و از هر روز از ظهر و عصر و عصر سه از مغرب و چهار از شام و از صاوه الیل که یک رکعت بر آن دو برای رعایت حدود طایق افزوده و در تمام داده اند ازین جهت بیست رکعت شده و اگر نمازها از این می بودیم این نوزده رکعت امروز یکدفعه آمده اند و نوزده نوبت خاص میگردند و نیز ساعات روز و شب نیست و چهار است و هیچ ازان برای نماز متبر است تا یک رکعت نوزده ساعت باقی شود چون از نماز ای نارسد گناره آن نوزده ساعت بدست ما در محرم در مقابله ساعت غلبه یک یک کس از زمانه بر ما ساعده و بزارین و ثانیاً نماز همگی نوزده است و ساعات بدن غلبات نام طهارت از دست اصغر و اکبر استقبال قبله ستر عورت نیام و کوع و صیده و نه و نه بر خمر و مار و قزاق و نثار از نیجات و کبیرات و تشهد و درود و حاضر و دل بیت سلام اطمینان در ارکان ترک کلام دعای منافق ترک الفاتحه و بچپ در است و چون نماز را ترک کردیم پس نوزده نوبت نوزده سوز بایه مارا اگر فاجر که بودند (وَلَمْ تَكُنْ تَطْعِمُ الْيَتَامَى) یعنی و ما طعام نمی خوردیم و نیز بگدایان محتاج را زیرا که اگر در یک وقت هم شام سبیه کرده طعام میدادیم نماز نوزده ساعت از وقت خوردن سراغ نطرنگ را و نوزده وقت او که حیوانیه و غلبیه از دوزخ و نوزده





نار چون مانند سبب روز جزا اگر دیم همه این نوز و دو واقعه را اکتاف کردیم و در برای اکتاف هر دو سبب یک یک زبانه دمان  
ما افناد و ما را اگر فناد کرد و کاش ما این اعمال را در این ای عمر خود می کردیم و در آخر توبه می نمودیم تا ان اعمال مواخذ  
نمیشدیم لیکن ما بشامت خود برین اعمال مدامیم (احْتَقِلْ اَقْدَانَا الْبَقِیَّةَ) یعنی تا آنکه آمد بر موت و بعد از موت  
توبه و توفیق هیچ فائده نکرده که وقت عمل و توبه نزد حق تعالی می فرماید که این مومنه خود کفر خلاصه کرده و که در دوزخ از طرف  
دیگر ایشان را توقع امداد و اعانت مالد (فَمَا تَقْعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِیْنَ) یعنی پس دفع نخواهد کرد ایشان را  
شفاعت شفاعت کنندگان زیرا آن شفاعت کند من در ان روز با اعمال مدیده اند که سهواً از آنها باز است  
یا اعمال مایه اند که سهواً از آنها طعام خود این مسکینان است و جوان این مرد و عمل از ایشان در بی کینه کشی  
باشد و بگر اعمال مدیده و مایه را چه یار آید و مقتدر ایشان دم زنند و یا به پیغمبران و قرآن است و بسبب تناسیب  
یوم الدین که عهد و سخنان پیغمبر و قرآن همان است و نیز ان و قرآن از صورت ایشان بزار خواهم بود و چه جای  
آنکه شفاعت ایشان بیاورد یا اولیاد و علما و مشجده ان اند و سبب نشستن ایشان و در صحبت های بد و فرد و فتن  
در سهواً و گویا از کتاب میمات و دشمنی و لعن و فحاشت و ذل و آئین او لیا و طاعت و شهادت ان آنها را از بهای بزار  
و متصرفان و گشت کرده و از این بصریت و وعظ آنها باین نمیکرد و در حلاف وضع آنها از مدگانی بصری بودند و چون  
این قسم روز سباه ایشان را در پیش است و توقع امداد و اعانت بزار کسی در کینه های آن روزند و از  
پس ایشان را می باید که علاج کینه های آن روز را برسان شود و سر که ایشان را بهیچ آن کینه ها آگاه  
ما از دشت او بر و از دوزخ و در ملاش بود و نصیحت سعی مایع بزند (فَمَا لَنَهُمْ عَنِ النَّذْرِ کَرِهَ الْمُعْرِضِیْنَ) یعنی  
پس جیت ایشان را که از پند و نصیحت قرآن اعراض کنان می مانند و اعراض ایشان از این بهایست و سیده  
زیر که اعراض از امر خیر گاهی بسبب بی فهمی و بلاوت میشود و یا بهیچ اعراض طنل از تحذیر طلم و بهیچ بسبب نفرت  
طبع می شود با وجود فهمیدن مصلحت چنانچه اعراض درین از خوردن و ان مانع و گاهی بسبب خوف ضرری میوم می باشد  
که عقل آن را یاد در نمیدارد و اما ساد و بهیچ میشود و از ان امری گریزد چنانچه اعراض مرایش از قصد و حجامت بخوف  
هلاک که بسبب قوت دانه بهیچ میرسد و یا بهیچ سه نوع اعراض را ازین پند جمع کرده اند (کَانَ لَهُمْ اَمْرٌ کَوَیَاکَ اِیْشَانِ دُرِ  
بی فهمی و بلاوت و نفرت طبعی و ترس و بهیچ از پند و قرآن (حَمَرٌ مَسْتَفِیْرَةٌ فَفَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) یعنی فرار از ترس کرده اند که  
گر بخت باشد از دیدن شیر دبان قوی بکل زند فیه که ادعا عتق خود نمی بایند و تخمین حال نمی نمایند و گر بخت  
میرود و این همه روم کردن و اعراض نمودن خود را از توبه میکنند تا که بخت و بنگه ایشان گذار انمیاید که از پند نازل  
شده بر غیر خود منتفع شوند و پند بزنند (بَلْ یُرِیدُ کُلُّ اَمْرِیْ مِنْهُمْ) یعنی بنگه می خواهد هر فرد از ایشان (اَنْ یُتَوَقَّی  
صَحْنًا مِّنْ شَرِّ) یعنی آنکه داده شود از جانب خدا مصیقه های و کرده و کشتا و مثل فرامین پادشاهان که مثل سفهای  
ملفوظ و پیچیده آنها که چند ان موجب شکوه و اعتبار نمیشوند بخلاف فرامین مشهوره که بنام هر که صادر می شوند شکوه  
و قدر آدمی افزاید و مرتبه او بلند می گردد و این درخواست ایشان مینه مانند درخواست مرادمان و وفاقین و بهایست





بس من قابل آنم که او را گناهان او بیاورم و بد. خشم و حامل این منبیه دفع و دحل می باشد که در اینجا بطاهر  
 جامع میرسد اول آنکه قابل قنوی کسی است که غضب و سطوت او غالب باشد و قابل مغفرت کسی که  
 که رحمت و لطف او غالب باشد پس جمیع این برود و صفت اگر نسبت هر یک است اجماع شدین لازم  
 می آید و اگر نسبت به مجموع باشد است که از جماعه قنوی طلب میکنند و سطوت و غضب و دمی مایه با جماعه دیگر  
 بآمرزش و بخشش معامه میکنند و از معاصی و گناهان آنها در می گذرد پس خلاف حکمت یا ظافرت عال لازم می آید و معامه  
 جز اجزائی دیگر و دو یک فاعله میگیرد و جواب این اصل این منبیه میباشد که چنین نهیده شده که نسبت برسد و یک معامه است  
 که اول از قنوی طلب میکند و چون او در قنوی میزند و از حوده گناهان که ترک است باز می آید و عزم خود را امثال  
 او امر و اجتناب مناهی او تمایلی مصمم می سازد و او معامه لطیف و کرم می نمایند و از تقصیرات او در میگذرد و گناهان  
 او را آمرزش میفرماید و انتساب به گناه را استحقاق مغفرت و عدم استحقاق مغفرت سبب اختلاف ایشان  
 در تحمیل شرط مغفرت است پس عزم قنوی و اعتساب از ترک گناه هر اثنی نسبت و غنائت حکمت و عدالت  
 هم نیست و هم آنکه چون شخص قنوی بود دیگر مغفرت او را چه کار است زیرا که معنی قنوی اینست که زشت  
 و بجا آوردن اوست و اگر قنوی نکرده پس مغفرت او را چه کار است و از ایشان مغفرت نیست  
 جواب این اصل بر اینست که جمیع منبیه است که قنوی مرتب تفاوت دارد و اصل شکی که مدار و شرط  
 مغفرت است همین در است که از ترک گناه که ترک است و از امثال و اجتناب مصمم سازد و از تقصیرات  
 بسیار انتساب مغفرت مافی است و الله اعلم بما یرزق کار \*

\* سورة القیامة \*

مکی است چهل آیهست و در این سوره ماحوره مذکور است که در سوره نوره آمده ای قیامتی و اقد قیامت که در صورت  
 است مذکور است که فادانقر می اله و در انتهای آن نیز مذکور است که حاصلیه مقدر \* و کمال نعم بجا که صفت  
 رهیمه الا اصحاب البیمن فی حمات یتساءلون عن المحرمین ما لهم حکم فی صفا و درین سوره آمده ای باطن و الله  
 قیامت مذکور است که عقل و روح را تنجیه و ابد ساخت که فادانقر لبصرو حسیفه و تنجیه انتهای آن نیز مذکور است  
 که در حوده یوم مثل باصرة الی ربها ما ظنوه و در حوده یوم مثل باصرة تظن ان یعمل بها ذنفره پس آن سوره بیان ظاهر  
 قیامت است و این سوره بیان مایل آن نیز اول هر یک از ذوالابع قیامت است و این سوره مذکور است نقره نقره  
 است که بر گوش خواه زد و از راه گوش مل الم خواه رسایند و تنجیه خواهد ساخت و از هر یاه از ذوالابع قیامت  
 درین سوره مذکور است برق مصر است که چشم خواهد زد و از آن راه اول را در کرد و از جرت خواب آنکه  
 و قدم ظاهر بر باطن و گوش بر چشم و درین کام اعجاز نظام عاجز معنی و مظهر است و نیز در روز قیامت  
 اول آواز شد نفخه سوره عالم را از بر زبر خواهد کرد و بعد از آن نالی فیری نور آتی مران انتقام از صاحبان و اعلام  
 بر محسنان ظهور خواهد گرفت پس باصنار و قنوع هم مسنون آن سوره را بر مسنون این سوره هم تمام حاصل  
 است و معنی است کلام و الفاظ مستقیم در هر دو سوره و نیز منشا است بهم دارند در اینجا و حق کافرو دنیا

فرموده اند که حدس و گمان و تیرا و حق بخازان در قیامت می فرماید و حوره یوسف با سره گلاب و شش روئی آن تهمان  
 برای آنکه در حق اینجهان اینست که در حق آیات قرآنی میگوید و در اینجا فرموده اند بل یزید کلمه امر و منه هر آن بر اوئی  
 است و مشرق و در اینجا فرموده اند که یزید الانسان لمصر امامه ویزه در آن صوره حسرت کافران و ترک ایمان  
 و ایمانی است که در آن صوره است در روز قیامت مابین عبارت مذکور است که لم یصلح من المصلین و لم یلک نظمهم  
 المسکین و کما انخوس مع الخائفین و کذا حد - بهوم الدین و درین صوره تفسیر که اینها و اعمال نیک  
 اند از موت مابین عبارت که فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و قولی و در آن صوره لکن کافران نکراد این عبارت  
 مذکور است که تمل کیف قدر تم قتل کیف قدر و درین صوره همان معنی مابین نکراد این عبارت از شایسته که  
 اهل الکفر و انتم اولی لک فازل و در آن صوره لکن شاع منکم ان یقتلکم اری تأخرون و درین صوره و درین  
 الاموال و به شدت حد و احوال و خیر ذلک من العشا کلان و العاصیات النذبة و العاصی و الله تعالی تظهر عند  
 البصیر و الله - را - تا به حدیث احاط و انما لمتها حق اول الخضر حین الترنیب و اوسع علیهم و اسرع فیهم  
 و این صوره را سه رفته است از آن جهت نامیده اند که آمدن قیامت در این صوره واضح تر است و از این جهت که  
 شمار آمان است و هر کس را به از رجوع بوجه ان خود میسر است ناست فرموده اند تسبیح این جهان که  
 به آواز بعد از آنکه سنان توفیق داده و در دست صادق کاری را به و وجه خوب و نیک نمیدانند می آورده و در آن  
 وقت " چند بار آنها میدهند شود که ماقب است این کار خوب نیست و قناعت علیهم مازند آید آورده هرگز نمی دهد  
 و این صوره در شوق آن کار مسرت میگردد که به گریه است آن کار را نمی باید و پس و پیش را اما حظه  
 نمی بیند و به شوق آن کار و مشورت آن صلاح میشود و از هر طرف او را می آن کار و نظر می آید و چنان متأوی  
 و تا لم یبگا و در قیامت روحانی و دنی قانم میشود و خود را خود ملامت و سرزنش آغاز می باید و اعصاب و حوارج  
 حوارج را در آن کار مایه حکم و تده مرا انجام داده و بداند میگوید این چشم را که کم دین دست  
 را بر من نهاده آر وقت می بایسم و الا شتام می گردنم و نمیدانم که دل خود را به رنگ سزادانم که این قسم حرکات  
 از من گمانید پس می دانم که کارهای آدمی او را فریب میدهد و در بعضی اوقات بصورت نیک خود را جلوه  
 داده می فرماید و در بعضی اوقات بصورت زشت و قبیح نمودار شد و در آن زمان او را بر می آورند معنی قیامت غیر  
 از این نیست که اعمال حسنه و نیکو آدمی بصورت حقیقه خود جلوه گر شوند و تقاضای جزای آنها بدهد و برای جزا از احاده آلات  
 و حوارج لامی است پس افاضه بدل و باز متعلق کردن روح آن ضرورت از تفاوت این است که این ملامت و مذمت  
 و سرزنش که درین دنیا آدمی و در دیدن خود می باید بر یک یک عمل میباید و بعد از موت بر تمام اعمال عمر خود ملامت  
 و سرزنش را خواهد داد و لهذا در اقیامت صغری گویند و در روز حشر و نشر بر تمام اعمال نوح انسانی خواهد شد  
 و از جمیع اولین و آخرین و اسباب ملامت و اسباب جزای هر یک از افراد این نوع در آن روز ضرور خواهد افتاد  
 و لهذا در اقیامت کبری مانند پس آدمی و انکار قیامت آنقدر عظمت دارد که از دیدن آنات خود خاقل میشود

نمی بیند که هر لحظه و هر دم نموده قیامت در من موجود است و سبب آن دو چیز است اسبغ او در آل  
نقی و واقع در بعضی اوقات و خطا در او را که آن در بعضی اوقات و این هر دو چیز خاصه این ذاتی میوه است  
در خلایف مخلوقات دیگر که یا استعاده او را که ندارد مثل حیوانات و جمادات یا خطا در او را که آن نمی کند مثل  
ملایک پس از تمام قیامت باری است الا از ذاتیات خود مستغنی شوم و انسان ششم و یازدهم سوره  
برود قسم قیامت که صغری و کبری است مذکور شده بیان کبری از اول سوره تا کلام بلغن احرافی و اید شده  
و بیان صغری از کلام بلغن احرافی تا ایحسب الانسان ان یترک سجدی پس این سوره را سوره قیامت نامیدند

اولی است زیرا که محتای اسم قیامت است و منت آن واضح ترین داخل

\* بسم الله الرحمن الرحیم \*

«لَا أُقْسِمُ بِمَوْمِنَةٍ لَا» یعنی قسم میجویم بر وقوع حسرت آدمی بر قیامت خود زیرا که این حسرت  
در همیشه و در بیانات می شود و متعجب نیاید (وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ط) یعنی قسم میجویم بر نفس که است  
آدمی که سبب قیامت است بر وقوع قیامت زیرا که او از حقیقت نفس خود بی خبر و غافل است  
و میداند که این نفس را قیامت گرفتار خواهد ساخت و سبب جشیدن جزایر دایمی در نوا هر گشت و قسم  
بیتنی نیک خود را در نظر عالم حقیقت آن بیزی به بیع لوازم و ثمرات خود نمایان شده از آن است لال  
کرده اند فی مشمون مفهم علی بی بر و دامل تفسیر را در معنی نفس نامه اختلاف است محققان ایشان گفته  
اند که نفس آدمی بکثرت جرات است که در عالم غافل گریز و طغیان و عبادات و عبادات شیطانی  
کند و در قیامت شریعت آرا را باطله در مظهر کند و اگر عالم سفلی از شهوات و ستم است عار و سنگ  
و استقامت و کشتی غافل شود و از اتباع نبوت گریزد و در نفس اماره نامیده که درین دایره ایست و اگر گاهی  
بجای عالم سفلی آید مشهور است و غلبه شود و گاهی به هم طبعی و زشتی و غلبه است و غلبه است که در این  
نه است نیکو تو را غلبه است آفریننده ابر الواء و مناد نفسی آنها که درین دایره است نفس است نفس  
مقدس که او را ارواح الهی خوانند و فقط فیله من روحی بر شار او است و قل الروح من امر ربي بان او و آن  
همیشه مطمئن بد کرد محبت خدا و وزیر فرمان آسمانی است و نفس مدبیره که درین دایره است و مقتضیات  
شهوات و غلبه و باطله خوانان و حیوان می باشد و روح را در باطن بنای آن مقتضیات امید کند درین جهت او  
اماره نامند و نفس ناطقه که عالم را در او که از حواس ظاهره و باطنیه روح و در هم آورده و بیش روح در  
آن نمودن کار او است او را الواء گویند که بعد از وقوع امر مناسب از نفس اماره او را غلبه است و نیکو  
کارهای او را با و نشان میدهد و این نفس را ما میگویند که بواسطه روح بر وی امور حقه صادقه الهام میشود  
و حضرت این عباس رضی الله عنه فرموده اند که هر نفس روز قیامت الواء خواهد بود و خود امان است خواهد کرد زیرا که  
اگر نیک بود برین ملامت خواهد کرد که برادر یکی بیفرودم و بعضی اوقات خود را از این بکان صرف می داند و اگر بد خواهد

بود برین ملاست خواهد کرد که براند کردم چنانچه در حدیث تریث وارد است که اهل جنت را بر هیچ چیز حسرت  
نخواهد بود مگر بر ساجدی که بی یاد حق در دنیا گذریده بود و حضرت حسن بصری رضی فرموده اند که در دنیا نیز نشان مر  
بایمان همین است که همیشه در ملاست خود باشد زیرا که بر آدمی از تقصیری خالی نمیباشد خواه آن تقصیر در سرفرازی و مبارز  
آن باشد و خواه در عبادت و تقوی و شرافت و آداب آن و بعضی گفته اند که نفس مطمئنه نفس انبیا و اولیای کاملین است که بد که  
و محبت خدا را همیشه پدید آورده و از کشاکش خطرات و وسوسه های یافنده و نفس ملهمه نفس صالحان و مومنین و ابرار است  
و نفس لوامر نفس گناهکاران نامست و تقصیر ابران مادم و نفس اماره نفس کاذب و قاصد مصر بر فسق است و بعضی  
گفته اند که نفس لوامر نفس متقیان است که فوسر حاصیه را هم در دنیا ملاست میکنند و هم در عقبی خواهند کرد و حق آن است  
که نفس آدمی بحسب خود بملاست و ملاست موصوف است هر چه نیک باشد چنانچه در تفسیر گذشت و چون ثابت شد  
که روز قیامت قسم خوردن بر وقوع حسرت و ملاست حاجت نیست و بنفس لوامر قسم خوردن بر آمدن قیامت  
بسبب غفلت کاران نیز مفید نیست حال آنکه باید که ازین هر دو قسم که در اثبات مطلب و لیلی عمره بود و ملاست  
فرموده اند از استشهاده کافران و در باب قیامت میبایم که ( اَلَيْحَسَبُ الْاِنْسَانُ ) یعنی آیا گمان میکند آدمی با وجود  
آنکه از سایر مخلوقات بعقل و فهم ممتاز است و نظره فکر و قیاس یک چیز را بر چیز دیگر از خواص خود میباید و بر آن  
نازش میکند و ملاحظه این همه دانش و بینشش اعتقاد میکند ( اِنَّ لَنْ تَجْعَلَ عِظَامَهُ ) یعنی آنکه هرگز جمع نخواهیم کرد  
استخوانهای پوسیده پراکنده او را به ای زندگی دوباره در روز قیامت مفسرین گفته اند که سبب نزول  
این سوره آن بود که علی بن ابی ربیع و امام اخص بن تریق که همسایه آنحضرت هم بودند آن حضرت عم در حق او در حق  
خسرا که اخص بن تریق است این دعا فرموده اند که اللهم اكفني جلای الصوء یعنی بار خدا یا کفایت کن او از  
ترس همسایه من که نهایت اندامیر حانیه ندوری نزد آن حضرت هم آمد و گفت که تو مار از آمدن قیامت  
می ترسانی باری از کفایت آن روزیش من بگو تا به بنیم که بعقل می آید بانی آید آن حضرت عم او را از کفایت روز  
قیامت و زنده شدن مردگان و دیگر دافع باز بر می گرفت و دیگر خبر داد و گفت که اگر ما سعادته آن روز حاصل شود باز هم  
باور نکنیم و تصدیق ننمایم و گوئیم که آنچه من دیدم از عالم نظر بند می و تصرف خیال است هرگز واقع و حقیقت نیست  
زیرا که هرگز عقل من نتواند یزنی کند که نه این همه استخوانهای مردگان را که در اقطار زمین متفرق شده رفته است  
جمع کند و باز این بار زنده سازد این سوره در داستان جادوا نازل شد و فرمودند که ( وَلَقَدْ ) یعنی باری الله جمع خواهیم  
کرد استخوانهای آدمی را و جمع کردن استخوانها نظر بقدرت مایه چیز است بلکه زیاده ازین خواهیم کرد که تمام  
اعضای اجزای او را از گوشت و پوست و استخوانهای مرده و ریزه درست خواهیم نمود ( قَادِرٌ عَلٰى اَنْ  
يَّخْلُقَ مِثْلَهُ ) یعنی قادر است و بر آنکه همواره درست کنیم پوست مرگشت ادر که حکیمان و طبیبان او را اعدل  
اعضای اسباب را داده اند و درست کردن آن بدون اعاده آن اعتدال قریب تحقیقی که داشت ممکن نیست  
و نیز میگویند که اجزای هر یک از خلق را از تمام میشود همین پوست است و انداز که ترین پوست است و قوت  
ص





مناقب نمره، حیال خود و سفر جماد و حج نفل و طلب علم نفل قبل از خدمت والدین و خبر گیری با اهل و کالج قبل از کفایت  
 خدمت و حل نهال (و آخر) یعنی و آنچه تا خبر کرده بود از اعمال و افعال خود و خواه لایق تا خبر بود و دست و الله می  
 به از او ای فراتر شد و دادن صدقه و صد از نقضای طاعت عرویه خود و احسان با حاجب بعد از احسان با قارب  
 ... مثل به زود از گذشتن وقت و ادای زکوة بعد از گذشتن حال و مال بمهلت و زود وقت و زود  
 و از گذشتن وقت امکان آن در حال نهال است، چون آدمی را مرین اندیم و تا خبر اعمال خود و از گذشتن محال لغت  
 اعمال و آوردن توان از آسمان در میان در روز و شب متخیر شود، به اند که چون این مرتب را برای برادران  
 نوشته گشته است، و از آن میسر شد و در آن مرتبه بعد اصل اعمال و افعال و از یکی به دیگری پیوسته باشد  
 و از اینها برسد و در اینها برسد و در اینها برسد و در اینها برسد و در اینها برسد و در اینها برسد و در اینها برسد  
 ... در این میان آن رفته اند و از مافوق آن عمل است که در خواسته و خواهد و برادران با آن عمل است که نگارد  
 خواهد بیک و خواهد و بعضی گفته اند که از مافوق آن مال است که برای دجوه عاقبت پیش فرستاده باشد و مراد  
 از مافوق آن مال است که برای ارمان گشته است و رفت و نفسی گفته اند که قدم اعمال بیک و دیده اند که در رفته است  
 و مافوق رسم و طریقه نیک و بد است که پس گشته است رفته است و مردم بآن رسم و آن طریقه و در یک گشته خواهد  
 آن رسم لطیف نیک باشد و موجب ابر و ثواب این کس شود و خواهد و مانت و موجب و زود عذاب این کس شود و باقیام  
 فیما بین و در حدیث شریف آمده است که هر که بگذرد و رسم نیک و مردم را نیک و اورا ثواب اندیشم کند کان آن رسم  
 و آن طریقه میشود و آنکه از ثواب آن ایمن نقصان کند و هر طریقه و رسم بد و مردم را بد می کند و در او مال همه  
 عمل کنندگان آن رسم و طریقی میشود و آنکه از مال آن چیزی نفی شود و زود بدست نرسد است که هر که از  
 آدمیان خون ناحق می کند و در او مال آن بر غایت پس حضرت آدم علیه السلام می بشارت کرد اول این کار را  
 بپیار نهاد و بجا نهاده است که مراد از مافوق آن اعمال است که در جوانی و اول شده و در ده است و مراد از مافوق  
 آن اعمال که در بیری و آخر عمر کرده است و بهر تندی او را هرگز دست سکون و غلبه و غلبه نماید تا بر طین آن  
 جزا دهند اگر چه این آیه که در نام اعمال مودن و گواهی آن که در ابدان و رقی و است بابت (بَلِ الْإِنْسَانُ)  
 یعنی بلکه آدمی خود بخود بر همه اعمال خود مطلع شد و زیر آیه (عَلَمَ غُيُوبَهُ) یعنی بر نفس خود و صحبت کامل  
 و گواه عادل است زیرا که نیات اعمال مگسوسه او در نفس او را هیچ نماند است و در آن وقت که و در آن  
 ادقوی و صاف خواهد شد آن نیات را خواهد دریافت بلکه تا به رجوع به جان نیز خواهد شد زیرا که آن نیات  
 به سبب شیوع نیست روح روز خواهد کرد و صفات و صور اعداها گشت بر حمار یکی رنگ نمره و  
 سیاهی روید و خواهد کرد و در نفس رنگ چهار و در نفس علی هذا القیاس به جمیع اعداها فطاریه نمود  
 و وضو کند گانه چهار و در دست و پانچان در حشا خواهد زد و زیور پوش خواهد آمد و خیانت آن را بر سر  
 که بخیانت برده بود و در گزند و دوش سوار و شهادت آن را بخون رنگین خود آمد و در روز نیکان را آخر عمر



بر بسم بدو آورد تا آنکه عاصی و غفود آدمی مانجه از ان عسوار کتاب کرده بود شهادت خواهد داد و گونا خواهد شد و  
آدمی را غرض از اقرار و اعتراف برادر نخواهد شد و انوار الله تعالی تعالی بر او نازل شود یعنی اگر چه آدمی مانند نیر می زکشی خواهند  
اندر احت تمام غرضی خود در حق است و بر این است که روز نیامت در اطلاع بر اعمال خود آدمیان را  
مردم خواهند رسید و آن آنگاه پیش از انسان نامهای اعمال ایشان و اگر در فرشتها خواهند خواند و

است خواهند خواند و خواهند گفت که انرا که لك كفى بنفسك اليوم عليك حسيب و در این وقت آدمیان بکارند  
باشد اینست که انرا که خواهند خواند و خواهند گفت که این کار را نکردیم بر مادر و غ نوشته اند دوم آنکه آسمان و زمین  
در روز شب و احوال و ارج را از کارها خواهند داد و بر دمه ایشان اثبات خواهند نمود که از شما این کارها  
و حق است و در این وقت ایشان اقرار خواهند کرده اعتراف خواهند نمود و اما غرض از بیان کردن آثار خواهند نهاد  
که بیان کرد و مابین سبب و فلان کار مابین سبب و پیشینه عذر ایشان بطل و ... انی خود خواهد بود  
آنکه شواهد این در آیه و رسم و طریق برای ما مقرر کرده رفته اند تا بنحیه ایشان در این در طه  
که در این رسم و بیان در قرآن مجید میان قسم عذرهای ما سموع از زبان ایشان بجهت فرموده ان و چون  
بسی عذر را از زبان او در نظر و ما سموع خواهند یافت و در سیوم حکم خواهد شد که در این اعمال  
در دست راست با در دست چپ داده بفرموده ای خود را مانند فرشته بایستد و در دست راست خواهد  
داد و در دست راست موقوف کرد و دهشت است ایشان را روانه خواهند کرد و در دست  
چپ داده بسوی دست چپ که راه و رخ است نه دست چپ خواهد داد و بعضی را بر شجر و سوفه بنده کرده  
و این بر در برخی را بر در خواهند کشید و چون از بیان عظمت آدمی از آمدن نیامت و انکار آن بشهادت و اقرار  
و در دست راست آدمی و دست چپ او نور قاهره ای است و در آن روز اضطراب و بشهره ای او و آنکه او  
را از اندام و تنه النایر و نایر مانند القدریم خردار کرده پس کش خواهد شد حالاً بنحیه خود را بطریقین سخن و سخن  
می فرماید که از این ماجرا معنیوم شده که تنهیم ما حقه النایر و نایر ما حقه القدریم موم و محمود است گو را و بر  
انسان بایستد بر در این هر دو تنه ای علی النعموس و آموخت قرآن تسبیح آن که بسبب کمال شوق  
بمهرس بین نموده و در این هر دو امر و انچه پیشوی و بعد از آنکه در عجمیات و شتابی در تحویل این عالم واقع شود بهر است  
بر آنکه خوف فوت و نسیان را غنی است پس ( لا تَحْزَنْكَ لَهٗ لِسَانُكَ ) یعنی حرکت دهه خواندن این قرآن زبان خود را  
در وقت خواب جبرئیل عم ( التَّحْقِيلُ بِهِ ) یعنی تا شتابی کنی یا و ایشان در قرآن نامبار بعضی الفاظ از اول سبق  
نمایدن آخر سخن از بدین نمود و جبرئیل هم یکبار خواهد خواند و در آن الفاظ فراموش گردند زیرا که این جمله ی  
درست است و استماع تمام سبق منیع میکند اول سموع میشود و در آخر نیز که دل متوجه بکار خواندن میشود و از کار  
شایدن باز و اگر در این حالت خوف نسیان بعضی الفاظ قرآنی است پس ازین امر خاطر خود را جمع داد  
نموده که ( اِنْ عَمِلْتُمْ صَالِحًا فَلاَ يَخْلِفُنَا فِي مَا كُنْتُمْ عَمَلِينَ ) یعنی تحقیق بر دمه ماست جمع کردن تمام سبق در سینه خود و حافظه خود خواندن آن  
به نام

در این وقت که آدمی را از کارها خواهند داد و بر دمه ایشان اثبات خواهند نمود که از شما این کارها و حق است و در این وقت ایشان اقرار خواهند کرده اعتراف خواهند نمود و اما غرض از بیان کردن آثار خواهند نهاد که بیان کرد و مابین سبب و فلان کار مابین سبب و پیشینه عذر ایشان بطل و ... انی خود خواهد بود آنکه شواهد این در آیه و رسم و طریق برای ما مقرر کرده رفته اند تا بنحیه ایشان در این در طه که در این رسم و بیان در قرآن مجید میان قسم عذرهای ما سموع از زبان ایشان بجهت فرموده ان و چون بسی عذر را از زبان او در نظر و ما سموع خواهند یافت و در سیوم حکم خواهد شد که در این اعمال در دست راست با در دست چپ داده بفرموده ای خود را مانند فرشته بایستد و در دست راست خواهد داد و در دست راست موقوف کرد و دهشت است ایشان را روانه خواهند کرد و در دست چپ داده بسوی دست چپ که راه و رخ است نه دست چپ خواهد داد و بعضی را بر شجر و سوفه بنده کرده و این بر در برخی را بر در خواهند کشید و چون از بیان عظمت آدمی از آمدن نیامت و انکار آن بشهادت و اقرار و در دست راست آدمی و دست چپ او نور قاهره ای است و در آن روز اضطراب و بشهره ای او و آنکه او را از اندام و تنه النایر و نایر مانند القدریم خردار کرده پس کش خواهد شد حالاً بنحیه خود را بطریقین سخن و سخن می فرماید که از این ماجرا معنیوم شده که تنهیم ما حقه النایر و نایر ما حقه القدریم موم و محمود است گو را و بر انسان بایستد بر در این هر دو تنه ای علی النعموس و آموخت قرآن تسبیح آن که بسبب کمال شوق بهر س بین نموده و در این هر دو امر و انچه پیشوی و بعد از آنکه در عجمیات و شتابی در تحویل این عالم واقع شود بهر است بر آنکه خوف فوت و نسیان را غنی است پس ( لا تَحْزَنْكَ لَهٗ لِسَانُكَ ) یعنی حرکت دهه خواندن این قرآن زبان خود را در وقت خواب جبرئیل عم ( التَّحْقِيلُ بِهِ ) یعنی تا شتابی کنی یا و ایشان در قرآن نامبار بعضی الفاظ از اول سبق نمایدن آخر سخن از بدین نمود و جبرئیل هم یکبار خواهد خواند و در آن الفاظ فراموش گردند زیرا که این جمله ی درست است و استماع تمام سبق منیع میکند اول سموع میشود و در آخر نیز که دل متوجه بکار خواندن میشود و از کار شایدن باز و اگر در این حالت خوف نسیان بعضی الفاظ قرآنی است پس ازین امر خاطر خود را جمع داد نموده که ( اِنْ عَمِلْتُمْ صَالِحًا فَلاَ يَخْلِفُنَا فِي مَا كُنْتُمْ عَمَلِينَ ) یعنی تحقیق بر دمه ماست جمع کردن تمام سبق در سینه خود و حافظه خود خواندن آن به نام

بنامه اندازان نو ( فَاتِحَةُ الْاَنْبَاءِ ) یعنی پس چوین بخوانیم ما آن سبب را برای تعلیم و شنیدن نور زبان جبرئیل هم

در سینه وی است و خواندن او گویا خواندن ما است ( فَاتِحَةُ الْاَنْبَاءِ ) یعنی پس هر وی کن خواندن او را یعنی

اول خاموشی زبانی و خواندن او گوش را و بعد از آنکه او خواند فادغ شود و بخواند همان خارج شود و نامسب

مور جبرئیل هم و شنیدن جبرئیل هم همین ترانوت سقوط بعضی الفاظ با نسبین طریق ذاتی خارج

و شده و وصل و دقت با تکلیف زائل و خاطر تو جمع گردد پس خواندن قرآن در انشای خواندن جبرئیل هم

چیزی است که واجب الایضا است و توان را بعد بسم می نماند و شنیدن و گوشت نهادن بخواندن جبرئیل هم

چیزی است که واجب التقدیم است و توان را اما بر می کنی و بیزاری از این بر جبرئیل هم از حق

مشکله قرآن نیز سوال می کنی و تحقیق می نمانی و می دانی که اگر جبرئیل علیه سلام بعد از خواندن قرآن برخاسته

روند و در آن سبب سبب خود معلوم نباشد و وقت سماع گردد از معانی آن برسد و جواب دهم حال آنکه از این امر مهم

باید که عالم خود جمع آوری زیرا که اشم اشی بعد از تمام القرآن و تصحیح مجارح و شد و مد و فصل و وصل آن

این عالم را که همه نفس رزده است مان معانی آن بر پس سوال از معانی قرآن و در انشای خواندن

سبق لفظی و جبرئیل است که واجب الایضا است و توان را بعد بسم می کنی و بیزاری از این بر جبرئیل هم از حق

که واجب التقدیم است و توان را اما بر می کنی و بیزاری از این بر جبرئیل هم از حق

تعلیم و تمام قرآن را دیگر امور و جبرئیل هم معلوم است و توان را بعد بسم می کنی و بیزاری از این بر جبرئیل هم از حق

استان و می گریه می شود و آیه آیه این است که در قرآن آمده است که در انشای خواندن

عبارت سابع کتاب که مزار اسناد است مابین هر دو یک مرتبه اول بشود و همراه قاری بخواند

و بعد از شنیدن اگر بخواهد تا کند و زبانی است و باید در ترغیب و تشویق بیان کند در آن وقت مختص به

و مانده است و جبرئیل هم در سجده و تحت الایضا معنی گردد و تحقیق ماله و معانی شروع کند و همچنین

در انشای بحث تقدیم یا تراص نماید بلکه بعد از تمام شدن آن اگر شده به جبرئیل هم در انشای سبب صحبت

طبیعی آدمی است که بر آن قبول است چنانچه ای دیگر فرموده اند خلق الانسان من عجل مخصوص بنو نیست

( بَلْ يُخْلَقُ الْعَاجِلَةُ ) یعنی بلکه همه شای آدمیان و حجت می آید بر صفت عجله را که در سبب آید و شناس

حاصل شود و این مقتضای حالت بشری است که همه آدمیان درین راه را در آن است که بیان صفت عاجله

نیست و او است تر می داند و بدان صفت عاجله و در آن حضرت این عباس و دیگر صحابه رضی مروی است

که آن حضرت هم به سبب نزد وحی تکلیف بسیار میکشید و در آن جهت که جبرئیل هم می آمدند و

آیات قرآنی را می خواند آن حضرت هم میزد و وقت خواندن حضرت جبرئیل هم زبان و لبان و را آید و

جانبش میزد و آنرا از بلند نشود و مانع شنیدن قرآن از حضرت جبرئیل هم نگردد و هم در انشای سبب صحبت

زبان ایشان بر آید و محفوظ ماند پس ایشان را و در کار محتاج در یک وقت خیر و شواره اصاد حق تعالی بر ای دفع

در سینه وی است و خواندن او گویا خواندن ما است ( فَاتِحَةُ الْاَنْبَاءِ ) یعنی پس هر وی کن خواندن او را یعنی

این گفت ازین حرکت نما فرمود و ایشان را تسلی کرد که بدون تحمل این مشقت قرآن را در شما محفوظ  
 در زمانه شما بمقتضای نواهی من بعد آن حضرت عام موافق فرموده حضرت رب العزت و بر ملاوت  
 سرت هر کس می نمودن خود را سزاوارست که در صورت جبرئیل هم از قرأت قلمی بنویسد ایشان  
 را به این دو سبب می تواند بود که اول آنکه در آنجا که می بیند و می شنود و می بیند و می شنود  
 و ... تمام اینک منافع بسیار بوده است که هر چند امر بیک پیش از آنکه در طلب او نیست  
 که از راه امری دیگر از این باب این عیب فوت شد و چنانچه آدمیان در محنت دنیا و نعمات او  
 در راه این امر در خطای جمیع آدمیان و درین حدیث فرموده اند که سه مرتبه رحمت منافع بسیار است  
 از تندرستی و ثروت و غیره گنایاری آخرت را و فکر آخر نمی کنند و اول او را در پیشه و دست مرتب عادت  
 و منافع آنست که در هر امری که در راه است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است  
 قرآن است که در هر دو جمیع می تواند بود که در هر امری که در راه است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است  
 و از آنست که من احب ما اصاب من امری که در راه است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است  
 ایضا و من مرتب می گردم و در آنست که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است  
 در این امر انما در قدر و در آنست که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است  
 و هر مایه که بجهت این موجب هر که آن دیگر است حال آنکه منعت و سرت آن را در هر مایه که بجهت  
 و سرت این است که در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 آن روز و در آن روز و در آنست که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است  
 ظهور کرده و نور باطن ایشان بر ظاهر ایشان می افتد و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 اند اگر در (الان و انما) من سوی نور قلم برده و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 پس ایشان را به آن نور جزای می دهد و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 آن روز در حیات و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 لذت می بردند زیرا که آن همه اعمال خود را در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 ظاهر آنها باین تر محراب است و در باطن ایشان طریقت و حقیقی است و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 در گمان طالب و از آنست که در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 مایست تا از او تجلی آید و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 که در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 نیز میزد و در هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت نیست زیرا که از هر مایه که بجهت  
 مشاهده مایل باشد و با هم دیگر در بدن حق تعالی مرا هست نخواهد کرد چنانچه در دیدن ماه مرا هست و ارفع



بسم کدام دلیل ثابت تواند شد که لفظ الی درین شعر مکتوب الهمره است تا دلیل درست خود و نیز استعمال  
 یک شاعر در شعر نادر کند را از وحشت و غرابیت نمی برد و الا بحر شنی و مسرج نیز وحشی  
 و غریب نباشد و کلام را که در درج طمائی بلاغت و فصاحت واقع است مثل استعمال کلمه غریبه  
 و حشیه در مقامی که گمان استعمال ترکیب رائج متعارف مشهور غالب بلکه یقین است از آنکه ن  
 نیست نقصان بلاغت و فصاحت و تلبیس و الخازیران بسن است حاشا کلام الله من انزال  
 قرآن برای ویج تلبیس و استنباه است نه برای غریب دادن و در غلط انداختن بسم این معنی حقیقی  
 الی که موجب فرج از عرفی با سمیت گشته هزار مرتبه بید تر از مجاز و کتایت است و چنانچه حمل کلمه بر معنی  
 غیر حقیقی و غیر متعارف موجب ارتکاب تاویل میشود همچنان حمل کلمه بر معنی که موجب خروج از عرفیت یا اسمیت  
 یا تعلیت که مشهوره رائج است بسمی غیر متعارف و غیر مشهور موجب ارتکاب تاویل میشود بلکه تحریف  
 است مثل زبد و جارود من بطن حصور و نه آن و باین همه فحاشیها از سر این کلام که بل تعجبون العاجلة  
 است تا آخر آن که این آیه است بجمیع لغات است که این معنی را در نمیکند و غرض که برای آن سوق این کلام  
 واقع شده مرا امره نافی و منافی می است تعجبی این احتمال آنکه دل تعجبون العاجلة و تذرون الآخرة  
 ولایت میکند بر آنکه شما چنانکاره را دوست میدارید و چیز عمده را ترک میکنید پس اگر در کلام آینده برای عذگی  
 آخرت چیزی بیان کنند که مخصوص آخرت است و در نیابانده می شود این دعوی درست نشیند و چون بیان نمودند  
 که جذی را از آسمان دران روز ویدارند الضیب حواش شد که نعمتی و ترقی برابر آن در ویم و خیالی کسی نیست  
 عذگی آخرت ثابت شد و اگر انتظار نعمت آسمانی را بیان کنند این غرض منافی و منافی میگردد و نیز اگر انتظار  
 نعمت آسمانی روینا هم حاصل است بلکه بدان را بیت سر از پیشین زیرا که اللہ بما معین المومن و حنة الکافر و شدانی  
 و جده و در حق و تلبیس رنگ رو آید که بدان دارد نیکان را در دنیا میسر نیست پس ثابت آخرت بر دنیا  
 چه شد که محبت دنیا را که همیشه می فرماید و بر ترک آخرت ملامت میکند بلکه بدان را اجتناب است که مادیار را  
 ازین جهت دوست میداریم و بهر آخرت نمی پردازیم که خدا فی جبهه و انتظار نعمتهای گوناگون را در دنیا  
 حاصل میشود و نقد و نیک است و در آخرت معلوم نیست که ما ابد هست افتد یا نیست و معجزه و معجزه است  
 باز لفظ و چه را قیاس باید کرد که هر چند مراد از و چه درین جادوات و اشخاص اند اما قاعده بلغا است که چون از چیزی  
 بلغای تعبیر میکنند آنچه مناسب آن لفظ میباشد از صفات و کلماتی آرنه چنانچه در وجوه یومئذی ناعمة و وجوه یومئذی  
 حاشیة و قلوب یومئذی و احنة و نفع است و ظاهر است که کار و چه در ویت و نظر است نه انتظار نعمتها که  
 که آن کار دل است پس می بایستی گفت بلوت یومئذی مسرورة نعمت ربها منظره باز در لفظ یومئذی نا  
 باید بود که چیزی را که مخصوص آن روز است تنها بگوید اگر ناظره بمعنی منظره باشد و الی بمعنی نعمت خصوص  
 بآن روز ندارد زیرا که در و پنا نیز انتظار نعمتهای آسمانی حاصل است و نساوت و هم خود بالقطع و روینا و آخرت  
 مشترک

شترک است اگر چیزی دیگر هم مخصوص آن روز در بیان نیاید لفظ پرمند محض بیکار بیگردد باز در لفظ لاهور  
غور باید نمود که در وازگی و تابانی و درخشانی چهره بکدام چیزی شود محصول کند یا با انتظار حصه آید از آنکه در حصول  
ذات خود عذاب است که سوان روح است بر قسم موجب نور سندی و افراد خنکی چهره خواهد شد و نیز با نبل \* بیت \*

\* تیغ باندی ، شجره می \* \* کند آنچه انتظار کند \*

باز در مقامه و جوهه یو مثل با سوره قطن ان یفعل بها ساخره قائل باید که ، که دلالت بر کس مسیت این : در گروه  
میکند پس اگر این باینز در الم انتظار محبت گرفتار باشند در الم شکر بدان شود گو آنرا انتظار است و بهر  
انتظار عطا است زیرا که انتظار عطاء موجب الم است چنانچه انتظار بنا و درین امر فرقی نیست و آنکه دیگر مکان  
رویت گفته اند آن است که نظر بعضی مترکان در چشم است بسوی کسی خواه آن کس شکر را آید یا نه  
در آید چنانچه می گویند نشدت الی الهلال فلام ' در آن مجتهد در هم یخظرون الیک و هم لا یصرون  
پس معنی این آیت چنین است که بسوی پروردگار خود سر را منویج کنند و اگر چه او را ندیده اند او را می نشود  
درین کلام غافل را ناچار است که نکند رویت است اما این می گوید که رویت را جهت مقامه و مکان می  
و اشاره بسوی آن بتسمیه و ممول شمع با ضرورت است و این بیت : در حق خدای تعالی محال است  
پس چنان متوجه کنی که در این شعر بسوی پروردگار که از میان آن آخرت توقع آید تجویر که در این چهره را  
در حق خدای تعالی ثابت کرد و در برابر زمان مثل عرب است آمد که در سن المطرو وقف تحت المیزاب  
و علامه این شده که تمام آیهی سب این اشرف بیاصل است بعد از آنکه در آنجا که جستن چیزی ملایم و یافتن  
آن باعث کمال غم و حرمان می آید و این باشد این را در مقام طرح نیک آید و در مناسب است و معذرت و خود این  
حرمان و عیب صبی و تابش چهره های آنها بر تابان و او و خنده است این را بر سر موجب کشیده که در پس روئی است  
و آنچه دیگر بکار آن رویت گفته اند که در آنجا منافعت محدود است الی غیر اینها طریقه بسیار موج و به معنی  
است زیرا که دیدن نعمت موجب فرح و سرور و حمدانی چهره میشود ، بلکه حصول نعمت پس در بیان و بهر خدائی  
چهره های آنها این را ، که کردن و از آن سبکوت فرمودن معانی بسیار است و آنچه است چنانچه این معنی دیگر از پس فرقه  
مگویند که نظرت الی فلان معنی طمع و توقع نیز است نهی میشود چنانچه گویند فی حق فلان را می بیند فی از وی  
توقع انعام دارد زیرا که طمع و توقع موجب تشویش و نرود میشود و موجب خوشی و سرور و بهر این انتظار را در مقام  
طمع جانی است حال میکنند که حصول آن طمع یقین نمی باشد چنانچه گویند گفته است \*

\* انی الیک لما وعدت لفاطر \* \* نظر الذخیر الی الغن فرس \*

و گویند دیگر گفته است \*

\* وجوه نایرات بوم بدر \* \* الی الرحمن یأفی و الفلاج \*

و عریان چون در ضیق و کفری گرفتار می شوند میگردید عینی ممدردت الی الله و اما شاهدین الطرف الی خلان و در هر یک

ازین سو در قوا هم خوف دو . می و مشهور است بس در معنی آیت اخیال دیگر هم رسید که هنوز اینهارا بحال  
 خود پس صانع نیست که باده بود و نه و باو وصف این بی یقینی از کجا لبریز کیفیت مرور و نشاط گشته اند که آفر و خستگی  
 در خود خدای آن هم رسانیده اند با تمامه پس قسم کلمات خداوین بلا شبهه تحریف کتاب الله کردن است نعوذ بالله  
 . لکن پس درین کلام بیان فرموده که آدمیان از انجمن است بجهت دنیا شغول و از فکر آخرت غافل . بی خزان  
 که در این یک می فهمیم آخرت را دور می شمارند و فقه را بهتر از نصیه میدانند تا لایین احتیاط و فاسد زهر و توبیح  
 را زنده باطلا یعنی آخرت را دور می آرند زیرا که آخرت نام سستی است که روح را بسوی بد دور می کند  
 و این سستی نه آیه و ابدا ای آن سفره در وقت موت است که گویا روح در آن وقت از خانه بی می آید و در راه روی  
 مسجون می شود و انتهای آن سفره و در قیامت ها از حاضر شدن در یک نخل نهدی است چنانچه در همین  
 سفره در سیه الحی و سیه الحی مذکور است و در وقت و بعد سندی از ابد ای آن شمار باید کرده از انتهای آن  
 انوار است که از آن نور و کمال انوار دارد و همین که از اینجا قدم برداشت در اینجا قدم نهاد  
 پس در وقت از دنیا رفت (و انما نفی الخرافه) یعنی وقتی است که مرده جان می رود استخوان می سوزد و شکر که مشعل  
 جبرئیل را در آن در آن زمان و احتیاط و وقت زغر نه نامند و در وقت روح حیوانی رسیده و باو ای اد قلب  
 است از انجامی بدیهه که از آن بدن غایب می آید و است سیه زنده است زیرا که از خانه خود بر آید و بان و غایب از او چنانچه  
 در روانهای شهرت آمده و روح همه انایمان است در حقیقت نفس و بسبب بودن آن در بدن و تمام خود حیات  
 حیوانی مصل است در حین از دنیا رفت و در یکجا حیات منقطع گشت چنانچه در بین وقت مرده و انوار سبب و سبب  
 فیض می شود و چون دانسته که روح این میت سفره آخرت کرد (و فی قلب من راقی) یعنی و نگفته میشود در انوقت که کسیت  
 افسون کند و این روح بماند در دره و تمام خود اگر اندود است از مبر طبا و علاج راحی بر میدارد و بدین گونه که  
 چو این و این معصوب است از سبب است شایسته محل بار و اح عبیه که بخوانان افسون حاصل می شود و در دفع آن کارگر  
 افسون و بعضی از مقربین مثل حسرت این حباس و کسب و غیره مارض گفته اند که این کلام ملائکه است زیرا که در وقت  
 نزع روح همراه ملائک الموت فرشتگان دیگر با نفس کسب و دهفت اندام یا زیاده حاضر میشوند ملائک الموت فیض روح  
 می دهند و بآنها حواله نماید پس با هم آن فرشتگان می پرسند که روح این مرده را که ام کس خواهد برد و ملائکه رحمت  
 با ملائکه عذاب درین صورت راقی ماحوز از رقی یعنی بالا آمدن نه از رقیه که بمعنی افسون است (و ظن أنه  
 الرقاق) یعنی و گمان می کند صاحب آن روح نیز که این وقت فراق خان و مان و اهل و عیال و مال و متاع است  
 و در استعمال لفظ نفس که گمان است درین مقام لطیفه است نه کمکی گویا اشاره می فرماید بآنکه آدمی  
 سبب شدت حرص خود را به معنی حاطه و نداد استیغای لذات آن درین حالت هم بآدمان موت یقین نمی کند  
 نهایش آنست که گمان غالب بهم می رسد (و انما نفی الساقی لا یالساقی) یعنی و پیچیده می شود بیک ماق مرده  
 با ساق دیگر زیرا که آن روح از اسفل بدن بالکلیه منقطع گشته تحریک ماقین و جدا داشتن یکی از دیگری ادرا

از سبب عذاب الموت و وقت نفس روح دیگر فرشتگان رحمت و عذاب می آید















در عناصر اربعه و حکم عطار داشت و در کواکب سجد بسیاره که هم حاکی است از عروج هم خود بکار آمدن است  
 در رکات بصیرت نسبت بدور افکار کلان زمان و مکان او میرساند پس کار بصیرت نزد و ن اتمام نیست و او مبتدئ  
 بود و اگر در رکات بصیری است و الوصال مقتضای المقاصد و چون اسباب دانش و پیشش این مخلوق را  
 که برای آزمایش آفریده شد بعدی بهم رسید که اگر بآن اسباب تجسس راه معرفت و عبادت پروردگار  
 خود و طریق ادای شکر معمم خود می نمود امکان آن داشت لیکن در حق او برین قدر اکتفا فرمودیم بلکه  
 (إِنَّا هَذَا بِنَاءُ السَّمِیْمِ) یعنی تحقیق مایه است کردیم او را راه معرفت خود و طریق ادای شکر خود پروردگار  
 طلب و تجسس راه را انگذاشتیم تا در تصور خود بهانه جوی نکند پس رسولان را پی و رهبری ترساندیم و معجزات را  
 بر دست ایشان یاد نمودیم و گناهیهای واضحی را که نازل فرمودیم و بیان مراد از مجمل و مشابه آن گناهیها  
 بر زبان رسولان و ملائکه رسید ایشان که علما و مجتهدین در هر عصری باشند حواله نمودیم تا شوائی و بینائی  
 ادبی رنج و کلمات و راه بکار معرفت و عبادت ماحصره فیه و شکر نعمت نلقت و هدایت ما را ادا نماید  
 لیکن این مخلوق با وصف این همه عنایت یک راه نرفت بلکه دو قسم شد (إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) یعنی یا شکر  
 نعمت خلقت و هدایت ما را می نماید و قبول این نعمت میکند و یا ناسپاسی و ناحق شناسی و کفران می دوزد  
 و اصلاً بر او نمی رود بلکه آن راه را قبول میکند و در ابطال آن راه شبهات و تمسیه و ضلالت شیطانی  
 پیش می آید و شوائی و بینائی خود را در عباد و مخالفت مخرج میکند و هرگاه با او سائل امتحان و آزمایش  
 سرگردانیم پس اگر او را برین عباد و مخالفت سزا ندیم نمره امتحان و آزمایش و نظر مخلوقات  
 دیگر مستحق نشود و عدالت ما منتقض گردد و لاجرم (إِنَّا لَنَعْلَمُ تَالِیَ الْكَافِرِیْنَ) یعنی تحقیق ما معیار کردیم و آماده  
 ما ختم برای ناسپاسان نعمت هدایت (سَلَاسِلَ) زنجیرهای علانی دنیوی را که تاوردنیازنده باشند  
 در آن سلاسل بقیه باشند و هرگز رفتن راه معرفت و عبادت توانند بر نفس را به غنا محبت مال و بعضی را بزنجیر  
 عشق زنان و فرزندان و باره را بزنجیر خیال باغ نشاندن و زراعت سرسبز کردن و عمارات ساختن و جماعه را  
 بجمع فوج و حشم و فتح ملک و تصرف حکم خود و جمعی را بفکر و غموم و هموم و اعران بر فوات منافع خبیله سودمند و شمه  
 و با استخراج صناعات نادره و ایجاد آلات عجیبه ریاضیه و طبیعی و علی هذا القیاس گرفتار و پانجه نمودیم و این همه سلاسل  
 در روز قیامت بصورت سلاسل آتشین شده تمام بدنهای آن ناسپاسان را فرو گیرند و آنها در آن سلاسل بسجده  
 شوند و پانجه در جای دیگر فرو رود و اندک هم فی سلسله ذرعهها سبعون ذراعاً فاسکونه و چون هر کس را از ناسپاسان این  
 چیز که در زنجیر محبت آنها گرفتار اند بی توسل به راه از بنی نوع خود که این جزا موجه دارد میسر نمی شود و ناچار برای  
 ناسپاسان جزای دیگر هم آماده ساخته ایم (وَأَخْلَا) یعنی و طوق های گران که در گردن آنها باشند تا سر نتواند بر داشت  
 و لغات بر راه معرفت و عبادت نتواند کرد و چه در است آن راه نتواند دید پس بر خن را طوق نوکری بادشاهان  
 و امیران در گردن انداختیم و جمعی را طوق قرص خواسن و چاقوسن کردن و پاره آن و پاره را طوق سنت قاضیان

و متنبیان دارد و است که این وعید سازان و شمر راطوق حاضر باشی متنبیان و فخر و ماکان و عالمان فراج و علی جدا  
 القیاس تا آنکه راضی و اطوق نه گمی زانان بیکه نشین و جمعی راطوق نه مت گاد و شتر و اسب و آستر و همه این  
 طو قهای روز قیامت طو قهای آتش من گردد و اگر دهنای ایشان را اگر ان مار کند و بسوزد و چون اکثر ناسپاسان را  
 و شبیدن این طو قها در قدری نایب حائض نیز مطلب خود میسر نمیشود و اگر بعضی از مطالب به دست می افتد  
 نهیمی که اندکهای حرم و آرزوی آنها میباشد حاصل میسر گردد و با جابر برای ایشان چیزی بیاوریم مهیا کرده ایم (و صغیرا) یعنی  
 و سوزش سوزنه حسب و نیافت مطلب خود که تا در دنیا نماند و میباشد آن سوزش دارند مثل موم مان  
 کبیمید اگر او من سوزش که میشود از طرفی دیگر می افزاید پس آن همه خلقت لطیف انسانی ایشان را در هم  
 و بر هم میزند و این اسفل من را بنیه گرداند و اعلای آن بطو قهای گران بار و میانه آن که سینه و دل است بسوزش  
 بهر آری همان سوزش است که روز قیامت بصورت آتش در رخ درون و بیرون ایشان را خواهد سوخت  
 و بر می ناسپاس نعمت خلقت و هدایت الهی و اخلاص بهت به اگر و بجاکسی و اشتبه خاطر رسد که گر قدری  
 باین مائت و پوشیدن این طو قها سوزش سببه مدرو نیافت مطالب دنیا از لوازم زندگی دنیا است  
 و شکر گداری نعمت خدا را اینزور همین دنیا زندگی سر بردن است مدون گر فنادی این طو قهای  
 و پوشیدن بر طو قها پس این سوزش ها نمی تواند بود این چیزها ای ناسپاسان چه تخصیص است گوئیم  
 شاکر ان را هر چه است که قدر قدری باین طو قها پوشیدن این سوزش را بمنقضی  
 نشاء و نیایش می آید اما ایشان را اگر قدری زنجیر و حقوق پوشی و سوزش هم بید حد زیرا که شاکران سه گرده اند  
 ابرار که اصحاب الیمین نیز لقب آنهاست و مقربین اعمال که عباد الله و عباد الرحمن نیز لقب آنهاست  
 و مقربین احوال که مقربین مطلق به آنها نامی نامند و مقربین نیز لقب آنهاست ما اول حال ابرار را که ز لبر دار  
 و فلسفه خود مقربین اعمار اند بیان میکنیم و بعد از ان به بیان احوال مقربین اعمال مقربین می نایم تا حال مقربین  
 احوال را بر ان قیاس مالدی نموده شود **اِنَّ الْاَبْرَارَ لَیْسَ بِمُتَحَنِّنٍ لِّکُمْ کَیْ لَا رِکْزَ بِمَقْدَرٍ فَوْقَ حَقِّ کَسِّی رَا**  
 تبت نمی نمایند و در حق خود و دیگران نوع خود اسان منظور میدارند و طاعت او امر و نواهی الهی و قصد می نمایند  
 تا و تمیکه در دنیا نماند **اِنَّ الْیَقِیْنَ لَیْسَ بِمُتَحَنِّنٍ لِّکُمْ کَیْ لَا رِکْزَ بِمَقْدَرٍ فَوْقَ حَقِّ کَسِّی رَا** یعنی از جام مالا مال شراب محبت الهی  
 و شوق وصول تا نجواب از دست مقربان و بسبب نوش کردن آن یک دو جرعه ایشان را بی خودی دست  
 میدهد و التماس جلائی و سویی نمی مانند اما چون این یک دو جرعه در ایشان آن قدر تاثیر نمیکند تا این حالت دائم  
 باشد برای قنوت و دوام انرا **اِنَّ الْکَانَ مِزَاجَها** یعنی می باشد آمیزش آن بباله که بطریق مراد بر ان باشد  
 اند **کَافُورًا** یعنی کافور که هم مقوی روح است و هم مندرج دل و هم بوی خوش دارد و هم رنگ نورانی و هم دل  
 را از سوزش نیافت و التماس جلائی و تنوی سرد میکند و هم صفو بات نیات قاصده و خطرات باطله را ملاح  
 مینماید شیخ ابو علی بن سبناور مفردات قانون گفته است که تا هر کافور در بدن آدمی وارد و اح او بینه چون تا به

باد شمال است در عالم که جوش بریزد از فردی شانه و عنق و دست را با یکدیگر زائل نمیکند و اصلاح فساد میکند و مراح روح را بار و میناید بحدیکه اصلاً حایان و حدت در آن بهم نمی رسد و قاعده طیب است که جوش و آبی را که منبت آن مخصوص مفعول از اعضا باشد خواهند که زودتر بآن حضور حاشه تا در هضم کبدی و معده و برنگشده و قوت او ضعیف نگردد و با شراب آمیخته بیدارند که در سرعت نفوذ و فتنج مجاری بی نظیر است چون کافور را در شراب آمیخته باینها اندازند به عت تمام و در رگ و پوست ایشان دویده و اثر آن بکمال قوت در روح و قلب رسیده و حالت تجر و غافل و دل سردی از مشتهات و قبول نکردن سوزش نیافت آنها استقرار و روح بیدار و اما این کافور نه کافور دنیوی است که تأثیر محض نظاهر بدن از اعضا و اخلاط و ارواح مخصوص است بلکه مراد ما از کافور (عیناً) یعنی پسته است در عالم روحانی که بهیمن کبیسات و خواص شراب آن در ماطن آدمی که لطافت نفس و قوای نفسانیه او پیدا تأثیر میکند (یَشْرَبُهَا) یعنی نوش میکند هر چه را که خود را با لالهال آمیخته تا آب آن چشمه (عباده الله) یعنی بنده گان ناسند اگر اصلاً طوق بندگی کسی و در گردن ندارند و در وقت سکون خود نظر بخدمت می نمایند و رضای او را می جویند و الثقات شواب و جزای هم میکنند و بر اعمال خود هم اعتماد ندارند (يُتَّقِرُونَهَا تَقِيْرًا) یعنی جاری میکنند آن چشمه را در هر عمل خود جاری که این پس گویا آن چشمه خاص ملک ایشان است و در تصرف ایشان و در عمل هر جاره و خلقی هر قوت اثر آب آن چشمه را کشیده و بر آن قدم نهاده از نالین و پوی و الثقات ماسوی است و دل سرد شده اند که اصلاً اعتماد بر اعمال و ملکات محموده خود ایشان را باعث اطمینان نمی شود بلکه خوف و هراس نامعقولی آن اعمال و اطلاق در جناب الهی لازم وقت ایشان گشته چنانچه شاهد این حال آن است که (يُؤْفُونَ بِالْأَمْرِ) یعنی و تمیکند نه نذر و طاعت آن است که آنچه التزام کرده اند بر خود از موافق و و طاعت و ادرار و صدقات و خیرات آن را به تمام و کمال تا آخر عمر را ادا میکنند چون این چیز را که از جانب خدا بر ایشان واجب بود بلکه از طرف خود آنها التزام کرده بودند تمام و کمال ادا کرده باشند پس و اجبانی را که از جانب خدا بر ایشان واجب شده با لای تمام و کمال ادا کرده اند و با وصف این استقامت و ادا ای چنین واجبات اصلی و التزامی هرگز اعتماد بر آن ندارند و ایاها مراعات می باشند (وَيَخَافُونَ تَوَاسُكًا شَرًّا مُّطَهَّرًا) یعنی و می ترسند از روزی که خواهد بود شر آن روز منتشر و پراگنده مانند آتشی که در روزی با دوا بگزمش تعلل شود و هر خانه را خوف احرار بهم رسد و این هراس ایشان را از آن جهت است که مباد را ادا ای واجبات اربا کسای و بی نشاطی واقع شده باشد و بسبب آن ظلمت طبع با طاعت مختلط شده باشد و روز قیامت که شر آن روز بی گناهیان نیز خواهد رسید شامت گناهکاران مثل آسمان و زمین و که در دیار و ستاره و آفتاب و ماه تاب آن طاعت مختلط با ظلمت طبع نامقبول افتد و موجب عتاب و عقاب گردد و این قدر بی اعتمادی ایشان بر اعمال خود و دلیل صریح است بر آنکه خوف بر ایشان خیالی غلبه دارد و غلبه خوف دلیل مروی دل است که در وقت حرارت قلب جرات و بی باکی و کافور میکند پس این اثر همان کافور است که با شراب آمیخته نوش کرده اند بیت \*





که آنها در حق حضرت این وعاد اند حساب ام المومنین رضی بزممان و مادر حق مردم آن حامی است محول میشود و میفرمودند که می ترسم که مبادای ایشان در عوض صدق من محسوب شود و ثواب صدق من نقصان پذیرد و عارید عاقلانست که هم تا ثواب صدق برقرار ماند (و نه شکند راه) یعنی و نمی خواهم از شما شکر گزاری را که در پیش مردم شاد و صفت ما گشته باشد که فلان بر پا چنین احسان کرد و چنین طعام جوید زیرا که اگر این چیز را از این کار با قصد کنیم ظلمت طبع سر پست میکند باز خوف روزی که در عوالمی نماید (اینا تعانی من ربنا) یعنی نه تحقیق می ترسم باز برور و گار خود (یومنا هبوا سنا طیرنا) یعنی روزی ترش رویی بنایت چین بر چین انگهد را و این که بت از تجلی قهری آتی است که در آن روز خواهد شد بر عادت ادب و در راه عوالم و قنطر بر وصف کرده اند و چنانچه شمس عبوس قنطر بر چشم آلود میشود و بحرف سهیل و حرکت سهیل پیکاشده بنحس می نهد همچنان آن روز که ما حظه بصر و فطیمه دوران واقع خواهد شد هونا که در زمانه است و این عمل ایشان مامع خوف شدید و ایل نریج هر دو چیز است هم اقطاع علایق بسوی دهم غلبه دل سر و دیوایی احتمالی در واحدی و دیگر تقاسیر مذکور است که حضرت امام سید رضی بیمار شدند آنحضرت هم برای عبادت ایشان تشریف آوردند و همراه آن بواب هم صاحب رضی بیمار آمدند شخصی از انجمنه بحضرت امیر المومنین مرفعی علی کرم الله وجهه گفت در من فرزندان شماست است ماند که نذری بفرر کنید ایشان گفتند که سر سه روز و ده جوی خداوند کردم حضرت حانون حنت رضی بزممان در خود و بفرر کرد و بفرر کرد که ایشان که همه نام داشت نیز همین نذر مقدر کرد حق تعالی تسلیم خود فرمود که حضرت امام سید رضی بیمار شدند هر سه کس سوانق نذر زده و دار شدند و در آن روز از اسباب خود و نذری بفرر نمود حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیش شمعون خیبری یهودی که غله فروشش بود تشریف برد و فرس خواه شدند و ادبای به او تسلام در و او نقرض استاده کی کرد آخر بعد از که و گاهش بیمار آورد و آنرا جویشان داد و بنام آورد و حضرت حانون حنت رضی چهار آثار جو در آسیا انداخته آس کرد و دیگر که ایشان پنج مان بعد اهل خانه نخته یار که چون وقت افطار رسید آن پنج مان را آورد و پیش چنین است گند است بختو استند که از آن نهانند فرماید مالچ بر و دراز گدانی آمده است و گندت که سلام خدای تعالی بر شما باد ای اهل بیت محمد گدانی از گدایان اسامی بود و در دانه شما آمده است بزمی بخورانید و پنج کس در میان دارد شمارا حق تعالی از خواهی است خواهد خورد و این صاحبان هر پنج مان را بآبانی که انداخته اند و جگر از آب شب جزئی نخوردند و صبح روز دوازدهم بر خاسته چون شام شد و آب افطار طعام معنوم بلید کرد و در دستار خوان نهادند ناگاه بشیمی پیداست آن روز طعام معلوم و اجماع دادند و روز سوم است پیداست طعام آن روز با سیر دادند چون روز چهارم صبح بر خاسته اند و جوده حاور می لرزیدند از شدت گر سگ احاطت حرکت نماند بود آنحضرت هم در آن روز برای دیدن حضرت امام سید رضی تشریف آوردند این حالت را دیده بنیاب شدند و فرمودند که دختر من کجاست حضرت مرفعی علی کرم الله وجهه عرص کرد که در میان است در محراب خود نشینول بنماز است آن حضرت هم پیش در آن حانون حنت رضی تشریف برد و ندیده که شکم ایشان با اشت



میفرماید (فَرَقْنَاهُمْ اللَّهُ شَرًّا ذَٰلِكَ الْيَوْمَ) یعنی پس نگاه دارد ایشان را احد ای قایم القرآن و در تبار خود آنکه  
قرآن روز نهایت منشر و مستطیر خواهد بود و این نگاه داشتن باین وضع خواهد بود که برایشان تجلی غنمت  
درضا خواهد فرمود و ایشان را مشغول استغراق در مشاهدۀ آن تجلی خواهد ساخت چنانچه در مورد گذشتہ  
معبر شده است که رجوع یومئذ ناصرة الی دار بها فاطرة و جوق جوق ملائکه رحمت بایشان در خواهند فرود  
و ایشان را خواهند داد چنانچه در مورد انبیاء کوراست که لا یحزنهم الفرج الکبیر و تلتئمهم الملائكة هذا  
یومکم الذی کنتم توهدون و در حدیث قدسی صحیح واقع است المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور  
یغطهم النبیون و الشهداء یعنی کسانی که در دنیا با هم دوستی میکردند در رادن ایشان را منبر باشد از نور  
و بر حال ایشان پیغمبران و شهدایان رشک برند زیرا که پیغمبران و شهدایان را کفرا دای شهادت  
بر امت و استخفاف آنها از موافقت و احوال آن روز و خواهد داد و در تشویش خواهند بود و این زمره را  
که با هیچ کس عداقتند اشتد فراغت کلی میسبب خواهد بود و این همه بسبب انقطاع علائق دنیوی است که ایشان  
برادر دنیا حاصل بود (وَلَقَعْنَهُمْ) یعنی ویش آرد ایشان را در عوض اجر از ترش ردنی و چنین شکستی آن روز  
میرسدند (نَصْرَةً) یعنی نازگی و خندانی چهره که در ظاهر بشره ایشان نمودار خواهد بود (وَسُرُورًا) یعنی و شادمانی دل که  
در باطن ایشان لبریز خواهد شد در عوض اندوه و غمی که بایست دین خود داشتند و همیشه در فکر عقوبت میگذاشتند  
و برین قدر نعمت که زوال خوف و اندوه و حصول امن و شادی است در حق ایشان اکتفا نخواهد رفت زیرا که  
این مقدار خود ثمره ترس و خوف ایشان بود بلکه بر اعمال ایشان نیز نظر خواهند فرمود و خواهند دید که مدار همه عملهای  
ایشان بر مبر بود که از علائق دنیوی و مسکنات جسمانی قنی گردند و نیز تحمل مشقت طاعات و کشیدن بلیات  
و آفات نمودند پس برای صبر ایشان منظور خواهد افتاد (وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا) یعنی و جزا دهد ایشان را  
بسبب صبر ایشان از قلمی بمکافات با فساد با عادت دل کشنده عمارات بهجت افزا (جَنَّةً) یعنی بهشتی فراخ که  
عرض او برابر عرض آسمانها و زمین است و تصور و کوشش های آن همه متشش و رنگین (وَحِیْرًا) یعنی  
یعنی در بیشه باب را که هم در پوشاک ایشان مصروف است و هم در فرش ایشان میندل و هم در پوشش در دیوار  
و پرده و سقف سد و آویزهای اثاث و آلات و آوند های ایشان بکار رود و این صبر ایشان بر رنجه پوشی  
و مرقع جاگی و کوناه آب نیسی و قصر دامن و اجتناب از لبس حریر و دنیا خواهد داد و در روایات آمده که  
فردترین اهل بهشت را اندود و زهره و سرمه بپاشد و دست جامهای عری که هر یک رنگ مختلف و نقش نادر و طرح نو  
دارد و خاویان آورد و بهشتی خواهند نهاد تا هر چه مرغوب او شود این را بپوشد و بار یکی هر جامه نازد بار یکی برگ گل خواهد  
بود (مَتَّكِيْنٍ فِیْهَا عَلٰی الْأَرَائِكِ) یعنی نیکه زده نشسته باشند در آن بهشت و نوشکهای عری بر تخت های  
آر است مایه دار مانند بادشاهان دنیا و این برای صبر ایشان است بر بود به نشیمن و سکونت جمعه های تنگ و  
نار یک خانقاهات و مدارس و جایافتن در صف النبال مجلس در مس علوم دینی و رتبه های ذکر و توح

پیغمبران و شهدایان رشک برند زیرا که پیغمبران و شهدایان را کفرا دای شهادت بر امت و استخفاف آنها از موافقت و احوال آن روز و خواهد داد و در تشویش خواهند بود و این زمره را که با هیچ کس عداقتند اشتد فراغت کلی میسبب خواهد بود و این همه بسبب انقطاع علائق دنیوی است که ایشان برادر دنیا حاصل بود (وَلَقَعْنَهُمْ) یعنی ویش آرد ایشان را در عوض اجر از ترش ردنی و چنین شکستی آن روز میرسدند (نَصْرَةً) یعنی نازگی و خندانی چهره که در ظاهر بشره ایشان نمودار خواهد بود (وَسُرُورًا) یعنی و شادمانی دل که در باطن ایشان لبریز خواهد شد در عوض اندوه و غمی که بایست دین خود داشتند و همیشه در فکر عقوبت میگذاشتند و برین قدر نعمت که زوال خوف و اندوه و حصول امن و شادی است در حق ایشان اکتفا نخواهد رفت زیرا که این مقدار خود ثمره ترس و خوف ایشان بود بلکه بر اعمال ایشان نیز نظر خواهند فرمود و خواهند دید که مدار همه عملهای ایشان بر مبر بود که از علائق دنیوی و مسکنات جسمانی قنی گردند و نیز تحمل مشقت طاعات و کشیدن بلیات و آفات نمودند پس برای صبر ایشان منظور خواهد افتاد (وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا) یعنی و جزا دهد ایشان را بسبب صبر ایشان از قلمی بمکافات با فساد با عادت دل کشنده عمارات بهجت افزا (جَنَّةً) یعنی بهشتی فراخ که عرض او برابر عرض آسمانها و زمین است و تصور و کوشش های آن همه متشش و رنگین (وَحِیْرًا) یعنی یعنی در بیشه باب را که هم در پوشاک ایشان مصروف است و هم در فرش ایشان میندل و هم در پوشش در دیوار و پرده و سقف سد و آویزهای اثاث و آلات و آوند های ایشان بکار رود و این صبر ایشان بر رنجه پوشی و مرقع جاگی و کوناه آب نیسی و قصر دامن و اجتناب از لبس حریر و دنیا خواهد داد و در روایات آمده که فردترین اهل بهشت را اندود و زهره و سرمه بپاشد و دست جامهای عری که هر یک رنگ مختلف و نقش نادر و طرح نو دارد و خاویان آورد و بهشتی خواهند نهاد تا هر چه مرغوب او شود این را بپوشد و بار یکی هر جامه نازد بار یکی برگ گل خواهد بود (مَتَّكِيْنٍ فِیْهَا عَلٰی الْأَرَائِكِ) یعنی نیکه زده نشسته باشند در آن بهشت و نوشکهای عری بر تخت های آر است مایه دار مانند بادشاهان دنیا و این برای صبر ایشان است بر بود به نشیمن و سکونت جمعه های تنگ و نار یک خانقاهات و مدارس و جایافتن در صف النبال مجلس در مس علوم دینی و رتبه های ذکر و توح

( لا یزولن فی سائر اَلازمه ویراثاً ) یعنی نخواهند دید دوران بهشت گرمی آفتاب و سه دی پله زستان را  
زیرا که هوای آن منزل است گرمی و سردی ندارد و آفتاب و رانجام نیست مناسب نزدیک آمدن آن گرمی  
معطاشود و بسبب دوری آن سردی مضر بلکه نور عرش علی الدوام آن عالم را روشن میدارد و هرگاه  
پرداختند در داشتند و در سیر گردیدند خواهند آمد و باز از ملاقات هم دیگر خواهند نمود و برای خدمت  
و لذت و خیر حاضر خواهند شد و دانست که روز شد و هرگاه برآید خواهند انداخت و در تصور و کوششها  
خواهند در آمد و حور العین بر ای تله و صحبت داشتن حاضر خواهند شد و دانست که شب آمد و این جزای  
صبر ایمان است که هر گرمی روزه و در نیم روز جمعه وقت رفتن مسجد جامع و در سفر حج و جهاد و طلب علم و  
تجارت بر رگال و صالحان و اخذ فیض ظاهر و باطن از صحبت ایشان کرده بودند و بر سردی غل و وضو زستان آن  
دو است مسجد و حاجت نماز نجو و عشا و در سحر حج و عمره و جهاد و طلب علم و زیارت بر رگال و موسم سرما  
که بود و در حدیث شریف دارد است که هواء الجنة سحر لاجل لافری یعنی هوای بهشت را که ل  
احتمال است که گرم و سرد و در همه بر در لافری و ظاهر آن است که میم و در آن امینانی از آن که  
اگر یکی از آنها باشد این لفظ را در کلام عرب نمیرنماید . معللیل بسیار موجود است چنانکه معطش ویر که شست  
و هوای بهشت از آن جهت منزل است که ساکنان آنجا اعمال و اخلاق خود را در دنیا منزل ساخته بودند و بهشت  
نور است همان اعمال و اخلاق منتهی است و افراط و تفریط در آن از چاره مضور شود ( وَ ذَرِیْبَهُ عَلَیْهِمْ ظِلَالُیْمَا )  
یعنی و در یک شده باشد بر ایشان سایه های درختان آن بهشت و این جزای صبر ایشان است بر سایه و این در آن  
و سافران و مظلومان و یتیمان در سایه عمارات خود با در سایه حریت و عدل و رحمت خود و مفسرین را در اینجا  
اشکالی است مشهور که چون در بهشت آفتاب باشد سایه در چشم مقصور باشد زیرا که در حقیقت سایه ضد  
نقیضی مانند است با المعرض است که بسبب جلد که جسم کیف بین المفی و بین مایا ذبه پیدا میشود جوابش آن است  
که بودن آفتاب منتهی آن نبود که نور دیگر موجود باشد و موجب حدوث سایه نشود آری آنرا از آن حس نیست که در بهشت هر  
تا از وی بسیار گیرد لیکن گاهی و سایه درختان نشستن بر ای تله و تنعم میشود نه برای دفع از گرمی نشستن  
بهشتیان در سایه های درختان بهجت از همان قلیل خواهد بود و بعضی از مفسرین گفته اند که درختان بهشت آن  
قسم نسوی است آن میل خواهند کرد و اغصان و اوراق و ثمار آن درختان نزدیک ایشان خواهد رسید که اگر  
بدان عرض در آنجا آفتاب می بود سایه آن درختان بر نزدیک میشد و کسی از مفسرین معنی نزدیک شدن سایه های  
درختان بهشت ذکر نکرده و ظاهر است که اگر سایه شخص را محاط شد نزدیک و دور را راست و اگر چنانچه  
سایه دور است در یک نفس نفس آن است که درختان بهشت شعور و اراده دارند و بهشتیان را که در  
نحس های آراسته خود نشسته اند یا در محاسن و صورت خود جا گرفته میخواهند که از برگ و بار خود و تنفع سازند باین  
قسم حرکت ارادی نموده نزدیک ایشان می آیند و گاهی و شکوفه خود را بر ایشان جلوه می دهند تا ایشان را رغبت  
پیدا شود

پیدا شود و نظر کند و میوه و فوا که خود را عرض میکند تا از آن بچسبد و بخورد و همین است که معنی مردیست مدنی میوه های  
درختان آنجا چنانچه ششم این آیه بآن استعاره میکند که (وَذَلَّلْتُ قَمْرَهَا تَدْلِيلًا) یعنی در ام که ده شده است میوه های  
آن بهشت برای بهشتیان رام کردنی که مانند جانور را موقت خود را بار بار بخاوند خود میوه مانند تقاضای سوازی یا بازی  
و استغنا و دیگر که از آن جانور مقصود است میکند از برای این طایفه رض مودی است که میوه رست را اگر خواهند  
ابتاده چیده خورد و اگر خواهند نفس در بهاد و طایفه خوردند که خود بخورد آن میوه در دهن بهشتی میوه و این  
جرا میوه ایشان است که از میوه های دنیا بجهت توجع و احتیاط آنکه مباد او را مال کسی نگیرد این میوه با بخوردند  
آب نزش حرام و شسته باشد میگردد و برگرد، شلجم مناعتی و زردی و تا اینجا آن نعمت های بهشتیان مذکور  
است که بسخن روح بنان کل و استخدا ام آن نفس در کار ایشان پیدا خواهند شد و چنانچه در دیانتان را  
خلافت گیری جایست شده و که جمیع ابد و ارکان ظنم را حرف میگویند و با بهر مرتفع میشد و بهشت نیز از اح آن  
اجزاد ارکان را برای او سنج خواهند ساخت و نام او خواهد بود اما فرق در نسخ و نوی و تسخیر بهشتی  
آن است که در دنیا تسخیر قسری و فقهی بود موقوف بر کد و کوش ایشان و تسخیر بهشتی ارادی و اختیاری  
خواهد بود بی رنج و تعب بهشتیان ویر تسخیر دنیوی عام بود مومن و کافر و صالح و فاجر را و تسخیر بهشتی چون  
در مقام جزا و امتیاز است خاص خواهد بود باطل ایمن و صلاح چنانچه در آیت دیگر، و مودع اعراف  
به همین معنی اشاره فرموده اند که قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل  
هي للذين آمنوا في الحيرة الدنيا لعدة يوم القيمة كذلك فصل الآيات لقوم يعلمون و ریشم  
هر چند محسب ظاهر حیوانی معلوم میسر و که از لغات و دالقه نسخ میگردد اما تحقیق آن است که توله ریشم  
از عصاره برگ درختان است که دود انقز برای خود مانند آشیانه خلکوت می کند و دود انقز را در آن  
غیر از صفت نسج دنی نیست و از اهرار و اجناس او بخت ما در حیوانات معدود شود مثل گوشت  
و پوست و صوف و پشم و شیر و روغن و هر چند شهادت به همین کرد و از و لیکس گس شهادت آن را برای  
تغذی می نمایند پس حیوانی بودنش عاقل است از برای آن نعمتهای بهشتیان مذکور میسر و  
که نفس بیهوده مدنی در آن حاد و مسخر شده میباید کرد (و بظاف علیهم بیعة) یعنی و بار بار آورد و پیشو بخشود  
ایشان آوردند (من بیعة) یعنی از قهر و در عونس صبر ایشان بر آوردن آدم های آب و نبود استنجا و غسل  
که در دنیا بار بار برای و ام طهارت و دوری از ناظح نجاسات میگردند و اگر آوردند و غسل فی الجملة تسخیر میشد  
آنرا برای احتیاط نمید و تبدیل می نمودند باین تشریب ایشان را در گوچه در راه و انت و گشتن لازم می آمد  
(و انکراپ) یعنی و آنخو های بی تول و بی سینه در عوض صبر ایشان بر آوردن آنخو های تنی از بازار که برای سرد  
کردن آب و خربست افطار در روزهای تابستان گرم بار بار میگردند اما ایشان را آنخو را در بهشت دهند که در  
سبکی و نزاکت و شفافی (کانت قواریرا) یعنی شده باشند شیشه ای که در بدن آنها چید و در بدن آنها است

بشطرمی آید لیکن در اصل از شراب نیست بلکه (قَوَارِیرَ مِنْ فِضَّةٍ) یعنی شیشهای معصومی اند که از نقره ساخته اند تا سفیدی  
 و استهراق و تابش نور و بهشت و شفافیت و صفا و سبکی شیشه و آوندای ایشان را از ان جهت از نقره ساخته  
 که در عوض آوندای وضو بایشان میدهند آب وضو را اعضای ایشان سفیدی و استهراق و نورانیت حادث خواهد کرد  
 چنانچه در حدیث صحیح آمده است که 'لَا مَتَى يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ غُرًا مَجْلِينَ مِنْ أَثَرِ الْوَضُوءِ' یعنی هر آینه است  
 من خواهد آمد روز قیامت باین هیئت که چهره های ایشان سفید و روشن خواهد بود و در چهار دست و پای  
 ایشان نیز سفید و روشن خواهد بود پس آوندیکه در عوض آوندای وضو بایشان داده شود نیز سفید و روشن  
 باشد از نقره نه از زر و نه از آب و آتشاییه فی قدری که در آوند سفید رونق می پذیرد در آوند زر رونق نمی پذیرد  
 و رنگ زر زرد است و رنگ نقره سفید و زر درونی شان نرنگی و سفید رونی شان مطلب یابی و نقاست  
 زیرا از نقره در دنیا بین سبب است که کان زر در دنیا کمباب است و کان نقره بسیار و در ان عالم کیمیایی  
 نیست نه بین جهت نیست زر سیغزاید و نفیس گردد و آنجورهای ایشان را نیز را آنجا از نقره بیان فرموده اند  
 زیرا که در ان آنجوردها نوشایدن شراب قوی الکیر بایشان منظور است چنانچه می آید و در جامع هند ایدی می نویسند  
 که الفضة فعلها قریب من فعل الیاقوت فی التقویة و التمریم و اذا جعل الشراب فی آنية الفضة اسرع بالسكر  
 و کان مکرراً ملئاً احد المتیمی و دیگر نوشایدن شراب منظور نیست آنجوردهای زربیان فرموده اند چنانچه در سوره  
 زمره میفرماید یطای علیهم بحمائی من ذهب و اکواب و چون از آنجوردهای مهبی که خالصان من آنرا عیبی  
 میباشد که کاهی از مقدار حاجت و رعیت کم می باشند و گاهی زیاده برای دفع این عیب می فرمایند که (فقد رها  
 تقدیراً) یعنی انداز کرده ماحده اند آن آنجوردها را کارگران ارواح معادن انداز کرده در یک مانتیا طرز آله این  
 آنجوردها ایشان را در عوض آنجوردهای آب و نریت افکار بایشان عطاشده و ایشان با وجود شدت رغبت و در آن  
 وقت از اسراف احتیاط میکردند و راه اعتدال می پیمودند پس بایشان نیز مامله اعتدال وایع خواهد شد بلکه  
 در آوندای وضو نیز ایشان را مایت اعتدال میکردند و از حد اسبابغ تقصیر می کردند و احرف هم نمی نمودند  
 پس در ان آوند نیز رعایت اعتدال خواهد شد (و یُسْقَوْنَ فِیْهَا) یعنی نوشایده خواهند شد ایشان را در ان  
 آنجوردهای شیشه صفت نقری (کامناً) یعنی نرایی و کاس و در استعمال عرب بمعنی شراب بسیار می آید اگر چه در  
 اصل نام پیاله است (کان من اجهاز نجیبلاً) یعنی باشد آینه زش آن شراب را نجیبیل که موجب خوش انگار شراب  
 میگردد و حرقت او طعم قبل شراب را سبک میسازد موجب لطیف و قویست محرک من شود و حرارتی در بدن  
 پیدا میکند و این آینه زش برای آن است که ایشان را شوق دیدار غله کند سبب طعم شوق قلعش آن نعمت  
 بهم رساند و چون بایشان حیایت شود ان از نام بردارند که بر چه بعد از شوق و طلب بدست می آید لذت تر می باشد  
 لیکان آن را نجیبیل نه این را نجیبیل و نه است که لذت را در ظاهر بدن آدمی است فقط بلکه مراد میسریم از نجیبیل (حیث نجیباً)  
 یعنی چشمه را در بهشت که (تَسْمَى سَلْسَبِیلًا) یعنی نمانده میشود سلسبیل و این نام او را از ان جهت مقرر کرده اند



که آن چشمه در اصل به ای مقبره بین احوال است و مقبره بین احوال را بقدر آینه شریف از آن میباشند و مقبره بین احوال را  
 رادایا شوق غالب می باشد و هرگز و قوت در حالی یا مقامی را که از آن می کشد بلکه همیشه طالب کز قنی من باشند و زبان  
 حال ایشان مدام باین برانده مرنم است که مثل سیلاب یعنی راه معشوق خود به بر سر پس این چشمه را به همین نام  
 سمنی معاشقه تا اشد باشد تا آنکه هر که از آب این چشمه بکشد خورد و همیشه شوق راه بخونی مطلوب بهر رسد چنانچه کوه  
 شیر از انچه اکبر نامند که هر که بالای آن می بر آید از بس بلندی اداین کلمه بر زبان میراند و بعضی تفسیرین گفته اند که  
 سبیل مشق از سلاست است یقان ماء سلس و سلسل و سلسال و سلسبیل یعنی حذب سبیل السباع فی  
 افلق و الحلقوم پس یا دباور یضووت را ند باشد برای مبالغه و کلمه بسبب این زیادت قماش گشت  
 لیکن درین وجه حد شده است زیرا که باز ایشان از حد زیادت نیست بآنچه برین تفسیر لفظ سمنی سیلاب  
 برای دفع و همی است که از ذکر نجیبت پیدا میشود یعنی چون در شراب آمیزش زنجبیل باشد در کوسونش کند  
 و بس دولت فرد و و برای دفع این توهم فریب و ند که آن زنجبیل منافع این زنجبیل و اورد و معرفت و لذت ندارد بلکه  
 نام چشمه اش این است که با معرفت و لذت نهایت منافی است و چون از بیان خدمت روح معین و ملائکه که موکل  
 برمانند از ششبان را قارخ شده طالبان نعمتها بیکد تسخیر و استخفاف ام ارواح کو کیه فکاید ایشان را نصیب  
 خواهد شد شروع می فرمایند و تصور بر این تسخیر آن است که ارواح که اکب پان از اجرام آنها جدا خواهند شد ارواح  
 کو اکب قویه التأثير که نفوس و اسعه و قوای خیالیه و افزه محیط دارند و ارواح ششبان مختلط شده در عقل و خیال  
 و حرکات و اعمال ایشان امداد خواهند نمود و ارواح کو اکب ضعیفه التأثير برای خدمت ایشان از میان  
 انسانیه آنچه در اول سن نشود نامی باشد و معرفت حرکات و مقامات زیبیه و دلهره بیسی و سادگی و حسن و جمال  
 و نازکی رنگ در آن سن پیشتر می شود و پوشیده تا بحکم مشاکلت ضعیف خدمت آنها انس  
 پیدا کند حاضر خواهند شد (و یطوف علیهم) یعنی و میگردند و آمد و رفت میکنند بخشود ایشان برای خدمت و آردون  
 و برهن آندای آب و جامهای شراب (و لدان) یعنی طفلان خوش رو که (مغفلان) یعنی همیشه در حالت  
 طفولیت باشند گمان اندگهی جوان و پیر نمی شوند و حسن و جمال ایشان بسبب ملائمت قانی و بر خاوت پیری  
 تغییر و تبدیل پیدا نمیکند و و دیدن در کارهای حضور و زو بازگشتن و به نشاطت انوان مستند و ال خدمت شدن اند  
 ایشان همیشه سرانجام می پذیرد زیرا که در راه ان ایشان ارواح کو اکب است که حفظ یک حالت در بدن با  
 و نور نور و ضیاء قوت فهم و فراست و سیر و دوی آنها و بی احتیاجی از اکل و شرب و پاک اندول و غافط و دیگر  
 فضائل حیوانی و محافظت بهیچیک از غرق و سق و تخلص اجزاء و کسکی و دیگر آفات ارضیه و ضرر علی الخموس حیوانیه  
 کار و رفیده آنها است (اذا را یتهم) یعنی چون به بین آن طفلان نوسان را که با وجود آن حسن جمال و آن تراکت  
 و صفات و درخشندگی و تابش رنگ یکی میبرد و دیگری می آید و یکی برانی خدمتی در ظرفی اسناد و دیگری  
 برای خدمت دیگر و طرف دیگر و شمع هر یک در جهت دیگر منعکس میشود و ناهای برای مقابله می نماید









بر داری حکم حاکم خود باید کرد و گویان دوست طمع و حرص هم باشد

\* گر طمع خواهد رسن سلطان دین \* خاک بر دین باعث بخت از سر \*

و هر که را فرمان بر داری محبوب خود را بر آفتاد و را از سر بر جفای میاندان ناپاری است \* بیت \*

\* هر آنکه عشق یکی در دلش گرفت قرار \* رو ابو که نخس کند خفتن هر \*

حالی انتموص که هم ازین سوره جری عبرت یاد الله شهید و اینجاست از امر قطع عاقبت دین و از یاد بخت پس تو هم بر قطع ملاقات فرابت و دوستی ایشان صبر کن (وَلَا تَبْعْ مِنْهُمْ آفَةً) رکفور ای و هر که اطاعت کن از ایشان گناهکاری یا ناپاری را گویند که مراد از آنم دوست است که نسبت بر منده و مراد از آنکه دوست است که در کفر نهایت شدت می نمود و با دوستی مرا که داشتی ترک کن و از دوستی دفع نیست حرص و طمع از خود عملی دیگر که آن دوست با تیر اهل گریه و اینها را ازین حالت در اصلاح شخص و بیانی نیست که این نه اند و هم به محض برای بدیع قرآن می آید آن عمل این است که (وَأَذْكُرْهُمْ يَوْمَ ابْنِي) و یاد کن نام پدر و مادر خود را خواهر و برادر و خویش و کرم و غایب (مُذَرَّةً وَأَصْلًا) یعنی عزیز و شام و مراد از پدر و مادر است که قطع محبت بر زنا است و در حق تعالی دل بمالاتی و بنوی ربانی است مجرب به ناپسند و در حدیث مرآت دارد است که سعد بن ابی السرح و در قوله ما الحسن و ن دال الدین حسب الله کرهمهم ثقالمهم و لهذا اشباع طریقت جمیع کارها را که در سابق که راه خدا که موقوف بر قطع ملاقاتی و نفس خطرات است ایچ عمل بهر ار که نیست در سن الیل فاصحیته) یعنی و از شب به حاشی سجد و کن برای و در دگر خود تا اقرار آید و محراب و حضور آن را از باب دست و دزد بر آن روز و وقت جادت دشمنی است کم نیست و از آنکه مناسب حیثیت است شب و وقت خلوت و بی شعلی است محراب و عظیم مناسب آن وقت است که گویا بهر ماضی آمده است (وَسَخَّه لِبَلَاءٍ يَكُونُ) و تسبیح کن بر در دگر خود در آن شب و از مرآت آن است که در دین ساری و از آنکه در هر چهار رکعت تسبیح باید کرد و در آن تسبیح مستغنی باشد و بعد از نماز بعد از تسبیح است و در آن تسبیح مستغنی و این تسبیحات را تا قبل باید کرد و چون در شب و در آن دو عمل مهم را آن تسبیح و تسبیح تسبیح کند و ملاقات فرات و دوستی ایشان با تو منقطع گردد و از مرآت آن است که در آن تسبیح و تسبیح تسبیح و دوستی برای آن منظور میباشد که در کاری مهم که مقصود شود ادا کند و ایها هر که لیانت آن کار را کرده (إِنْ هُوَ) یعنی این گروه که هر یک از شما که با تو فرابت فریده دارند و همیشه در میان ایشان بوده و ما ایشان را سبب ما و مجتهدیم و ما ییده (يَحْبُونَ الْعَاحِلَةَ) یعنی دوست می دارند نه نهایی و یا را و آنچه محبوب شخص میشود و ترک آن بهی و توار می افتد خصوم ما چون همراه ترک محبوب نخس نقل ما مرغوب هم باشد که محابده نفس و دداست و کردت بهر ای است (وَيَذَرُونَ) یعنی و میگذرانند (وَرَأَوْهُمْ) یعنی پس رفتن خود را انداخته (يَوْمَ تَشِينَا) یعنی روز سحمت گران

او را و ادعای کفر آن روز در حال آنکه آن روز را هر چند ایشان پس نیست می اندازند و پیشش ایشان  
 ی آیه (لَنَحْنُ حَلْفُنَا) یعنی ما بجهاد اگر و دایم ایشان را چنانچه در اول سوره گفتیم که انا خلقنا الانسان من نطفه  
 مشاج مبتله پس راست سخنداد ایشان را امید ایم و جمل دل نسوی چنانکه دارند و بزرگ آن را ایشان  
 دشوار است بر ما ایم (و شد تا عرفیم) یعنی و ما سخت و محکم کرده ایم گرفتاری و پاسدی ایشان را با لذات قایم  
 دیدار و سنی عیش و کرم این آیتی چنانچه در اول سوره گفتیم که انا اعتدنا للکاکرین سلاسل و اغلا لا پس  
 را ایشان را منع اندازد و بر خدایا احاطت تقویت شعل نو که مداومت بر ذکر و شب بیداری و محافه  
 پس اسرار و کرمیت و ایشتمای یعنی چون خواهیم خواست که از این قبله توامد او و نعمت دس خود  
 آویند و دست سبیل نه ایم (فَلَمَّا آمَنَّا لَمْ يَمْ يَدْنِ اِیْشَانِ) یعنی آید از همین قبله کسانی را که مانند  
 ایشان شده و در دست سبیل و دعا و دعا و سرحت فیه (قَدْ بَلَغَ) یعنی بدل آور و بی ظاهر که  
 بر کس خواهد بود و خواهد بود چنانچه همین قسم و منع شدن یعنی تن حذر اول فیه آورده و از زما حرس اولی شد  
 و در هر بد و تورع و موی و بجهاد پس آتی بود از آیات الله و دل بدین الوید را دل و لبس الهیه آورده  
 که فوج شماره در زمان آن حضرت هم ایم بعد از وفات نریف از دست او مرا تمام یافت تا آنکه آن  
 حضرت هم او را سب من سیوف الله لقت داد و ده که مرتب الی جهل را بدل ابو جهل آورده که بر و در جهاد ظاهر  
 ربانین نیامد یعنی نظیر به و در آن سرش عم را در عالم مدامه بشارت شد که برای او خوش بختی انگور و در بهشت مهیا  
 است و ما به ان الله باس از همین دیله قریش جوانانی را بعد از آنکه هرگاه درین راه انجام نمود و دیگران را بشرب  
 شمشیر و سمان و بتقریر صحبت و بر مان و بو عطا دهند بر سر راه وین آورده و عالم را با ظاهر و باطن منور  
 ساخته و بجهاد آورده محمد دم مذکور است و ان تقولوا ایستبدل فوما غیر کم ثم لا یکونوا به شاکم پس مرا و  
 آن است که مانند شما در گران کشی و کفر و جناد و سمن ماستنوی نخواهند بود و از مانایی که در به جهاد کور است  
 بهایات نسب و حسب و املای محم و ده و شهادت نفس و حرم قوی و ذین ثانی مراد است که مخصوص باین قبیله  
 بود پس توهم تا نفس یحی است (اِنَّ هُدًی) یعنی این آیات قرآنی (قَدْ کَرِهَ) یعنی پند و نصیحت است که فوائد  
 قرب آتی و مضر تا بعد از آن جناب و این آیات مذکور می شود و لحام شادی و سلوک برادری نیست که هر کس را  
 از پیاده خود و از آن حد بر مان و در ایم مد و نصیحت و هدایت و ارشاد در طایب استعدادات و رغبات باید نمود  
 (فَمَنْ سَاءَ) یعنی پس که خواهد از دور و نزدیک و آذرب و اجانب (اَتَّخَذَ اِلَی رَیْهِ سَبِيلًا) یعنی بگرد بسوی  
 پروردگار خود و راهی را که از این راه و حوال مان جناب حاصل شود و خواه راه را باشد یا راه حباد الله که مقرر بین الله  
 (وَمَا يَشَاءُونَ) یعنی و شما از خود نمیخواهید ماول این راه را (اِلَّا اِنْ يَشَاءَ اللَّهُ) یعنی مگر وقتی که خواست خدا بهم باشد  
 زیرا که مشیت شما تابع مشیت او است لیکن او تعالی در حق کسی نخواسته است که خواهش ماول او  
 این را کند زیرا که اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی تحقیق خدای تعالی دانای با حکمت است اگر بی استخفاف  
 آن را



نی باشد و از این هم شباهت تمام شده است و لهذا می گویند که زمین و دره و هوای عالم، گرگون  
 است. یا شاید ناهم صورت شود و هوای این دشت را اقلانی می بیند لا حرم اسنادال بافعال مختلفه با بسیار  
 است افند و از این با سبب انجاس آبی بی مراد و وقوع و عده انتقام را میگردشوند که اضعف المخلوقات  
 و نمایی که باد است این قسم، نمونی دارد و موجب انقلابات عمده می گردد و تسبیل این اجمال آنکه باد از جهه  
 سامان را به الطاف ولی رنگ است و کیهیات او خالصات آن جزاحت که بران می گند و در این گفته اند که الريح  
 آتیه جاده و به تمام النفس و الطیمن و این هم بسبب کمال لطافت او است بخلاف آتش که فی نفسها  
 است عوارث و بیست عالم دارد و احراق و اهلاك می کند و مزاج مرکبات را بر هم می زند و بخلاف آب که  
 جاک که است کثرت خود حاصل کیهیات مخلوقات دیگر نمی داند شد و حرکت و استقال و در سایندن کثرت یک  
 میون نتایج. مگر ایشان ممکن نیست هر چند آبی المجهه نیست بیک و زمین ارفوقیت دارد و با هوا  
 شباهت می نماید اما از هر آن تفاوت هوا نفوس را می اندازد و بنابر آن حق تعالی این عنصر را بحدست  
 و سبب اشیاء است و در آن گاه که نفس در هوا و در اجسام سه عده که سمیع و بصیر و شامه است  
 همین عده را صاحب بر آید و در آن سمیع است مگر اصوات و کائنات لایحه اصوات را و صوت درک میشود  
 الایه تموج هوا در بدن آن روح را در لوش رسانیدن آن است در صراح و در اک بصیرت است الایه خروج  
 شمع بر مذبح اقول و شمع را انانی عرض در آن بی رنگ نمی تواند شد این عده نیست مگر در او در اک  
 ششم نیست مگر موصول و آنکه شمع بر آید و در آن بی رنگ نمی تواند شد این عده نیست مگر در او در اک  
 ششم می رساند و احساس لمس بر آید و در طاعت او بسیار است زیرا که حرارت و برودت و رطوبت  
 و بو است اشیاء را خود در او نشاند و در تمام جله نفوس میگذارد و در لمس در دنی نماید اول بآنکه  
 حرارت و برودت و رطوبت و بو است اشیاء را خود در او نشاند و در تمام جله نفوس میگذارد و در لمس در دنی نماید اول بآنکه  
 دوم آنکه احساسی درونی را اطلاع پس کیهیات نمی شود و الایه نفوس هوا و بسام و طالع و زمین هر نفس هر ذی حیات  
 موقوف برین عنصر است و این عنصر گویا غایبی اولی روح هوا است که حیات آن قشمت است و لهذا گفته اند (است)

\* سبحانه من خص القلید بعز \* \* والخاص مستغنون عن احسانه \*

\* رادل انفس البواع و کل ذی \* \* نفسی فحققرا لى انفسه \*

و این است که اگر خدای را از برز مین رفتی که میار آ آب عوطه و بعد نوحی که هوا را در حد می میرد و نفس  
 او منقطع میشود پس قهوه در بویت آبی از جهت بقای حیات و احساس بخواس و همین عنصر است  
 و منقطع ساحن بعض مخلوقات بکیهات نفس دیگر نیز کار همین عنصر است پس این عنصر کمال شباهت دارد  
 در نایرات و اعمال خود بنایرات قدسبه غیبیه و انقلاب او دلیل واضح بر انقلاب افعال آبی است و لهذا  
 به پنج کار این عنصر در ابتدای این سوره قسم خورده و عده انقلاب را نامیت کرده اند















بسی بر همه قابل اهل که خواهند شد چنانچه در احوالیت صمیمی این معنی وارد است **كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ السَّيِّئَاتِ فَسَوْفَ نَلْتَمِيسُ فِى الْاَرْضِ لَحْدًا لِّكَوَلَهُ (وَقَدْ يَنْشِئُ اللَّيْلُ سَكَنًا)** یعنی سخت مصیبت است آن کار و زنی که بر نفس

حقیقه خود بر ابطال این مشهوره خود که از آن در دنیا نادانی مانع می توانست شد و تکرر و قطع خواهند شد دوست  
خمس خواهند گردید و در موسم از سختی آن روز این خواهد بود که کافران در دنیا قدرت حق تعالی را بر زنده کردن مردگان عقاد  
نمی نمایند و باور نمی کنند پس گویند و اموال و بیت و اموالی را نسبت بخود منکر اند و میگویند که شما انتقام آخرت را  
بر انتقام دنیا قیاس کرده نابت کردید لیکن این قیاس مع الفارق است زیرا که انتقام در دنیا از زندگان ممکن  
است که ایت الله و عذاب رسالت و اهلک کند و انتقام از مرده ممکن نیست مگر با عاده حیات و روحیات را شرط  
است که ماده قابل زندگی باشد متک و چوب را احیاء توان کرد و بدن مردگان تا آمدن روز فصل بسیده و ریزه ریزه  
شده کمال دوری از قبول حیات پیدا خواهد کرد عاده حیات در وجه قسم تصور توان کرد حق تعالی ایتان را بر خلاف فهمی  
و تصور نظر ایشان در بین صغیره هم آگاه فرموده است و نمود آنکه در فصل بر فساد این حقیقه و تفسیر این مشهوره هم  
مطلع خواهید شد زیرا که اندکی خلقت خود را میداند که از هر گنده بودیده است **(الَّذِينَ نَفَخْنَا فِيكُمْ مِنَّمَا مَحْيَيْنَ اِلٰهِيْنَ اَيُّهَا الْمُرُوْدَةُ اَيُّمِ)**  
ما شما را از آب حقیر است مال شده و آن نطفه است که از راه نول می بر آید و سبب آلودگی آن جامه و بدن نجس می شود و بوی  
بد و شام را مختل می سازد و آن قدر دست مال شده است که جمیع مراتب مفهوم را طی کرده فضله به قسم با خورگشته و طبیعت  
بازن خالقها آن را از هر عضو کشیده و از آن کلیتین حقیقتین بمنفعه اطلیل بداند اخذ و آن را قابل تغذیه بدن یافته  
از وی مستغنی شده مثل نول در از و ظاهر است که اگر فی الجمله هم استعدا قبول حیات در وی بود طبیعت در  
بر ماضی آن نخل می در زید چنانچه در خون بانک در دیگر اخطا هم میکند که هرگز آنها را این حقارت نمی پرناید **(فَجَعَلْنَاهُ)**  
**فِى قَرَارٍ مَّكِيْنٍ** یعنی پس گرویندیم ما آن آب تلاقی را با کمال عنایت خود در قرارگاه محفوظ قابل مکان بودن  
که زهدان مادر است و در زمان عرب او را رحم نامند و آن عضو است عصبانی که طول او در وقت نوا از حمل بعد  
و از ده انگشت بالغ است صاحب آن می باشد و دم آن بعد از منقل شده و زیر سینه بالای معای مستقیم و در وی  
دو خانه ساخته اند برای تولد توأمین اگر اتفاق شود و هر خانه اش منفذی دارد و در جانب ناف تابان که خون برای  
تغذای بچه و حیض از آن راه می آید و چون بچه در وی پیدا میشود فراخ میگردد و در طول و عرض بقدر بچه می باشد  
و این عضو را بهشت بر باطالت بسته و محکم کرده اند و سبب همان باطالت و روتت بر آمدن بچه از شکم  
کشیده می شود و دانش متصل سر راخ فرج است و در وی قضیب مرد و دست جماع اخل می شود و نطفه را درین  
قسم مکان محفوظ و ثوق بطنا بهای محکم و انفع و روت شکم که بمنزله خویای مضبوط و اشع در بکر شهره در محله محفوظ و  
کوچه مرسته است نگاه میداریم **(اِلٰى قَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ)** یعنی مدت معین که غالباً نه ماه میباشد و طای سبیل الذره کم و زیاده  
**(فَقَدَرْنَا)** یعنی پس انداز کردیم ما و درین مدت هر چیزی را که در فیضان حیات و کمال آن مطلوب بود از شرائط  
و لوازم **(فَنَعْمُ الْقَادِرُوْنَ)** یعنی پس بایک اندازه کرده ایم زیرا که درین مدت هیچ چیز از ضروریات فوت

چنانچه در این کتاب و اصل آن

ن شود. هیچ چیز از روی او نشود. و بخت اند از دستگیران دیگر که در وقت بر آوردن می بعض ضروریات  
اثوت میکنند و بعضی را اندر اوین می نمایند و لهذا چون از کار فارغ میشوند تفاوت بسیار در بر آوردن مقدار واقع  
مقدور ظاهر میشود و منجیح به تنبیه و تامل جمع و فرج دیگر و تفصیل این احوال آنکه چون زهدان مشتمل بر منی معتدل  
میگردد و انس بدنی شود و جزئی در دوشش نیاید و دامن را افسه نکند پس از حیل منی انجم ماس سطح اوستی باشد  
آن را با صورت پوست شب که در غربی نشاود در هندی جهلی مانند می گردد و اندک در وی شرایین نفوذ نوانند کرد  
و بواسطه آن بود که بدن آن آسان گردد و این تنهایی را اعرمان مستحبه گویند. بعد بان جبهه در روی این پرده  
بر ده دیگر تبید می شود. از دست نهاده برای جمع فسلات و در روی آن پرده پرده سوم برای حفظ رطوبات  
و همین است که از روی تنبیه که در صورت زهر واقع شده و آنچه خلاصه منی می باشد. رتبه های زهدان  
که متصل به تنش می باشد. شش منی چسبیده است. منقعه شدن میگیرد. و همراه انما و جوشی  
هم میرسد. بسبب عوارض تنش و از آن کسی که در وسط آن قرار میگیرد و آن دل  
است و بر آمدن این کت در تمام از نوع منی میشود. نقطه دیگر در بیان آن پیدایش و در روز چهارم  
که دماغ است بار در زشت شدن می پدید می آید و صاحب راحه است آن نقطه در وسط قرار گرفته بود  
آن که است و تا این مدت که حال سوختن منی کند منی را رعوه و کف نامند بعد از گشتن این هفته  
نحوه طررها و ان کشید همیشه و این امر عالم را در تمام از نوع منی می باشد و رنگ منی درین وقت سرخی  
پیدا میکند چون روزیانه و منی شور مرخی شده با تمام می رسد منی را درین وقت حلقه نامند زیرا که همه آن سرخ گشته  
مگر سه پرده مذکور را خارج از آن اند و لهذا مختص به این طبایع گفته اند که سه پرده مذکوره از منی زن می باشند  
خاصه از منی مرد و چون روزی به وقت منی آمد آن حول منی که حلقه اش می نامند سخت منی می گیرند و دماغ  
از هر دو ووش جدا می شود و اعضا آن است است متمم میشود تا آنکه صورت های مختلف اعضاء در آن روز چهل و یکم  
نمودار می گردند و درین وقت از اعضای این اعضاء را در هر دوید و شرایین پیدا میشوند و در پرده های مذکوره  
نقشه کرده بشر این رحم می بیند و بعد از گشتن شحت و پنجم روز غذا از خول گرفتن شروع میکند و اعضای  
دمویه مثل گوشت و غیره پیدا شدن میگرداند و او را با او در ده مادر چسبیده و یکسان میشوند و خول را می کنند تا آنکه  
بعد از گشتن هفتاد و سه روز تمام بدن او پوشش گوشت و پوست پیدا میکند و بی او بسوی پشت مادر و کف  
دست او بر هر دو زانوئی خود و هر دو پای او بر دو جانب او و سر و میان هر دو پاگون کرده می نشیند و هر قدر نمو میکند  
زهدان فراخ تر میشود و عوارض و روح طبیعی در وی مشغول کار تنبیه میگرداند تا بهشت مادر و از وقوع منی و  
بعد از گشتن نود و دو روز از وقوع منی قوای حیوانیه در وی پیدا میشوند پس در ماه اول یکم معادن داشت که اصلا  
حرکتی نمی کرد و در ماه دوم مانند نبات بود که بی اراده حرکات نموده تغذی از وی بظهور می رسید و در ماه سوم حکم  
حیوان پیدا میکند و چون صد روز میگذرد وقت حیوانیه او بدماغ میرسد و حرکت ارادی ضعیف در آن پیدا می شود





هم هست عظیم خواهد بود و غلط همی خود را خواهند شناخت که مادر و بنات را نکرده ایم و در یافتیم که زمین نیز مانند  
 زمین است (آلهم فیکم الارض که آفاقه) یعنی آریا مانگر و ایدیم زمین را جمع کننده و فراهم آورنده (آحقاع) یعنی نهندگان  
 بیدار که حشرات اند و بدون رحم مادر متولد میشوند (و امر آفاقه) یعنی حیوانات بسیار را که در خوش رنگی  
 و حسن قطع، کینیت محمودة و مرغوبه کم از زمین گمان بسند مثل یاقوت و الماس و زبرجد و اقسام بیک و  
 دیگر معادن که به تاثیر بهتر از بنات و حیوانات اند پس چون در زمین این قسم چهار اودیده شد  
 در تربیت استخوانهای مرد و حیوانات و اگر گویند که زمین هر چه تربیت احیاء و اموات میکند اما توله  
 انسان نیز تربیت آورده و نیست آری حشرات و معادن و درون بدای شری که بین انسان مرکب است  
 از اجسام شلخته فایده اخذت بعضی از این در نهایت صوابت و کسبی مثل استخوان و بعضی از آن در  
 نهایت لذت و رفت و اند روح هوایی و منی منجمه و منعقه مثل اعصاب و بعضی سیال و روان مثل ارتباط و تفصیلات  
 از جهت هم شعور زمین این اندک مختلف و تدویر است و رنگ و بوی و تقسیم ماور کبیم که بزم که آری زمین  
 بر وجودی است و جوی این رسد و اود زیر که رحم زمین هر دو در شعور اند و نفس اعمال مایه اوده است  
 از جهت اینها را (و احیاء و شامحت) یعنی دیگر ایدیم و در زمین کوهایی بس باشد که صلابت و ارتعاش آنها نهایت  
 در سید و اود زیر کوهانها در جسم جاری کردیم (و آسینا کما ماء فراقا یعنی و نه شایم ما شمارا از دامان  
 کوه آب شربین را کشتگی را می شکست پس معلوم شد که در زمین تربیت اعزای صلب باین و اجرای  
 لطیف باین حد ممکن است و چون این امر واقع خواهد شد از یل بقرینت لئلا یفنی یعنی و ای آن روز در حال منکران  
 گردیده و آن روزی را از زمین انبار میکرد و ندانم فهمید ناظر اگر در زمین اعزای لطیفه و اجزای کینه هر دو  
 موجود است و هر یک از آنها خاصیت طبع زمین و روحی دیگر می پوشد پس همید است که بعضی اعزای  
 در دکان در زمین است و ادنظنگی پیدا کند و بعضی لطیف شده و روح هوایی گردد و بعضی کثیف و خلیط گشته و سورت  
 اعضا و اعزای و اندام و تضاریف بدست و نفیض و ریاضت قلبی از دوح مجرده با ابدان شود و بعد نفیض روح در  
 زمین و در پنجم از سختی آن روز و در حق مذکور این این خواهد بود که چون در آن روز آفتاب را از یک خواهند  
 آورد و گرمی آتش و دوزخ و غار سخته و آت جمع شده و غرضه را مانند نور پر از شعله و دود خواهند ساخت  
 و مردم بر آبی حسرت و حوائی سایه چپ و راست خواهند و در در میخ حایه نخواهند یافت نادمی با سایه مومنان  
 کاس از ایمان را حق تعالی در سایه ترش خواهد داد و کافران را از شیشه های عذاب اگر زای آتشین و صور تنهای  
 سهمگین نمودار خواهد شد و خواهند گفت که (انطلقوا الی ما کنتم یذکون) یعنی بیایید و روان شوید بسوی  
 جرنیکه آراستاری که دید می گنید که آن جرنیکه را دفع شدنی نیست و آن جرنیکه را زود جدائی و تفرد است  
 و پان نیکان و بدان و اول جرنیکه از دوحه امیناز هر دو فرق با هم درین روز واقع شده همین است که سایه نیکان  
 ای لطیف و اود که قرب جناب رب العالمین بسبب آن نصیب ایشان شده و سایه شمایین بی مزگی دارد که  
 خواهند دید

خواهد بود (انظروا المني طال ذي قُلُوبٍ شَعْبٌ) یعنی روان شود بسوی سایه شهاب که شکست بخورد و در وقت ظهور  
منتهی آن روایت کرده اند که برای سایه کافران و بدکاران و دودی از دوزخ خواهد برخاست که هر کس را از  
سه طرف احاطه خواهد کرد باره از آن بالای سر مثل سایه بان خواهد استاد و باره دیگر از طرف دست راست  
خواهد بود و باره سوم از طرف دست چپ و ایشان در همان سایه خواهند بود تا و نیکه از سایه ایشان  
فراغت شود و سومان نیکوکار در سایه عرش خواهند استاد و محققین بکما گفته اند که این سایه و دود آتش صورت  
شایی ظلمت اعمال ایشان خواهد بود که انبیا سه طرف نفس ایشان را احاطه کرده بود و ظلمت قوت  
شیطانی که عبارت از عقل مشوب بود هم است و مثلاً آن مانع است که جانب فوق بدن است و  
قوت غضبیه که مثلاً آن قلب است که در جانب چپ بدن است و قوت شهویه که مثلاً آن بکر است  
که در جانب راست بدن است و در موقع قدس الهی هر اهرام قوت تنبیه و شهویه هر دو در قلب اند  
اما قوت غضبیه متعلق بجانب راست قلب است و قوت شهویه متعلق بجانب چپ ازین جهت دودی  
که از ظلمت تنبیه برخاسته باشد حاسب است مدح خواهد بود و دیکه از ظلمت شهوت و حرص برخاسته باشد  
جانب چپ بدن و ابوستام اسفیهائی گفته است که معنی دینانیت شمس آن است که آن دود سه صفت  
دارد و یک از آنها اظلال است و هم لا یغفر من اللهب و سوم آن فرمی در صورت کماله صوم و درین صورت تانیث خیمبر  
اتهاما و جو و آنکه جمیع اظلال است و آن مدح است نوحیه طالب ما و دینی توان گفت که چون ظل را  
مذنی است شمس بر صورت فرمودند معنی جمعیت بود و نظر بسایه است آن بیدار نیست نظرا الی المعنی  
مونت فرموده که کل جمع مؤنث و بعضی گفته اند که خبر از باران شمس است و نظم چون از حال ظل مذکور  
فرموده که رایت نخواهد کشید و شمایهای آتش را از آن نام کرده و در تمام عیار آن اظلالی ترین از شمس فرموده  
که هر سه شمایان او بر آیه ای که الهی می پر مانند پس این ظل نوعی شمس است و آن داشت و هر قدر سایه  
کافران در آن روز بر ثلاث سایه سومنان خواهد بود که (الظلیل) معنی آن سایه مان گری آفتاب خواهد بود من قولهم  
ظل ظلیل یعنی سایه آینه است و روز نهاده اند که در آن روز نهاده است آفتاب و در آن روز سایه فضا ان کند  
(و لا یغفر من اللهب) یعنی دفع خواهد کرد دیرزی را از شمایان آتش یا هر چنانگی و در سبب تشنگی  
و منفعت سایه همین دو چیز است و چون آن سایه این هر دو منفعت دارد کوبای سایه نیست که دود آتش  
و وزخ است که از دود و صورت سایه بان و بر نمودار می شود و زیرا که (انظروا المني طال ذي قُلُوبٍ شَعْبٌ) یعنی تقصیر آن دوزخ  
می پراند نزاره ای بزرگ را که بر نزاره آن همه طول و عرض را کاشف است و اینچنانکه محل بارشانی و کوشک امیران  
است که در دنیا بهترین سایه است و کافران و بدکاران و دود است که می بویای نمای آن سایه و شمایان نمود و این  
وقت آن آرزوی ایشان باینصورت بر آمده و در رنگ و شتاب روی و بی دربی آهن (آنگاه) یعنی دیا که  
آن نزاره (جماله صفره) یعنی قطار شمران زرد رنگ است که بی دربی شمایان می روند و کافران و بدکاران

رخصه و سبب میوه آن روز و دیگر روز که کاشکی مانیز مانند بادشاهان و امیران نمیگیرند و خشمه های کلان و سایه بلند را را  
شهرن بار کرده اند و میگردانند و میگردانند که هر جا فروکش کنیم سایه و آفرینش باشد چنانچه گفته اند \* بیت \*

منعم بکوه و دشت و بیابان نریب نیست \* هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت \*

در این روزی ایشان نیز در آن روز باین صورت خواهد برآمد و هر دو قسم سایه سفری و حضری برای ایشان  
در آن روز و شب خواهد شد و حلال جمع حمل است تا برای تاکید معنی جمع افزوده است همان میبگویند  
چند روز چهار که جمع جمع است نیز افزوده اند و چون در روز فصل اول این تعداد امتیاز خواهد شد و آنچه در آن روز  
معمود و به آغاز وقوع و ظهور خواهد نمود (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) یعنی وای باشد آن روز بر حال منکران زیرا که  
اول این مجلس و رنج خواهند کشید و دوم بی خواهند بود که هر چه درین روز انداخته اند و احوال برای  
امتیاز ایشان و بدان میباید هم بود و اقمه شدنی است گویا تا این وقت در صورت انکار این روز  
و امتیاز معقد است خود سختی کشیده بودند و حالا فکر و قانع آن روز که جلی جانگاه است گریبان حال  
آنها خواهد گرفت و سختی بر سختی خواهد افزود و وجه ششم از سختی آن روز در حق منکران آن خواهد بود  
که سرچشمه شخصی ناگهانی توقع و مصیبتی واقع میشود و گمان میکند که بعد از این مصیبت مصیبتی دیگر شدیدی تر از آن رسیدنی  
است زیرا در دفع آن مصیبت حاضر و متوقع مصروف میگردد و اگر او را بگشاید و خیانتی میگیرد یا میخواهد که بتقریر  
سازی و سخن پردازی انکار آن گناه نماید و اگر انکار پیش نبرد و عذری تمهید کند تا از سر مواخذه او درگذرد  
بجرب نمائی خود خلاص باشد و اول بهین طریق و بی توجه میشود که هم سهل است و هم استعانت بغير در آن  
ضرورتی افتد کافران نیز چون آمد و در فصل و جزا خواهند دید و ششم از آثار آن در تقسیم سایه خواهند چشید  
اراده خواهند کرد که عذری برای گنایان خود تهیه نمایند و انکار پیش گنایان پیش گیرند ایشان را ازین تدبیر  
خوندر بر هم میافزایند که (هَذَا) یعنی این روز که مذکور میشود و درین کلام و از همین راه او را حاضر قرار داده  
بمعنی اشاره به قریب یا توسط تعیین فرمودند (يَوْمَ لَا يَنْطَقُونَ) یعنی روزی است که در آن اصلا دم نخواهند زد  
و تکلم نخواهند کرد که از مایه تقصیر صادر شد که ما درین سایه دوم می برید و انواع کلفت و رنج را با هم نماید نافع بن الارض  
که از جلای خارجیان بود از حضرت ابن عباس رضی حوال کرد که درین آیت فرموده اند که آن روز سخن  
نخواهند گفت و در آیات دیگر خلاف این ارشاد شده در مورد انعام می فرمایند که قالوا الله ربنا ما كنا مشركين  
یعنی خواهند گفت که قسم بخدا ما هرگز مشرک نبودیم و در مورد زمر فرموده اند که ثم انکم يوم النقیمة عند ربکم تخلصون  
یعنی شما ای کافران روز قیامت نزد پروردگار خود بایم خلاصت و جلال خواهید کرد تا بمانان پیشوایان خود  
ملامت خواهند کرد و پیشوایان از تابان خود بیزار خواهند شد و در آیات دیگر نیز سخن گفتن کافران و عذری و در  
آوردن بسیار مذکور است تطبیق در میان این مضامین مختلفه چه قسم توان کرد حضرت ابن عباس رضی فرمود  
که در قیامت مجالس و مقام های مختلف و متعدّد خواهند پیش آمد و در بعضی مجالس و مقامات ایشان بسجده

و آید و بوج گوی تا نماید و در بعضی دیگر ایشان را ازین بی هووه سرائی باز دارند پس از حلقه صف این مضافین بحسب  
 علامات از منتهی اوقات است و حضرت حسن بصری رض در جواب سوال آن خادش چنین گفته اند که کافران و گناهکاران  
 چون صحبت در دست و عذر سموع نخواهند آورد پس سخن گفتن ایشان گویا گفتن است و عذر کردن ایشان گویا  
 عذر نکردن است نظر بظاهر گفت و گوی ایشان بجای ایشان از استیکم قرار داده نقل و ایات ایشان فرموده اند و نظر بحقیقت  
 و معنی فرموده بجای دیگر ایشانرا انگ دلال ارشاد نموده پس تافس نیست (وَلَا يُوَفُّونَ نَهْمًا) یعنی و پروا نگی و داده نخواهد شد  
 ایشان را در بیان کردن عذر گناهان زیرا که معلوم است که ایشان عذری سموع ندارند بوج گوی خواهند کرد  
 (فَيَعْقِلُونَ) یعنی پس عذر زبان کنند زیرا که عذر صحیح را ایشان نمی یابند و عذر واهی را در اینجا کسی نمی شنود و موافق  
 عربیت درین مقام اشکالی است مشهور و آن آنست که فیتة را و ابراهیم فرموده اند تا آن حدب نصب ساقط میگشت  
 و جواب تقی میشد چنانچه در ولای قضی علیهم فیמותه و اربع است و دل این اشکال آن است که اگر عذر نون ارشاد  
 می فرمودند معلوم می شد که عذر نکردن ایشان منسب است به سبب همین بود که پروا نگی یا فیتة و از عذر برای معقول می کردند  
 و آن عذر را نزد ایشان موجود و مذهب و حال آنکه در جمیع نیست بلکه ایشان را در نفس الامر عذری نخواهد  
 بود تا بآن تمسک که بیس نیست و در بعد از این برای محمد عطف است بی سبب است چون سبب است متحقق نشد  
 جواب نفی نمی تواند شد زیرا که در جواب این سبب خبر است بالجملة کافران ازین نوع چابکوسی و حرب  
 زمینی و تر ویر و حیله هم در آن روز برخواهند داشت (وَلَا يُوَفُّونَ نَهْمًا) یعنی وای آن روز منکران را که تدبیر  
 دفع آن روز و مصائب آن روز نیز نخواهند داشت و بایوس مطلق خواهند شد و بهنضم از سخن آن روز در  
 حق منکران آن خواهد بود که بهر حال از سخن سازنی و حیله بازی خود در دفع خداوند آن روز بایوس خواهند شد چاره  
 کار ازین نوع خود خواهند جست و خیال خواهند کرد که چنانچه در این روز و وقت شت نصیحت و برهم شدن تدبیر  
 دفع آن دیگران که از ماقوی ترو و نامر بودند انجامی بر زمین دیگر کشتائی میشد همچنان درین روز هم باین حیله شاید  
 حل عقد شود حق تعالی ایشان را ازین تدبیر هم بایوس خواهد فرموده و زبان فرشتگان ایشان را خطاب خواهد رسید که  
 (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ) یعنی این روز فصل و جدائی است به ان را از دیگران در هر چه استیاز خواهیم کرد و فصل و جدائی  
 بدون جمع کردن همه نیکان و بدان در یک مکان و یک زمان مندر نیست زیرا که معامله آتشی و در حق هر کس  
 نهجیکه واقع شود مشهود خاص و عام گردد و نیز بعضی از نیکان و بدان را بعضی دیگر حقوق ثابت اند از استیفای  
 حقوق بدون حاضر شدن مدعی و مدعی علیه در مجلس حکم ممکن نیست و نیز بعضی نیکان و بدان را بعضی دیگر طلاقهای قویه  
 واقع است که باهم توقع امداد و امانت و شفاعت بایس آن طلاق دارند مثل قراست نصب و مصاهرت و  
 دوستی و پیری و میریدی و استاذی و شاگردی و بیست وائی پس روی و این طلاق چنانچه با اهل عصر خود داشتند  
 بایست بیان بنزد ایشان بلکه طلاق نسبت به هر کس را با اول افراد نوع مستحق است و بسبب آن طلاق منووع امداد و  
 اعانت و لهد آورد اول و همه طلاق بحضرت آدم علیه السلام رجوع خواهند آورد و خواهند گفت که تو پدر ما همه نمکری بکن که ازین





بعد سخن ناشنوایی ایشان است و لهذا چه دم از سخن آن زور در حق منکران این خواهد بود که بر سخن ناشنوی خود دست  
 . دست خواهند گرفت و سرست خواهند کرد زیرا که حادث ایشان در دنیا همین است که اصلاً خبر موده، پیغمبران  
 و مریدان و واعظان کار نمی کنند مگر با سکس ضد آن بعمل می آرند بحدی که اگر امر سهلی ایشان را خبر نمایند قبول ندادند  
 (و اَسْأَلُ لَهُمْ اَرْكَعُوا) یعنی رجوع گفته می شود و ایشان را اگر رکوع کنید در عبادت خود تا در زمره مسلمانان داخل  
 شوید زیرا که رکوع در عبادت عامه مسلمانان است دیگران در عبادت خود قنایم و سجود می نمایند در رکوع  
 مدام ندو حقیقت رکوع انبیاء و اول است برای تحمل بار امانت آتی و لهذا این صورت را در بین شریعت  
 عبادت گردانده اند تا شعار باشد بآیه من بار امانت آتی و ابر بشت خود در گرقم و او مرا آدمی منصب  
 القامت آذر. فرمان داد که این بار را درم من بحکم او بر استی قامت خود مفرد نشدم و خود را مانند شمر  
 و اسیر و گاو و اسب بشت حم کرده محفور او حاضر شد تا هر چه خواهد بر بشت من بار کند و لهذا در قرآن مجید  
 بی دیگر موده و اید که انفسهم الصلوة و آقوا الزکوة و اراکعوا مع الراكعین پس رکوع کردن در نماز علامت  
 مسلمانان است و کفران اگر بین عبادت را هم محاسبی آوردند و در قیامت که وقت فصل و جدائی است باین  
 حالت در زمره اهل اسلام موده و می شد لیکن ایشان (لَا یَرْکَعُونَ) یعنی هرگز رکوع نمی کنند و خود را از  
 مشابعت مسلمانان دور می دارند و در حدیث شریف وارد است که چون ایشان بنی ثقیف بحضور  
 حضرت و حالت ساده آمدند و اظهار اسلام کردند آن حضرت هم ایشان را بهمار حکم فرمودند و آئین نماز ایشان را  
 موده ایشان گفته که مانند اراکان نماز را بخوانیم و آور. مگر رکوع نخواهیم کرد که این خیلی موجب عار است آدمی  
 را و بدو و واسی قامت خود را مانند جانور آن بشت خم کرده و از گون نماید آن حضرت هم فرمود که لاجیر فی دین  
 بعضی قیام رکوع می. نمی توانی نیست. را بنی رده رکوع نشده اند اگر دین تحقیق بمعنی انسانیت است و انسانیت  
 تقاضا میکند که قیامت او امر و او ای نماند خود را باصطلاح و عبادت قبول نماید و برای تحمل بار این مشقت بشت  
 خود را خم کند و از این است که در عرف عام در مقام تعظیم و مقام بشت و انخم می کنند گویا اشاره می کنند که ما بار منت  
 بار امر بشت و دیگر نسیم. از حضرت ابن عباس و من منقول است که این واقع در روز قیامت خواهد شد  
 که ذی آلتی کشت حاق خواهد نمود و مردم را یکم خواهد شد که سجده نمایند مومنان هر مسجد خواهند افتاد و کافران  
 و انتم گردان مثل آهن خواهد شد هرگز بشت خم نخواهند توانست کرد چنانچه در سوره نون و القلم مذکور است  
 اما درین فقره بیرون خدایه قوی است اول آنکه در اینجا مذکور رکوع است و در سوره نون مذکور سجود و رکوع و ابر سجود  
 توان حمل کرد و دوم آنکه لایر که چون دلالت می کنند که کافران با اختیار خود رکوع نمی کنند و در سوره نون لایستطیعون  
 مذکور است که دلالت بر بی اختیاری ایشان می کند بالجمله چون روز قیامت رکوع و سجود کنند بندگان را با انواع  
 و از شش خواهند دید و یاد خواهند کرد که ما را در دنیا نیز باین عمل این نواز شده است می آمد سخن  
 ناصحان شیدیم و این همه را منت از دست دادیم (و یُنْفِثُ مِثْقَالَ حَبِّ خَمَلٍ) یعنی دای باشد آن روز منکران را



که بر کوفه اندیشی خود افسوس کند که مایه ام جز سبیل این ستاع گر انما به را چه بدیدم چون قرآن بدین سخن ناست و الله که این حکم سبیل را که پشت خم کردن است بخاشی آورده (فَبِأَيِّ حَالٍ يَخْلِقُ بَعْدَ يَوْمِئِذٍ) پس بکه ام سخن بعد ازین ایمان خواهند آورد و که ام تکلیف آتبی را در دشتیول خواهد کرد و بمنزله جانور مردن که چون اصلاح پشت خم کند دیگر توقع مار برداشتن از و محال است و تفسیرین گفته اند که از ضمیر بعد قرآن است اگر چه سابق مذکور آن نرفته اما در وقت تلاوت قرآن ذهن هر کس بسوی آن مشتت می شود چنان بیان واضح که قرآن دارد و خاتمه کتب الهیه است که باز توقع نروان کتاب دیگر از آسمان باشد ایمان نیابد و اگر دیده نشد پس بکه ام سخن بعد ازین قرآن ایمان خواهند آورد و از آن کتاب دیگر از آسمان نازل شدنی نیست و کتابهای دیگر که آدمیان می نویسند این قسم سخنان با تأیید او ندارد و در حجاب شریف و راس است که هر که این آیت را بخواند باید که عتب آن بگوید خواهد در نماز خواهد برین برز آمنه الله وحده \*

( خاتمة الطبع )

یمن عنایت عزیز بکه عرض آیت خزان محید و المآلی آید و گران بهایی معال و یال زینت داده \* و شاهد سرور قرآن حمید و احواله شاه از سبب بیست بلانیت فصاحت شایان آیت \* و موده \* تفسیر بی نظیر صغیر از تفسیر کبیر \* سیار است و هم حضرت محمّد امیر باقریز \* سببی بفتح الهمز \* تصنیف رئیس المفسرین \* سند المحدثین \* خاقان از لم تحقیق \* نهان نمالک تدفین \* قدوة مقیمان \* تمام قلوب تسبیح اودانی \* زنده و افغان اصرار دینی فدای \* روح دین متین نوی \* شیخ حافظ مولانا شاه عبدالعزیز مراد شاه دینی \* مولوی \* متوفی سنی یک سرار و دود مدد سی و نهامی نوی \* علی صاحبها العزة \* الف تحب \* القوی \* لقیها الله لفرقة و سرور \* و غناها منرا با ظهوره \* تسبیح فخرهای فحول \* بحر موج عالم منقول و منقول \* انسان اعیان الثنائین \* حاجی عربین شد یقین \* الذی اشتهم فضلهم فی المشارق و المغرب \* سواد \* شرفنا جناب حضرت حاجی مولوی حافظ احمد کبیر صاحب \* و سخرج و قائلین علوم \* قانع نیان مع ورموم \* ذی

نواف و فرائض \* مظل برایین خارج و در افش \* جانشین قطب فیک مراتب \* سببی مولوی محمد مراد صاحب \* و اثرات احفاد حضرت قیوم زمان \* اعظم الاول قطب دوران \* ان نظرائی ذکاء فهو نجم ناب \* جناب مولوی عسبب احمد صاحب \* و دافع رموز کلام تاجان \* مقبول بارگاه احد \* ممتاز جناب یگانه سرمد جناب حضرت مولوی \* و صور احمد \* و مرجع علوم ادنی و اعلی \* و مخزن کلام سارک و تقالیدی \* جناب حضرت حافظ مولوی محمد مرتضی \* و منصف استغاثه لانهضی \* مولوی ظهیر اعلی \* و مهر سپهر : کا \* مولوی زکریا الدجی \* و مؤلف اوام \* مولوی قادر اعلی \* و مخترع زاهد و آئین \* مولوی محمد الدین \* زاده الله تعالی علما و دما \* و زعم زفا \* اسما \* و سهام تام شیرستان شجاعت و احسان \* خان صاحب نور حیاتان \* و باعانت فخر اولاد نوی سرور ادعای \* و جلالت و سعادت کش بر حسین بخش \* بنا و پنج یازدهم شهر شوال کرام \* سنه ۱۲۲۸ هجری \* بی عم بکار بردا نوی



\* نیت \*

نیت راجع است به هر چیزی که در دنیا و آخرت نیت کند بطلب طبع در آخرت  
 \* هر چه بخواهد اگر بخواهد در دنیا و آخرت نیت کند \* که هیچ نفس بشر فانی از خطا نبود \*

\* آیات \*

و آیاتی که در این صفت و تاریخ و اوقات مولانای مروج گفته این است  
 \* در وقت صبح ارم زبس جهان بر آشوب \* \* حبیب صانع بی چون منظر طما \*  
 \* جناب اقدس عبد العزیز والا قدر \* \* که بود محور ضای ندای بی معنا \*  
 \* نقیبه بی بدل و عالم هریم المثل \* \* دلی کامل و اسرار غیب را دانا \*  
 \* مدنی که نظیرش کسی نداده نشان \* \* منصفی که ندیده کسی در امانا \*  
 \* مبری که به تعمیر خواب پاینده او \* \* قریب بود یوسف بنزد اهل جمعی \*  
 \* مهندس که اگر زنده بودی اقلیدس \* \* شدی از دستمغ دانش والا \*  
 \* شهشون که با علیم انش و حکمت \* \* جزا بود کسی را چمن زمرتا با \*  
 \* امام صمد ویران نکته سنج نصیح \* \* قوام جهاد بیان موحدا ش \*  
 \* معین اهل برع مفسدای دین داران \* \* ظهیر شرع بسند ان صاحب تقوی \*  
 \* و در شدنا و جهان داد و دشتی \* \* ملاد در مع میرد ز بر و شاه و گدا \*  
 \* بحسبم از هر دفرده کار نایخنش \* \* هزارانار کشید بر و دو گفنا \*  
 \* بس از وضو و طهارت نوبس این مسراع \* \* نهفت زیر زمین مهر دین و ماه هدی \*

\* سوره ۱۲۳۹ بحری ندسی فسط \*

اللهم اغفر لجميع المسلمين و المصحين لهذا الكتاب و ارحم  
 على النار بين و المعاونين الطابعين الى يوم الحساب  
 واحد من اراد ان يخترع اغلاطه  
 في الدارين و القسم وجهه  
 بخار الغضب في الكونين

\*\*\*\*\*  
 \*\*\*  
 \*





